

اصول الصرف

و
نماذج من غرر لسان والنظر

در دو بخش: عربی و فارسی



مولف:

دکتر علی اکبر شهابی

انتشارات کتاب فروشی دهخدا

بِقَدْرِ لُغَاتِ الْمَرْءِ يَكْثُرُ نَفْعُهُ
و تَلَكُّ لَهُ عِنْدَ الشَّدَائِدِ اِعْوَانٌ
فَبَادِرْ اِلَى حِفْظِ اللُّغَاتِ مَسَارِعاً
فَكُلُّ لِسَانٍ فِي الْحَقِيقَةِ اِنْسَانٌ

اصول النحرف



جزء اول از قواعد زبان عربی

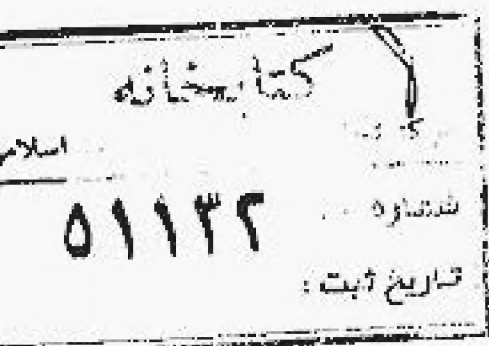
(جزء دوم در اصول نحو)



اعلاء الدين شوق
lisanarabs.blogspot.com

دکتر علی اکبر شهابی

استاد دانشگاه تهران



۱۳۳۳	چاپ اول
۱۳۳۵	چاپ دوم
۱۳۳۹	چاپ سوم
۱۳۴۰	چاپ چهارم
۱۳۴۶	چاپ پنجم
۱۳۵۱	چاپ ششم



إعلاء الدين شوقه
lisanarabs.blogspot.com

بنام خداوند

چاپ پنجم

در چاپ چهارم این کتاب که بطریق عکسبرداری (افست) انجام شده بود، برخلاف چاپهای دوم و سوم تجدید نظر بعمل نیامد، و اضافه و نقصانی در مطالب آن راه نیافت، ولی درین چاپ چنانکه از مقایسه با چاپهای پیش بخوبی نمایان است، در متن و حواشی تجدید نظر کامل بعمل آمد و متناسب بر مسائل و مواضع اصلی کتاب چه در بخش عربی و چه در بخش فارسی و بر تمرینهای عملی و قطعات برگزیده مخصوص قرائت، مقداری زیاد و سودمند افزوده شد و پاره‌هایی از موضوعات غیر ضروری و عبارات مشکل از قسمت قرائت که مفید بنظر نمی‌رسید حذف گردید. هم چنین کوشش شد که اعراب و حرکات قطعات قرائت و پاره‌هایی از عبارات متن که احتیاج بحرکات و اعراب دارد بطور روشن و خوانا گذارده شود.

تزدیکت بیست سال است که این کتاب در دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران و برخی از مدارس عالی تدریس میشود و درین مدت چه نویسنده کتاب و چه استادان ارجمندی که این کتاب را تدریس میکرده‌اند، بخوبی بنیاز دانشجویان ایرانی بفرا گرفتن زبان عربی برای تکمیل زبان و ادبیات فارسی و آشناسدن با اصول و قواعد آن بروشی که آنان را بهتر و زودتر به هدف رساندنی برده‌ایم. ازین رو تغییرات و اضافاتی که در مطالب و مسائل و قرائت و تمرینهای کتاب انجام یافته، در نتیجه تجربه و عمل و بمنظور تکمیل کتاب و آسان کردن راه و روش و بهتر و زودتر رسیدن به هدف است.

چون روش مستقیم دو کتاب «أصول الصرف» و «أصول النحو» پیروی از نظر خاصی که مؤلف دارد، تعلیم قواعد و ضوابط زبان آمیخته با تمرینهای عملی بسیار و در صنف قطعات برگزیده از نثر و شعر شیوا و رسای زبان عربی است، ازین جهت در تجدید نظری که در چاپ پنجم انجام یافت مقدار زیادی بر تمرینها و بر قطعات منتخب درین چاپ افزوده شد.

هم چنین پاره‌نی از مطالب و مسائل که در چاپ‌های سابق گمان میرفت آوردن آنها در کتاب ضرورت ندارد، از قبیل: چگونگی ساختن وجوه و زمانها و صیغه‌های مختلف افعال و بیان فعل لازم و متعدی، معلوم و مجهول، جامد و متصرف و نظایر اینها درین چاپ باختصار و گاهی با جدولهای سودمند آورده شد.

امید فراوان می‌رود با تکاملی که در نتیجه تدریس و تجربه ممتد در مطالب کتاب پیدا شده و با رعایت ایجاز و نظم که در مسائل و موضوعات کتاب وجود دارد و با توجه و دقتی که در جمع و تدوین موضوعات لازم و ضروری صرف و نحو و ترتیب و تنظیم صحیح آنها و جدا کردن مسائل مخصوص صرف از نحو در تألیف و تجدید نظر دو کتاب بعمل آمده، دانش‌پژوهان و طالبان این دو علم بسیار سودمند را خواندن و فهمیدن همین دو کتاب از کتابهای دیگری نیاز کند و مراجعان و پژوهندگان را در مدت کم و مطالعه اندک بمطلوب و مسؤول برساند.

خداوند بزرگ را بردادن توفیق خدمتگزاری بعالم علم و دین سپاسگزار و ثنا گویم و ادامه اینگونه خدمات فرهنگی را همواره از درگاهش خواستارم.

در بنحاطه و وظیفه اخلاقی خود میدانم از کارکنان صدیق چاپخانه دانشگاه که در چاپ این کتاب با صداقت و علاقه مندی انجام وظیفه کرده‌اند سپاسگزاری کنم. والله الهادی الی سبیل الرشاد.

تهران - شهریور ماه ۱۳۴۶

سید
علی اکبر



lisanarabs.blogspot.com

چاپ سوم

در چاپ دوم کتاب «اصول الصرف» کوشش شده بود که مزایای در آن نسبت به چاپ اول پیدا شود و چنانکه از مقایسه چاپ اول و دوم بخوبی آشکار است، بیاری خداوند متعال این اندیشه جامه عمل پوشیده بود.

اینکه که چاپ سوم در شرف پایان است، مناسب است یاد آوری شود که درین چاپ نیز نسبت به دو چاپ اول و دوم، مزایا و اضافاتی وجود دارد که پاره‌ی از آنها اشاره میشود:

۱- برای رعایت حال کسانی که پایه آنان در عربی ضعیف و مایه آنان کم است، خلاصه‌ی از کتاب در آخر بزبان فارسی نوشته شده که در آغاز امرگاهی از بخش فارسی برای فهم بخش عربی استفاده کنند ولی بهتر است که پس از آشنایی و انس بزبان عربی، کوشش شود که فقط از همان بخش عربی که در کمال سادگی و آسانی است استفاده بعمل آید.

۲- پاره‌ی از تمرینات در حاشیه و برخی از موضوعات در متن اضافه گردید.

۳- تا آنجا که میسر بود اشتباهات و اغلاط چاپی را که در چاپهای قبل وجود داشت تصحیح و برخی عبارات و جملات که دارای ابهام بود تبدیل بعبارات روشن و ساده کرد. امید است، چنانکه منظور اصلی نویسنده از تألیف این کتاب و جزء دوم آن، «اصول النحو» خدمت بطالبان و علاقمندان بفرهنگ و علوم اسلامی و ایرانی بوده است کوشش و رنج وی سودمند و مؤثر باشد و این دو اثر که در تألیف و گرد آوری آنها کوشش بسیار و رنج فراوان برده شده است، دانش پژوهان را بکار آید.

درینجا وظیفه اخلاقی خود میدانم که از دوست فاضل دانشمندم آقای گرجی معلم ارجمند دانشکده معقول و منقول که در هنگام مطالعه و تدریس این کتاب با کمال حوصله

و دقت ، چنانکه شیوهٔ اهل علم و تحقیق است ، یادداشتهای سودمندی مشتمل بر اغلاط و اشتباهات چاپی چاپ دوم و پاره‌یی لغزشهای لفظی و معنوی که بنظر ایشان رسیده بود فراهم آورده و در اختیار نویسنده گذاردند سپاسگزاری کنم و توفیق ایشان را در کارهای علمی و ادبی از خداوند بخواهم .

تهران - آبان ۱۳۳۹ هجری خورشیدی

دکتر علی اکبر شهابی



مرکز تحقیق و پژوهش در علوم اسلامی

چاپ دوم

سپاس فراوان خداوند منان را که کوشش و رنج نویسنده در تألیف این کتاب موجب، ضایع نشد و چنانکه انتظار میرفت در مدت کمی مورد توجه و رغبت طالبان فضل و ادب و دانشجویان علوم و فنون اسلامی قرار گرفت و چون آن را مفید و مختصر و جامع یافتند بتهیه نسخه‌ای از آن و خواندن و فرا گرفتن مطالب آن پرداختند چنانکه اینک از نسخه‌های چاپ اول چیزی باقی نمانده است و رفع نیاز خواستاران و دانشجویان را، دانشگاه بطبع دوم آن مبادرت میکند.

در چاپ دوم تا آنجا که برای مؤلف - با همه گرفتاریهای روز افزون - مقدور بود اشتباهات و اغلاطی را که در چاپ اول رخ داده بود اصلاح و تصحیح کرد و نیز پاره‌ی مطالب در متن و تمرینات بیشتری در حاشیه افزود چنانکه چاپ دوم هم از جهت کیفیت و هم از جهت کمیت، نسبت به چاپ اول دارای برتری و مزیت است. امید آنکه این اثر ناچیز مقبول طبع اهل ادب و مورد استفاده طالبان علم قرار گیرد و خداوند کریم نویسنده حقیر را در ادامه خدمات علمی و ادبی موفق بدارد بمنه و کرمه.

تهران شهریور ماه ۱۳۳۵

دکتر علی اکبر شهبابی



lisanarabs.blogspot.com

سبب نگارش

از سال ۱۳۲۸ که تدریس صرف زبان عربی در دانشکده معقول و منقول بعهده نویسنده این سطور محول گردید، در آغاز امر بر آن شدم که یکی از متون کتب درسی پیشینیان یا متأخران را که درین موضوع نوشته شده است برای تدریس انتخاب کنم.

پس از بررسی کتب مدوّنۀ درین علم، که نویسنده را بدانها دسترسی بود، چون کتب قدما با وجود اتقان و استحکام مبانی و مطالب و اشتغال بر تمام مسائل و مباحث، اغلب مشتمل بر فروع و زوائد بسیار و دارای معضلات و مشکلات بود و کتب متأخران نیز وافی بمقصود و رافع احتیاج نبود از اینرو مصلحت دانشجویان و رعایت کمی وقت را بهتر آن دیدم که متناسب با مقدار وقت برنامه و بفرخور ذوق و استعداد دانشجویان مجموعه‌ای بزبان عربی که قواعد و دستورات صرفی آن زبان مورد بحث است - فراهم آورم که حاوی اصول و قواعد صرف و مشتمل بر مسائل و مباحث ضروری آن باشد.

کتاب مختصر و کم حجمی که اینک باتوفیق و تأیید پروردگار از چاپ خارج شده و در معرض مطالعه و استفاده طالبان علم و ادب قرار گرفته است ثمره اندیشه مذکور است که چند سال بصورت جزوه در کلاس تدریس شده و درین مدت تا آنجا که فکر مؤلف توانائی داشته در تکمیل آن یعنی در سادگی عبارات و صحت مطالب و ترتیب و تنظیم مسائل و اجتناب از حشو و زوائد کوشش بعمل آورده است.

در جمع آوری مباحث این کتاب هم از مآخذ و منابع قدما استفاده شده و هم از کتب متأخران و برای اینکه دانشجویان بخوبی هر درس را فراگیرند و بحافظه بسپارند در آخر هر مبحث تمرینهایی مربوط بمسائل همان مبحث آورده شده است که اگر مورد عمل قرار گیرد بیقین کمک بزرگی بفهم مطالب و حفظ آنها میشود.

قطعات منتخب برای تمرین از شیواترین نثر و نظم عربی از قبیل آیات قرآن مجید و

کلمات قصار مولای متقیان علی علیه السلام و آثار اساتید و بزرگان زبان و ادبیات عرب اختیار شده است .

با همه دقت و احتیاطی که در جمع آوری مطالب این مجموعه بعمل آمده و مدتی روی آن کار شده است مؤلفرا ادعا نیست که بکلی خالی از لغزش و اشتباه باشد بویژه که مباحث و موضوعات علم صرف و نحو از امور نقلی و استقرائی است نه از اصول عقلی و قیاسی، ازینرو از خوانندگان خواهش دارد که اگر در ضمن مطالعه و مباحثه بخطا و اشتباهی پی ببرند نویسنده را آگاه فرمایند تا هم خود از اشتباه بیرون آید و هم در چاپهای بعدی کتاب باصلاح آن پردازد.

والله الهادی الی سبیل الرشاد

تهران آبانماه ۱۳۳۳

دکتر علی اکبر شهابی



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلوة على محمد وآله الطيبين

وبعد فإن مفتاح التعليم والتعلم في كل لغة قواعدها المدونة واساليبها المعيشة التي جمعها ورثها علماء الادب واللسان والباحثون عن فنون الثقافة والبيان وهذه القواعد في اللغة العربية ان اقتصت بالبحث عن التغيرات الحاصلة في حياة الكلمات وبنيتها تسمى « علم الصرف » وان اقتصت بالتغيرات الحاصلة في اواخر الكلمات عند التركيب تسمى « علم النحو » .

ومن دلائل كمال اللغة وقابليتها لتقبل العلوم والمعارف وبسط الحضارة وتكثير الصحف ان تكون قواعدها كاملة جامعة مدونة منظمة . ولا مشاحة في ان اللغة العربية مدونة ببقائها واستكمالها الى قواعدها الكاملة المدونة في علمي الصرف والنحو . ومن بحث عن اللغات الحية وقواعدها وتطوراتها اذعن بان اللغة العربية من اتمها واكملها وأوفىها بغرضها ولا بدع في ذلك فان قواعدنا تحسنت واستكملت في زمان اكثر من ثلاثة عشر قرنا وكان البحث والتحقيق الادبي في مختلف شؤون اللغة العربية ولا سيما في آيات القرآن الكريم والاحاديث النبوية والاختبار الماثورة عن ائمة الدين (ع) طوال هذه المدة الطويلة ، مدار افكار اعظم علماء الاسلام واكابر ائمة الادب ولعل السر في هذا الاهتمام والاجتهاد هو ما صرح به ابو منصور الثعالبي في مقدمة كتابه النفيس « سر الادب في مجارى كلام العرب » حيث قال :

« ان من احب الله تعالى احب رسوله المصطفى صلى الله عليه وآله ومن احب الرسول احب العرب ومن احب العرب احب اللغة العربية التي نزل بها افضل الكتب على افضل العرب والعجم ومن احب اللغة العربية عني بها وثابر عليها وصرف همه عليها ... »

كان الاسلام في حداثة عهده وفجر تاريخه اذ شعر المسلمون بالحاجة الى جمع قواعد اللغة العربية وتنسيقها وتبويبها وتدوينها لتأمن لسانهم عن الخطأ واللعن ويسهل تعلم اللغة لغير العرب من المسلمين فأستسروا قواعد وجمعوا احكامه وشيدوا بنيانه وبدلوا اعمارهم باحثين في اصوله

وفروعه ، نحوه وصرفه ، اشتقاقه ولغته . وخدموه اجل الخدمات وخاصوا لجح البحث اللغوي والادبي وامعنوا في دراسة فقه اللغة العربية و تثقيف اصولها وفروعها ومفرداتها والفقوا كتباً جيّدة ممتعة في مبانيها ومسائلها فما نبى معضل في مفرداتها ومركباتها الاحكامه واوضحوه وما وجد ابهام في نواحيها وحواشيها الا شرحوه وبينوه حتى اصبح لسان العرب من اغنى الالسنه واوسعها صرفاً ونحواً ومن اسهل اللغات تعلماً وتعلماً ومن العجيب ان الذين استسوا بنيانه وابتدأوا حياتهم بدراسته واتقانه وتدوين اصوله وفروعه كانوا من غير العرب ولا سبياً من الايرانيين .

« ان اهل فارس كانوا من اول القائمين بخدمة اللسان العربي وضبط اصوله وتأسيس فنونه »^١ . فالفضل المتقدم والشرف العظيم والفخر الجزيل والثناء الجميل راجع اليهم ومختص بهم فهذا ابو الحسن سيويه الفارسي^٢ استاد المطلق في العربية وكتابه الجامع النفيس « الكتاب » من اقدم الكتب واتقنها في الصرف والنحو .

وهذا ابو منصور عبد الملك الثعالبي^٣ النيسابوري ابتكر فناً بديعاً واسلوباً جديداً في دقائق الادب واسرار كلام العرب في كتابه المفيد « سر الادب في مجازي كلام العرب » . وهذا الامام الكبير الشيخ عبد القاهر الجرجاني^٤ الف « اسرار البلاغة » و « دلائل الاعجاز » فكشف عن اسرار الفصاحة والبلاغة العربية و اوضح مناهجها وسهل على الباحث والطالب صعود مدارجها والتيل الى اعلى درجاتها وذروة مجدها .

ومن المتأخرين نقصر على ذكر سعد الدين التفتازاني^٥ مؤلف كتاب « التهذيب » في

١- السيد جمال الدين الاسد آبادي .

٢- ابو الحسن عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسي البيضاوي النحوي . اخذ عن الفخيل و يونس والاختفش . مات سنة ١٨٠ هـ .

٣- ابو منصور عبد الملك محمد بن اسمعيل النيسابوري اديب لغوي صاحب « يتيمة الدهر في محاسن اهل العصر » ز « فقه اللغة » و « سر الادب » وغيرها . مات سنة ٤٢٩ هـ .

٤- ابو بكر عبد القاهر بن عبد الرحمن النحوي واللغوي مؤسس علم البيان صاحب « اسرار البلاغة » و « دلائل الاعجاز » و « العوالم المأه » . مات سنة ٧١٤ هـ .

٥- المولى سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله الهروي الشافعي النخراساني تلميذ قطب الدين الرازي وقاضي عبيد ايجي مات في ٧٩٣ هـ .

المنطق و «المقاصد» في الكلام و «المطول» في المعاني والبيان ونجم الاثمة الرضى الاسترابادي^١ صاحب الشرحين الممتعين على «الكافية» و «الشافية» .

فهؤلاء زعماء الادب واثمة لغة العرب والمؤلفون في مختلف فنون العربية من الايرانيين المتقدمين والمتأخرين فاقوا لهم وآرائهم حجة وكتبهم وآثارهم لا تزال معرضاً للاستفادة والاستقصاء . واقتصرنا ههنا على سرد اسماء بعض مشاهيرهم وليس الموضع موضع البسط والاستقصاء والا ينبغي لنا ان نضع كتاباً مستقلاً في ترجمتهم وشرح احوالهم وآثارهم .

والكتب المؤلفة في العلوم الادبية ولاسيما في علمي الصرف والنحو وان كانت كثيرة جداً وجامعة لمختلف مباحثها ومشملة على جميع مقاصدها (ومن هذه الجهة اصبحت دراسة العربية في المعاهد^٢ ينية والمدارس الاسلامية منحصرة بها ومعولة عليها طوال قرون متتالية) الا ان تلك الكتب مع اتقان مطالبها واشتمالها على جميع المسائل والقواعد، تبعاً لسعة اوقات المؤلفين وفراغ بال المشتغلين مشتملة اما على ايجاز مخل معوز او اطناب ممل معجز حيث لا يتيسر فهم المقصود من فحواوى كلماتهم الا بعد صرف وقت كثير وامعان نظر دقيق وبحث وتنقيب وتحقيق حتى يتبين المراد من خلال كلماتهم الموجزة القصار ويمتاز الاصل من الزوائد والفروع الطوال . ونظرا ببسط العلوم والمعارف في هذا العصر وعدم مجال الطلاب والمشتغلين بالبحث عن معميات الالفاظ وصرف الاوقات الكثيرة في العبارات الطويلة لفهم المعاني القليلة اردت ان اضع كتاباً مختصراً في الصرف والنحو جامعاً لاصول مسائلها خالياً عن المباحث الزائدة مناسباً لذوق طلبة العصر من حيث الاسلوب والترتيب مطابقاً لبرناهم وواقية بحاجاتهم .

والكتاب الحاضر هو القسم الاول اعني الصرف من القسمين المقصودين واسئل الله تعالى ان يوفقني لاتمام القسم الثاني .

واقفيت في تأليف هذه المجموعة آراء القدماء واعتمدت على كتب السابقين من العلماء العربية واثمة الادب . لانه ان وجد تطور وتجدد في الادب العربي الحديث فهو في شؤون نظمته واسلوب ثوره وفنون معانيه وبيانه واما قواعد اللسان واحكامه - صرفه ونحوه - فهي لاصول

١- الفاضل الرضى او الشارح الرضى هو نجم الاثمة محمد بن الحسن الاسترابادي شارح «الكافية»

و «الشافية» وشرحه على «الكافية» هو الذي فاق كتب الادب . فرغ من تأليفه سنة ٦٨٣ هـ .

ثابتة ملازمة لجميع تطورات اللسان و مجارية في مختلف صوره و انحاءه في العصور المختلفة .
 فالاديب المعاصر و الشاعر المتقدم مع اختلافهما في كيفية اتيان الكلام و اساليب البيان كلاهما
 سيان في اتباع الاصول و القواعد التي جمعها و رتبها القدماء من علماء الادب و اللسان نعم ؛ الاشكال
 الموجود في كتب القدماء هو ما اشرنا اليه آنفاً من اشتغالها على الاسباب و الاطناب المصّل او
 الابهاز و التعقيد المخلّ و عدم ملائمتها من حيث الترتيب و الترصيف الطرق العصرية و اما
 مطالبها و مسائلها ففي كمال الاتقان و الاستحكام فمن هذه الجهة اعتمدت في تأليف مواد هذه
 المجموعة على كتب القدماء و آرائهم و راعيت في ترتيب مطالبها منهجاً ملائماً لذوق طلاب
 العصر و ارجو ان تكون وافية بحاجاتهم جامعة لاغراضهم و اسئل الله تعالى ان يوفقني لادامة
 هذه الخدمة والله ولي التوفيق و الهداية .

تهران - دی ۱۳۳۲ هـ . ش .

ربيع الثاني ۱۳۱۴ هـ . ق .

دکتر علی اکبر شهابی

کتابخانه

فهرس مواضيع الكتاب

الصفحة	العنوان
١	علم الصرف
١	تعريفه
١	موضوعه
١	فائده و غرضه
١	الكلمة
٢	الكلام
٢	اقسام الكلمة
٢	الاسم
٢	الفعل
٢	الحرف
٣	اصول ابنية الاسم والفعل
٣	المجرّد والمزید
٣	ابنية الاسم المجرّد
٤	ابنية الفعل المجرّد
٤	المزید فی الاسماء والافعال
٤ و ٥	القراءة والتقرین
٦ و ٧	ميزان تميز الحروف الاصلية
٧	التقرین والقراءة
٨	الجدول لتميز الحروف الاصلية

الصفحة	العنوان
٩	الصحيح والمعتل
٩	المعتل الفاء
٩	المعتل العين
٩	المعتل اللام
١٠	اللفيف المقرون
١٠	اللفيف المفروق
١٠	الصحيح والسالم
١٠	المضاعف
١٠	المهموز
١١ و ١٢	التمرين والقراءة
١٣	الألف والأخمة
١٤ و ١٥	التمرين والقراءة
١٦	همزة الوصل وهمزة القطع
١٦	همزة الوصل في الأفعال
١٧	همزة الوصل في الأسماء
١٧	همزة الوصل في الحروف
١٨	حركة همزة الوصل
١٨	همزة القطع
١٨ و ١٩	حركة همزة القطع
١٩ و ٢٠	القراءة والتمرين
٢١	اصول ابنية الأفعال
٢١ و ٢٢	اوزان الفعل الثلاثي المجرد
٢٢ و ٢٣	القراءة والتمرين

الصفحة	العنوان
٢٥ و ٢٤	ضوابط لمعرفة الاوزان الستة
٢٥	تمارين
٢٧ و ٢٦	اوزان الفعل الثلاثي المزيد فيه والرباعي
٢٨ و ٢٧	اوزان الفعل الرباعي المجرد والمزيد فيه
٢٨ و ٢٩ و ٣٠	التمرين والقراءة
٣١	وجوه الافعال
٣١	الفعل الماضي
٣١	الفعل المضارع
٣١	الفعل الامر
٣١	كيفية تصريف الافعال
٣١	تصريف الماضي
٣٢	تصريف المضارع
٣٢	تصريف الامر
٣٣ و ٣٤	القراءة والتمرين
٣٥	اللازم والمتعدي
٣٥	المعلوم والمجهول
٣٥	كيفية بناء الفعل المجهول
٣٥	الفعل المتصرف والفعل الجامد
٣٦ و ٣٧	القراءة والتمرين
٣٨ و ٣٩	الافعال الملحقة
٤٠	تمارين
٤١	اهم الاغراض لنقل المجرد الى اوزان المزيد
٤١	معاني باب الافعال

الصفحة	العنوان
٤٢	معاني باب التفعيل
٤٢	معاني باب المُفاعلة
٤٣	معاني باب التفاعل
٤٢	معاني باب التفعّل
٤٤	معاني باب الافتعال
٤٤	معاني باب الانفعال
٤٤	معاني باب الاستفعال
٤٥	معاني باب التفعّل
٤٥	معاني سائر الابواب
٤٥ و ٤٦	القراءة والتقرين
٤٧	المصدر والاسماء المشتقة منه
٤٧	الجامد والمشتق
٤٧	المصدر
٤٧ و ٤٨ و ٤٩	اوزان المصدر الثلاثي المجرد
٥٠	تمارين
٥١	المصدر الميمي
٥٢	سماء الزمان والمكان
٥٣ و ٥٤	التمرين والقراءة
٥٥	اسم الآلة
٥٥ و ٥٦	التمرين والقراءة
٥٧	اسماء الفاعل والمفعول
٥٧	كيفية بناء اسم الفاعل

العنوان	الصفحة
كيفية بناء اسم المفعول	٥٧
التمرين والقراءة	٥٨
الصفة المشبهة	٦٠ و ٦٠
التمرين والقراءة	٦١ و ٦٠
صيغة المبالغة	٦٢
تمرين	٦٣
افعل التفضيل	٦٤ و ٦٥
التمرين والقراءة	٦٦ و ٦٥
المنسوب	٦٧ و ٦٨ و ٦٩ و ٧٠ و ٧١
تمرين	٧١
المفرد والمثنى والجمع	٧٢
الاسم المذكر	٧٢
الاسم المؤنث	٧٢
المثنى	٧٣
القواعد	٧٣
القراءة والتمرين	٧٣ و ٧٤
الجمع	٧٥
الجمع المذكر السالم	٧٦
الجمع المؤنث السالم	٧٧
القواعد	٧٧ و ٧٨
الجمع المكسر	٧٩
الجمع المكسر في الاسماء	٧٩



العنوان	الصفحة
جمع القليلة	٧٩
جمع الكثرة	٧٩
التمرين والقراءة	٨٠ و ٨١
اوزان جمع الكثرة	٨٢ و ٨٣
القراءة والتمرين	٨٤
الجمع المكسر في الصفات	٨٥ و ٨٦ و ٨٧
تمرين	٨٧
جمع الجمع	٨٨
التمرين والقراءة	٨٨ و ٨٩ و ٩٠
الجموع الشاذة	٩١
اسم الجمع واسم الجنس	٩١
نبهة من الجموع ومفرداتها	٩٣ و ٩٤
التصنيف	١١٤
احكام المصغر	١١٧ و ١١٤
تمرين	١١٧
الاعلال والابدال	١١٨
الاعلال في المعتل الفاء	١١٩ و ١٢٠
تمرين	١٢٠
الاعلال في المعتل العين	١٢١ و ١٢٤
التمرين والقراءة	١٢٤ و ١٢٥
الاعلال في المعتل العين	١٢٦ و ١٢٧

الصفحة	العنوان
١٢٨ و ١٢٩	الابْدال
١٢٩ و ١٣٠	القراءة والتمرين
١٣١ و ١٣٣	تخفيف الهمزة
١٣٣	تمرين
١٣٤ و ١٣٥	كتابة الهمزة
١٣٦	التمرين والقراءة



١- علم الصرف

باسمه تعالى - القلم - الكتاب - عليم - الاقلام - هذا -
انت - العالم - يعلم - المعلوم - الكاتب - اكتب -
ليس للانسان الا ما سعى - خير الكلام ما قل -
ودل -

تعريفه: « الصرف علمٌ بِأَبْنِيَةِ الْكَلِمِ وبما يكون لحروفها من أصالة
وزيادة و حذفٍ و صِحَّةٍ و إعلالٍ و إدغامٍ وما يُعْرَضُ لِأَخْرِهَا تَمَّا لَيْسَ
بِأَعْرَابٍ وَلَا بِنَاءٍ مِنَ الْوَقْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ »^١
موضوعه : الكلمة والكلام .

فائدته وغرضه : صيانة اللسان عن الخطأ في البيان .

الكلمة : لفظ موضوع مفرد نحو : انسان - شمس - قمر وغيرها .

١- هذا التعريف هو الذي ذكره الرضى في شرحه على مقدمة ابن الحاجب في التصريف
ولما كان جامعاً شاملاً للمباحث التي يبحث عنها في علم الصرف ، اختارناه ههنا و التناويف
المشهورة للصرف بعضها ليست بمطردة ، مثل هذا التعريف :

« الصرف علم يبحث عن تحويل الكلمة الى صور مختلفة بحسب المعنى المقصود » و
بعضها مبهمه مثل هذا التعريف : « التصريف علم باصول تعرف بها احوال ابنية الكلم التي
ليست بأعراب »

٢- عمدة مباحث الصرف تجري على الكلمة و ذكر الكلام ههنا يكون استطراداً على انه
قد ينتهي صرف بعض الافعال الى الجملة والكلام كما في قمت و قم .

الكلام : لفظٌ مُفيدٌ بالإنسنادِ و يتألف من اسمٍ وفعلٍ : نحو : قام زيدٌ او من اسمين نحو : زيد قائم .

اقسام الكلمة : الكلمة بحسبِ النقل والاستقراءِ ثلاثة : اسمٌ وفعلٌ وحرفٌ .

الاسم : كلمةٌ معناها مستقلٌ ويدلُّ على مُسمًى من ذاتٍ او معنى نحو : رجل - كتاب - بياض - نفس - هذا - أنت - عالم - علم - وغيرها .
الفعل : كلمةٌ معناها مستقلٌ وتدلُّ على حدثٍ او حالةٍ في احدِ الأزمنة الثلاثة بحسبِ تغيير هيائها نحو : عِلِمَ - يَعْلَمُ - اَعْلَمَ - كَتَبَ - يَكْتُبُ - اَكْتُبُ .

الحرف : كلمةٌ معناها غير مستقلٍ في حال الانفرادِ ، ولا يتم مدلولها الابضتها الى اسمٍ او فعلٍ نحو : من - الى - على - هل - قد - لم - وغيرها كما في هذه الآية الشريفة : هَلْ اَتَى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً .

تبصرة - الحرفُ يلزمُ صورةً واحدةً ولا يوجد فيه اشتقاقٌ وتصرفٌ معتدٌّ به ولهذا لا يجرى الصرف عليه وانما يجرى على الاسم والفعل .
واما في تأليف الكلام وتركيب الجمل فللمحروف اهميةٌ خاصة .

٢- اصول ابنية الاسم والفعل

كَتَبَ - قَرَأَ - فَهَمَ - اسْتَفْهَمَ - بَشَرَ -
مَلَكَكَ - شَمَسَ - كَاتِبٌ - مَكْتُوبٌ - أَمْلَكَ -
شَمُوسٌ - تَفْهِيمٌ - سَبَدٌ - اسْتِنَادٌ - نَظْمٌ -
مَنْظُومٌ - تَنْظِيمٌ - انْتِظَامٌ - فَرَقٌ - فَارَقٌ -
اِفْتِرَاقٌ -

المجرد والمزید

المجرد : هو ما لا يكون فيه حرف زائد نحو: حَسَنٌ ، قَمَرٌ ، رَجُلٌ ،
عِلْمٌ ، شَرَفٌ ، دَخَرَجٌ . -

المزید : ما كان فيه حرف زائد، نحو: استفهام - مخاطب - اطمئنان -
إِسْتَعْلَمَ - تَدَخَّرَجَ - يَسْتَخْرِجُ .

ابنية الاسم المجرد : الاسم المجرد إما ثلاثيٌّ وإما رباعيٌّ وإما خماسيٌّ
نحو: فرس - جعفر - سَفَرَجَلٌ . أكثر الاسماء المتداولة في التخاطب و
الكتابة من النوع الأول والرباعي قليل والخماسي أقل منه .
ولا يوجد في الاسماء المجردة بناء ثنائي أو سداسي فما فوق .

١- المقصود من الاسماء هنا الاسماء المتمكنة غير الضمائر والموصولات واسماء الإشارة
فان فيها يوجد ابنية ثنائية نحو : انا - هو - من - ذا وغيرها واما في غيرها ان وجد اسم ثنائي
فخلف منه حرف نحو : اب و دم و يد اصلها ابو و دسو و يدى .

ابنية الفعل المجرد : الفعل المجرد إما ثلاثي و إما رباعي . نحو : عَلِمَ
وَدَخَرَجَ ولا يوجد في الافعال المجردة بناء ثنائي او خماسي فما فوق .
المزيد في الاسماء والافعال : المزيد في الاسماء كثير لا ضابط له في الاغلب
و اما في الافعال فيسجيء الكلام فيه .

القراءة والتهرين :

ميّز أنواع الكلمة (الاسم والفعل والحرف) :
الف - في الجمل الآتية :

١ - أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ .

(القرآن الكريم)

٢ - الْعِلْمُ نَهْرٌ وَالْحِكْمَةُ بَحْرٌ وَالْعُلَمَاءُ حَوْلُ النَّهْرِ يَطُوفُونَ .

(من كلمات علي عليه السلام)

٣ - الْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى مَادَّةٍ مِنَ الْأَدَبِ كَمَا تَحْتَاجُ الْأَبْدَانُ إِلَى قُوَّتِهَا

من الطعام .

(بعض الحكماء)

٤ - وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ .

(القرآن الكريم)

ب - في الكلمات والجمل التالية :

قلم - اقلام - صحيفة - صحائف - كاتب - كُتِّب - عند الكاتب -
كتاب فريد - لاتعجل - اشْرَبْ - شارِب - هلْ جاء سعيدٌ ؟ لا ، لم يجئ
بعدُ - على - مِنْ - في - اُكْتُبْ - لَمْ لا تكتبْ ياسعيد ؟ انا اكتبُ - ما
هذا ؟ هذا كتابٌ - آيْنِ احمدُ ؟ هو نائمٌ تحت الشجرة - متى تسافرُ ؟
انا اسافر صبيحة يوم الجمعة - كيف اخوك ؟ هو سالم شاغل - اُقرأ
الكتابَ في حالة انبساط النفس .



٣- ميزان تمييز الحروف الاصلية عن الزائدة

الضابطة في تعيين الحروف الاصلية والزائدة من الكلمات اسما كانت او فعلاً، ان تُقابل اصول الكلمة بالفاء والعين واللام (موافقاً لموزونها من تحرُّك وسكون) ويُعبر عن الحرف الاول في ابتداء الوضع بالفاء (فاء الفعل) وعن الثاني بالعين (عين الفعل) وعن الثالث باللام (لام الفعل) وفي الرباعي والخماسي عن الرابع والخامس بلام ثانية ولام ثالثة فشَجَرُ وزنه فَعَلٌ وعِلْمٌ وزنه فَعِلَ وجَعْفَرُ وزنه فَعَلَلٌ ودَحْرَجَ وزنه فَعَلَلٌ وسَفَرَجَلٌ وزنه فَعَلَلَلٌ^١.

وكذلك وزن قال ومرَّ فَعَلٌ لان اصلهما قَوْلَ ومرَرَّ وآراءَ وآبارَ وزنها افعال لان مفردهما رأى وبُرَّ على وزن فَعَلٌ وفِعْلٌ قدمت في جمعها الهمزة التي هي عين الكلمة على الفاء.

واما الحروف الزائدة فيعبر عنها بلفظها فَعَالِمٌ وزنه فاعِلٌ وأَعْلَمَ وزنه

١- هذه الضابطة مردودة عند المنطقي لانه ان كانت اصول الكلمة معلومة فلا حاجة الى هذه الضابطة وان كانت مجهولة فلا فائدة لها وبعبارة اخرى يستلزم من هذه القاعدة تقديم الشيء على نفسه.

ولكن لما كانت طرق التعليم في العلوم الادبية وخاصة في النحو والصرف مستندة الى النقل والاستقراء غالباً لا الى البرهان والقياس فلذلك لا تقاس ضوابط العلوم الادبية بقواعد الفلسفة والرياضي مثلاً. على ان هذه الضابطة مفيدة للمتعلمين لانهم بعد التعرُّين والممارسة يميزون بها الحروف الاصلية عن الزائدة.

أَفْعَلْ وَرُجَيْلٌ فُعَيْلٌ وَإِسْتَفْهَمَ إِسْتَفْعَلَ وَهَكَذَا الْبَوَاقِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ الزَّائِدُ مُبْدَلًا مِنْ تَاءِ الْاِفْتَعَالِ كَمَا فِي اضْطَرَبَ وَاضْطَرَبَ فَإِنْ وَزَنَهَا افْتَعَلَ لَا افْطَعَلَ وَالْأَنْ يَكُونَ مَكْرَرًا لِلْاِلْحَاقِ أَوْ لغيره فَإِنَّهُ يَعْبُرُ عَنِ الزَّائِدِ الْمَكْرَرِ بِنَحْوِ مَا عُبِّرَ عَنِ الْحَرْفِ الْمَقْدَمِ مِنْهُ فَقَرَدَ وَزَنَهُ فَعَلَّ لَا فَعْلَدُ وَإِحْمَرَّ وَزَنَهُ إِفْعَلَّ لَا إِفْعَلَرَّ.

التهرين والقراءة :

١- أذكر أوزان الكلمات التالية وميز حروفها الأصلية عن الزائدة :

حادث - حجر - قمر - نجوم - علم - استعمال - منع - مانع - امتناع -
حسن - احسان - استحسن - جعفر - جعافر - نصر - ناصر - انتصار -
خطيب - خطباء - سفر - جل - زلزل - زلازل - قام - استقام - قائم -
دعا - دراهم - استفهم .

٢- استخراج الكلمات المجردة والمزيدة من هذه الجمل :

رَأْسُ الرِّذَالِ الْحَسَدُ . رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ . سُوءُ الْفِعْلِ دَلِيلُ
لُؤْمِ الْأَصْلِ - سُوءُ التَّدْبِيرِ سَبَبُ التَّدْمِيرِ : سَمِعُ الْأُذُنِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ
الْقَلْبِ - إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ - شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا
يُؤْمَنُ شَرُّهُ - لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْاِحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ - النَّاسُ
مِنْ خَوْفِ الدُّلِّ فِي الدُّلِّ - لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا -

(من كلمات على عليه السلام)

هذا الجدول يبين كيفية تمييز الحروف الاصلية عن الزائدة

الموزون	الوزن	الحروف الاصلية					الحروف الزائدة ومرتبتها							
		ف	ع	ل	ل	ل	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
شَهِدَ	فَعَلَ	ش	ه	د										
شَاهِدٌ	فَاعِلٌ	»	»	»										
مَشْهُودٌ	مَفْعُولٌ	»	»	»										
اَشْهَادٌ	اَفْعَالٌ	»	»	»										
مَشَاهِدَةٌ	مَفَاعِلَةٌ	»	»	»										
اِسْتَشْهَدَ	اِسْتَفْعَلَ	»	»	»										
مُسْتَشْهِدَاتٌ	مُسْتَفْعَلَاتٌ	»	»	»										
مُشَاهِدَاتٌ	مَفَاعِلَاتٌ	»	»	»										
مَتَصَابِيحٌ	مَتَفَاعِيلٌ	ص	ب	ح										
تَسْبِيحٌ	تَفْعِيلٌ	س	ب	ح										
تَسَامِعٌ	تَفَاعِلٌ	س	م	ح										
اِرْتِفَاعٌ	اِفْتِعَالٌ	ر	ف	ع										
جَعْفَرٌ	فَعْلٌ	ج	ع	ف	ر									
جَعَا فِرٌ	فَعَالِلٌ	»	»	»	»									
مَفْرَجٌ	فَعْمَلٌ	س	ف	ر	ج	ل								
عَصَافِيرٌ	فَعَالِلٌ	ع	ص	ف	ر									
صَحَائِفٌ	فَعَائِلٌ	ص	ح	ف										

٤- الصحيح والمعتل

نَصْرَفٌ - شَرْفٌ - مَنْصُورٌ - شَرِيفٌ - اشْرَافٌ -
وَلَدٌ - يَقِينٌ - كَرِيمٌ - خَوْفٌ - رَبٌّ - رُوحٌ -
ضَوَابِطٌ - خَافٌ - سَارٌ - قَضَى - غَزَا - صُغْرَى -
صَغِيرٌ - صِغَارٌ - نَوَاقِصٌ - وَثُوقٌ - عَيُوبٌ -
شُهُودٌ - عِزٌّ - غُرُورٌ - فِرَارٌ - فَرٌّ - تَعَلَّمَ - مَعْلَمٌ -
اَكْبَرٌ - اَمَانٌ - اَمِيرٌ - صَفَرَاءٌ - قِرَاءَةٌ - بَرٌّ -
رَأْسٌ - نَقَائِصٌ - مَسَائِلٌ -

تنقسم أبنية الاصول اسماً كانت او فعلاً الى صحيح و مُعْتَلٍ .
الصحيح: ما لا يكون في حروفه الاصلية حرف علة وهي الواو والالف
والياء .

المعتل : ما يكون فيها حرف علة وله خمسة اقسام :
الاول: المعتل الفاء و يُسَمَّى مشالاً و هو ما يكون فاؤه حرف علة
كَوْعَدٍ و وَعَدَ و يُسَرِّ و يَسَرَّ .

الثاني: المعتل العين و يسمى اجوف و هو ما يكون عينه حرف علة
كَقَوْلٍ و قَالَ و بَيْعٍ و بَاعَ .

الثالث - المعتل اللام و يُسَمَّى ناقصاً و هو ما يكون لامه حرف علة
نَحْوُ: غَزَوْ و غَزَا و رَمَى و رَمَى .

الرابع - ما يكون فاءؤه وعينه او عينه ولامه حرف علة ويسمى لفيفاً مقروناً، نحو: يوم وطوى وحى .

الخامس - ما يكون فاءؤه ولامه حرف علة ويسمى لفيفاً مفروقاً كوشى ووشى .

الصحیح والسالم - الصحیح اذا لا يوجد في حروفه الاصلية تضعيفاً او همزة يعبر عنه بالصحیح والسالم .

التضعيف - المضاعف في الثلاثي هو ما كان العين واللام فيه من جنس واحد فتدغم الأولى في الثانية نحو: مدد وفرأصلها مدد وفرر

المهموز - ما كان احد حروفه الاصلية همزة فان كانت فاءؤه همزة

يسمى مهموز الفاء . نحو: أمر وأمر وان كانت عينه همزة يسمى مهموز

العين . نحو: سؤال وسأل وان كانت لامه همزة يسمى مهموز اللام نحو: برء وبرأ .

التهمين والقراءة :

١- مَثَرُ الاسماء والافعال الصحيحة من المعتلة وبيّن انواع المعتل

منها :

الف - في الكلمات التالية :

فهم - مفهوم - فهم - افهام - استفهام - ليل - نهار - صباح -
صباح - يوم - قادر - مقدور - قدرة - اقتدار - تقدير - مقادير -
مُقَدِّر - روح - رضى - يمين - يمن - موج - لوى - وفى - دار - دعا -
قرين - شاهد - دعا - يدعو - يكتفى - كافى - وثوق - موهوم - واهمه
توهم - شهود - شهد - ويل - شوى - قعد - قاعد - قعود - اقارب -
قريب - قرب .

ب - في الجمل الآتية :

إِنَّ الْعُلَمَاءَ كَانُوا قَدْ اسْتَعْنَوْا بِعِلْمِهِمْ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَكَانُوا يَقْضُونَ
بِعِلْمِهِمْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا مَا لَا يَقْضِي أَهْلُ الدُّنْيَا بِدُنْيَاهُمْ فِيهَا وَكَانَ أَهْلُ
الدُّنْيَا يَبْذُلُونَ دُنْيَاهُمْ لِأَهْلِ الْعِلْمِ رَغْبَةً فِي عِلْمِهِمْ . فَأَصْبَحَ الْيَوْمَ أَهْلُ
الْعِلْمِ يَبْذُلُونَ عِلْمَهُمْ لِأَهْلِ الدُّنْيَا رَغْبَةً فِي دُنْيَاهُمْ ، فَرَغِبَ أَهْلُ الدُّنْيَا
بِدُنْيَاهُمْ مِنْهُمْ وَزَهَدُوا فِي عِلْمِهِمْ لِأَنَّ رَأَوْا مِنْ سُوءِ مَوْضِعِهِ عِنْدَهُمْ .

(البيان والتبيين)

٢- عين المضاعف والمهموز .

الف - في الجمل الآتية:

السَّيِّدُ مَنْ تَحَمَّلَ أَثْقَالَ إِخْوَانِهِ وَأَحْسَنَ مُجَاوَرَةَ جِيرَانِهِ . الصَّبْرُ عَلَى الْفَقْرِ مَعَ الْعِزِّ أَجْمَلُ مِنَ الْغِنَى مَعَ الذُّلِّ . الْجَزَعُ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ يَزِيدُهَا وَالصَّبْرُ عَلَيْهَا يُبَيِّدُهَا . الْإِيَّامُ مَسْحَافٌ أَعْمَالُكُمْ فَجَلِّدُوا أَيْبَاحُسْنَ أَعْمَالَكُمْ . الشَّهَوَاتُ آفَاتُ قَاتِلَاتُ وَخَيْرُ دَوَائِهَا اقْتِنَاءُ الصَّبْرِ عَلَيْهَا . الْبَلَاغَةُ مَسْهَلٌ عَلَى الْمُنْطِقِ وَخَفٌّ عَلَى الْفِطْنَةِ . - مَنْ عَذَّبَ لِسَانَهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ .

(مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ب - في الكلمات التالية:

أَعْمَالُ - مَأْمُولُ - مَادَّةُ - أَوَانِي - إِرْفَاقُ - شُقُوقُ - هَوَادُّ - إِلْجَاءُ -
إِعْطَاءُ - تَشْقِيقُ - تَكَلُّمُ - إِصْفِرَارُ - أَمِينُ - أَكْبَرُ - أَغْلَامُ - آمَالُ -
آلَامُ - مَمْدُودُ - تَشْدِيدُ - لَطَائِفُ - مَائِلُ - أَمَائِلُ - خَائِفُ - مَشْدُودُ -
تَمْدِيدُ - صَحَائِفُ - سَائِلُ - قَائِلُ - تَقْلِيلُ - مَذْكُورُ - مُدَرِّسُ -
مُعَلِّمُ - مَذَلَّةُ - شَائِعُ .

هـ- الالف والهمزة

عالم - مأوى - ارتفاع - دنيا - ماء - اجر - آمين -
جزء - جزاء - اجزاء - مسائل - مسؤول - سؤال -
امين - امان - مأمون - ميامن .

الالفُ لا تُقبلُ الحركاتِ كالفِ باعٌ وغزا ولا تكونُ في موضعِ
الحرفِ الاصلِ الا منقلبةً من الراءِ والياءِ فاصلُ باعٌ بيعٌ واصلُ غزا
غَزَوَ .

الهمزةُ تقبلُ الحركاتِ نحو: أَمَرٌ وَسَأَلَ وَبَرَأٌ والالفُ لا تقعُ في
أولِ الكلمةِ ابدأً لأنها ساكنةٌ والعربُ لا تبتدئُ بالساكن؛ وإنما تقعُ في
حشو الكلمةِ وآخرها بخلافِ الهمزةِ فإنها تقعُ في أولِ الكلمةِ وحشوها
وآخرها وقد يُعبرُ عن الأولى بالالفِ اللينةِ وعن الثانيةِ بالالفِ اليابسةِ .

التمارين والقراءة :

ميّز الهمزة من الالف .

١- في الكلمات التالية :

عطاء - راكب - أمر - أمان - آمن - إيمان - شاهد - مأمون - بُرء -
بارئ - سؤال - سائل - أوامر - أيادي - قال - جاء - رمى - غزا - قرأ -
سال - استقام .

٢- في الجمل الآتية :

أكبر الأوزار تنكية الأشرار - أعلى مراتب الكرم الأيثار .
أفضل المعروف اغاثة الملهوف - أحق الناس أن يؤنس به الودود
المألوف .

أفضل الطاعات هجر الذات - أصعب السياسات نقل العادات .
أسوأ الخلائق التحلي بالردائل - أقوى الوسائل حسن الفضائل .
أهنأ العيش أطراح الكلف - أشد المصائب سوء الخلف . أغنى
الغنى العقل - أعظم المصائب الجهل . أفضل العبادة الفكر - أقوى
عُدَد الشدائد الصبر .

أقبح الصديق ثناء الرجل على نفسه - أفضل الجهاد ، مجاهدة
المرء نفسه .

(من حكيم أمير المؤمنين على عليه السلام)

قيل : تنازع رجلٌ من أبناء الأعرابيِّ وأعرابيٌّ في الضيافة ، فقال الأعرابيُّ : نحنُ أقرى للضيف . قال : وكيف ذلك ؟ قال : لأنَّ أحدنا ربَّما لم يملك إلاَّ بيعيراً فإذا حلَّ به الضيفُ تحرَّله : قال العجميُّ : فنحنُ أحسنُ مذهباً في القرى منكم . قال : وما ذاك ؟ قال : نسمي الضيفَ « مهان » ومعناه أنه أكبرُ من في المنزل واملِكُنابه .

(المحاسن والمساوى للبيهقي)

أُتِيَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ أَنْهُ سَرَقَ ، فَاتَّخَذَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ النَّاسِ ، وَتَقَدَّ دَشَمُورُ الرَّؤُوسِ ، وَقَالَ : لَا أُؤْتِي بِشَاهِدٍ زُرَّ الْأَفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا ، ثُمَّ طَلَبَ الشَّاهِدَيْنِ فَلَمْ يَجِدْهُمَا ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ .

(تاريخ الخلفاء للسيوطي)

٦- همزة الوصل وهمزة القطع*

اسم - ابن - اكبر - اعلام - استعمال - ارتفع -
اعلم - اكتب - اسماء - ابناء - أعلم -
استعلم - أعلم - انبساط - اشتباه - اصبع -
اتفاق - اتفق - الله - احوال - افكار - اكابر -
اندراج - اصفرار .

الهمزة الزائدة في أول الكلمة على نوعين: همزة وصل وهمزة قطع.
همزة الوصل: الهمزة التي تثبت في الابتداء وتسقط في الدرج تسمى
همزة الوصل وهي توجد في الأفعال والأسماء والحروف .

أما في الأفعال - فتوجد في الماضي والأمر ولا توجد في المضارع مطلقاً
سواء كان ثلاثياً أو رباعياً مجرداً أو مزيداً لأنه مبدؤ بحرف المضارعة
وهي متحركة أبداً فلا حاجة إلى همزة الوصل .

أما الماضي - فتوجد في الخماسي منه نحو: انطلق والسداسي نحو:
استخرج و: إخرنجم ولا توجد في الثلاثي والرباعي منه .

وأما الأمر - فتوجد همزة الوصل في الخماسي والسداسي منه نحو :

* - الهمزات الأصلية والهمزات التي تكون في حشوات الكلمات وفي آخرها خارجة عن

موضوع البحث .

١ - المقصود من الخماسي والسداسي هنا عدد الحروف سواء كانت أصلية أم زائدة .

إِنْطَلِقْ وَ: إِسْتَخْرِجْ وَفِي الثَّلَاثِي مِنْهُ نَحْوُ: إِعْلَمْ وَ: أَكْتُبْ وَ: إِجْلِسْ .
وَلَا تَكُونُ فِي الرَّبَاعِي مِنْهُ .

أَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ - فَتَوْجَدُ فِي مَصَادِرِ الْأَفْعَالِ الْخَامِسِيَّةِ وَالسَّدَّاسِيَّةِ .

نَحْوُ: إِقْتِدَارٌ - إِنْصِرَافٌ - إِسْتِخْرَاجٌ - إِحْمِيرَارٌ - إِخْرَجْنِجَامٌ - إِقْشَعْرَارٌ
وَفِي عَشْرَةِ أَسْمَاءٍ مَحْفُوظَةٍ مَضْبُوطَةٍ وَهِيَ :

١- اِسْمٌ .

٢- ابْنٌ .

٣- ابْنَةٌ .

٤- ابْنِمٌ بِمَعْنَى ابْنِ زَيْدٍ الْمِيمُ لِلتَّفْخِيمِ وَتَتَّبِعُ النُّونُ حَرَكَةَ الْمِيمِ .

٥- إِسْتٌ بِمَعْنَى الْأَصْلِ وَالْأَسَاسِ وَالسَّافِلَةِ .

٦- اثْنَانِ .

٧- اثْنَتَانِ .

٨- امْرُؤٌ .

٩- امْرَأَةٌ .

١٠- أَيْمُنٌ الْمَخْصُوصُ بِالْقِسْمِ نَحْوُ: أَيْمُنُ اللَّهِ وَقَدْ يَحْذِفُ النُّونَ

وَيَقَالُ: أَيْمُ اللَّهِ .

أَمَّا فِي الْحُرُوفِ - فَلَا تَكُونُ فِي شَيْءٍ مِنْهَا سِوَى الِ التَّعْرِيفِ نَحْوُ: جَاءَ

الرَّبِيعُ .

حركة همزة الوصل - همزة الوصل في الافعال المعلومه مكسورة ابداً الا ان تكون العين في المضارع مضمومة فانها تُضم حينئذ في الامر نحو: أَنْصُرُوا: أَكْتُبْ وَ: أَغْزُوا: أَدْعُ وكذلك في الماضي من الافعال المجهولة نحو: أَخْتَرِعَ وَأُسْتَخْرِجُ ، وفي أَيْمُنَ وَأَل التعريف يجب فتح الهمزة وفي سائر الاسماء تكون مكسورة .

همزة القطع

همزة القطع هي التي تَشَبَّهَتْ حَيًّا وَقَعَتْ وَهِيَ قِيَاسِيَّةٌ فِي الْمَاضِي الرَّبَاعِيُّ وَآمِرُهُ وَمَصْدَرُهُ نَحْوُ: أَكْرَمَ وَأَحْسَنَ وَأَكْرِمَ وَأَحْسِنُ وَإِكْرَامٌ وَإِحْسَانٌ وَفِي الْمَضَارِعِ الْمُسْتَدِلُّ إِلَى الْوَاحِدِ الْمُتَكَلِّمِ مُطْلَقاً سِوَاهُ كَانَ ثَلَاثِيًّا أَوْ رِبَاعِيًّا مُجَرِّدًا أَوْ مُزِيدًا نَحْوُ: أَنْصُرُ وَأَدْخُرُجُ وَأُسْتَخْرِجُ وَأَتَدْخُرُجُ وَفِي أَفْعَالِ التَّفْضِيلِ نَحْوُ: أَفْضَلُ وَأَعْلَمُ وَأَتَّقِي وَفِي أَفْعَالِ الصِّفَةِ نَحْوُ: أَحْمَرُ وَأَبْيَضُ وَأَبْلَجُ وَتَكُونُ سَمَاعِيَّةً فِي أَوَائِلِ الْأَسْمَاءِ مُفْرَدَةً كَانَتْ أَوْ جُمُوعاً سِوَى الْعَشْرَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي بَابِ هَمْزَةِ الْوَصْلِ نَحْوُ: إِضْبَحَ أَضْحُوكةً أَعْجُوبَةً - أَنْمَلَةً - أَحْمَالٌ - أَوْلَادٌ - أَرْغِفَةً - أَطْعِمَةً - أَعَاجِيبٌ - أَسَاطِيرٌ - وَغَيْرَهَا .

- حركة همزة القطع - همزة القطع مفتوحة في الماضي المعلوم والامر من باب افعال نحو: أَكْرَمَ وَأَكْرِمَ ومضمومة في المضارع منه ومن كل فعل

رُبَاعِيٌّ^١ وكذلك في المضارع المجهول مطلقاً نحو: أَكْرِمُ - أَقْدِمُ - أَشَاهِدُ -
أَدْخِرُ بصيغة المعلوم و أَكْرَمُ - أَقْدَمُ - أَشَاهَدُ - أَدْخِرُ بصيغة
المجهول و مكسورة في المصدر منه نحو: إِكْرَام و إِنْشَاد و مفتوحة في
المضارع المعلوم المسند الى الواحد المتكلم غير الرباعي نحو: أَنْصُرُ -
أَجْلِسُ - أَنْتَفِعُ - أَنْصَرِفُ - أَسْتَفِيهِمْ - أَتَدْخِرُ - أَقْشَعِرُ - وكذلك
مفتوحة في المجموع و في افعال التفضيل و افعال الصفة نحو: أَعْمَالُ -
أَعْلَامُ - أَصْفِيَاءُ - أَغْنِيَاءُ - أَفَاضِلُ - أَكَابِرُ - أَوَائِلُ - أَوَاخِرُ -
أَعَاجِبُ - أَسَاطِيرُ - أَطْعِمَةُ - أَشْرِبَةُ - أَعْلَمُ - أَرْفَعُ - أَبْيَضُ - أَبْكَمُ
و غيرها .

و اما في سائر الاسماء فلا ضابط لها و تكون مكسورة و مضمومة و
مفتوحة على حسب ما تقتضيه اللغة نحو: أَضْحُوكة و أَجْدَل و إِضْبَعُ .

القرأة و التمرين

١ - ميّز همزات الوصل عن القطع في الجمل الآتية :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ
رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ .

(القرآن الكريم)

١ - المقصود من فعل الرباعي هنا كل فعل يكون عدد حروفه في الماضي اربعة احرف
نحو: سَافَرَ و زَلَزَلَ .

أَصْدُقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَأَخْلِصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ -

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ تُعْرِفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ -

أَقْبَحُ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ الْإِنْتِقَامُ - النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ -

أَكْرَمُ نَسَبِ الرَّجُلِ حُسْنُ الْأَدَبِ لِاجْلَالَةِ الْإِبِ - أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحُمَقُ -

مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفَ قُدْرَهُ . (من حكم علي عليه السلام) .

٢- عَيْنُ حَرَكَةِ الْهَمْزَةِ فِي الْكَلِمَاتِ الْآتِيَةِ وَمِيزَ الْوَصْلِ مِنَ الْقَطْعِ :

اعلم - اجلس - انصر - افتح - اقعد - ارفع .

(الامر من الثلاثي المجرد)

استعلم - انصرف - انتصر - افتتح - استخرج .

(الامر من الثلاثي المزيد)

انصر - اجلس - امنع - اكتب - اشهد .

(المتكلم الوحدة من المضارع الثلاثي)

اكرم - اصرف - اعالج - اكتسب - انصرف - استفهم .

(المتكلم الوحدة من المزيد)

اقدام - استخراج - افراس - اموال - اصاغر .

٧. اصول ابناء الافعال

كَتَبَ	يَكْتُبُ	اَكْتُبُ
صَبَرَ	يَصْبِرُ	اَصْبِرْ
ظَهَرَ	يَظْهَرُ	اِظْهَرْ
فَهِمَ	يَفْهَمُ	اِفْهَمْ
حَسَنَ	يَحْسُنُ	اَحْسُنْ
حَسِبَ	يَحْسِبُ	اَحْسِبْ

الفعل مِنْ حَيْثُ حُرُوفِهِ الْاَصْلِيَّةِ وَالزَّائِدَةِ يَنْقَسِمُ اِلَى مُجَرَّدٍ وَ مَزِيدٍ وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا اَوْزَانٌ وَ ابْوَابٌ .

اَوْزَانُ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيِّ الْمَجْرُودِ - الْحَرَكَةُ الَّتِي تَخْتَلِفُ وَ تَتَغَيَّرُ فِي الْمَاضِي الْمَجْرُودِ اَعْنَى فِي الْمَفْرُودِ الْغَائِبِ الْمَذْكُورِ هِيَ حَرَكَةُ الْعَيْنِ فَقَطُّ لِأَنَّ الْفَاءَ وَاللَّامَ مِنْهُ مَفْتُوحَتَانِ اِبْدَاءً وَ اِمَّا الْعَيْنُ فَتَكُونُ مَفْتُوحَةً اَوْ مَضْمُومَةً اَوْ مَكْسُورَةً .

فَإِنْ كَانَتْ مَفْتُوحَةً عَلَى وَزْنِ فَعَلَ فَمُضَارِعُهُ يَفْعَلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ اَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِهَا اَوْ يَفْعَلُ بِفَتْحِهَا .

وَإِنْ كَانَتْ مَكْسُورَةً عَلَى وَزْنِ فَعِلَ فَمُضَارِعُهُ اِمَّا يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ

اَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِهَا .

و ان كانت مضمومة على وزن فَعْلٍ فمضارعهُ يَفْعُلُ بضمّ العين فقط وهذا الباب لازم كله .

فابنية الفعل الثلاثي المجود منحصرة في ستة ابواب وهي :

١- فَعْلَ يَفْعُلُ نحو: قَعَدَ يَقْعُدُ وَنَصَرَهَ يَنْصُرُهُ .

٢- فَعْلَ يَفْعِلُ نحو: جَلَسَ يَجْلِسُ وَضَرَبَهُ يَضْرِبُهُ .

٣- فَعْلَ يَفْعَلُ نحو: ذَهَبَ يَذْهَبُ وَمَنْعَهُ يَمْنَعُهُ .

٤- فَعِلَ يَفْعِلُ نحو: فَرَحَ يَفْرَحُ وَشَرِبَهُ يَشْرِبُهُ .

٥- فَعُلَ يَفْعُلُ نحو: عَظُمَ يَعْظُمُ .

٦- فَعِلَ يَفْعِلُ نحو: وَثِقَ يَثِقُ وَحَسِبَهُ يَحْسِبُهُ .

القرأة والتمرين

١- استخراج من الجمل التالية ، الافعال الثلاثية واذكر ماضيها

ومضارعها وامرها :

لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَأَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَا - لَا تَقْطَعْ صَدِيقًا وَإِنْ كَفَرَ،

لَا تَأْمَنْ عَدُوًّا وَإِنْ شَكَرَ - لَا تَصْرِمْ أَخَاكَ عَلَى أَرْتِيَابٍ ، وَلَا تَهْجُرْهُ بَعْدَ

اسْتِعْتَابٍ - لَا تَثِقُ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبَرَةِ، وَلَا تُوقِعْ بِالْعَدُوِّ قَبْلَ الْقُدْرَةِ -

لَا تَسْكُرَنَّ الْعَطَاءَ وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ حَسْنَ الشَّنَاءِ أَكْثَرُ مِنْهُ - لَا تَسْتَعْظِمَنَّ

النَّوَالِ وَإِنْ عَظُمَ ، فَإِنَّ قَدْرَ السُّؤَالِ اعْظَمُ مِنْهُ . - رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَ

قدره ولم يتعدَّ طوره . مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَغْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَغْنِيهِ .

۲- اِحْفَظْ هَذِهِ الْاَبْوَابَ وَاصْرِفْ مَاضِيَهَا وَمُضَارِعَهَا وَامْرُهَا :

اَخَذَ يَأْخُذُ - اَكَلَ يَأْكُلُ - عَلِمَ يَعْلَمُ - فَهِمَ يَفْهَمُ - شَرَعَ يَشْرَعُ -

شَهِدَ يَشْهَدُ - حَضَرَ يَحْضُرُ - ظَلَمَ يَظْلِمُ - صَدَّقَ يَصْدُقُ - صَرَفَ

يَصْرِفُ - ظَهَرَ يَظْهَرُ - كَذَبَ يَكْذِبُ - جَعَلَ يَجْعَلُ - حَسَنَ يَحْسُنُ -

صَبَرَ يَصْبِرُ - حَمِدَ يَحْمَدُ - قَطَعَ يَقْطَعُ - قَنَعَ يَقْنَعُ - قَسَمَ يَقْسِمُ -

قَرَأَ يَقْرَأُ - كَبُرَ يَكْبُرُ - طَلَبَ يَطْلُبُ .

۳- ضَعُ فِي الْاَمَاكِنِ الْخَالِيَةِ الْمَاضِيَ او الْمُضَارِعَ او الْاَمْرَ مِنَ الْفِعْلِ

الْمَذْكُورِ قَبْلُهَا او بَعْدَهَا :

... يَعْظُمُ - اَمِنَ ... - ... يَأْمُرُهُ - رَفَعَ ، يَرْفَعُ ... - حَسُنَ ،

يَحْسُنُ ... - حَذَرَ ، يَحْذَرُ ... - حَسِبَ ، يَحْسِبُ ... - ... يَغْرِضُ

- بَرَأَ ... - يَمْدَحُ ... - يَدْرُسُهُ - صَفَحَ ... - ... يَحْمَدُ - خَسِرَ

... - يَعْطِفُ - عَرَفَ ، يَعْرِفُ ... - صَحَبَ ... - زَهَدَ ، يَزْهَدُ ... -

زَهَدَ ، يَزْهَدُ ...

ضوابط لمعرفة الاوزان الستة

١- يجب الضم في المضارع من فعل مفتوح العين اذا كان اجوف او ناقصاً و اويين او مضاعفاً متعدياً مثل : قال يقول - قام يقوم - دعا يدعو - غزا يغزو و مده يمدّه و شده يشدّه و المضارع من المثال و اويّاً كان او يائيّاً لا يكون مضموماً وانما يجيئ في الاكثر مكسوراً نحو: وعدّ يعدّ - يسرّ - يسرّ - وزرّ يزرّ - يبيع يبيع - ولد يلد - يمن يمن - وقد يجيئ مفتوحاً نحو: وضع يضع و يقظ يقظ و هب يهب و يقن يقن . و مجيئ بعض الافعال على خلاف ذلك نادر ضعيف .

٢- يجب الكسر في المضارع من فعل مفتوح العين غالباً اذا كان اجوف او ناقصاً يائيين نحو: باع يبيع و رمى يرمى .

٣- المضارع من فعل مفتوح العين يكون غالباً مفتوح العين اذا كان العين او اللام منه من الحروف الحلقية الستة وهي الهمزة والهاء والحاء والعين والحاء والغين نحو: سأل يسأل و جبه يجه و منع يمنع و يمنع و فخر يفخر و شغل يشغل و ليس بلازم ان يجيئ من هذا الباب كل ما كان عينه اولامه حرف حلق بل يأتي من سائر الابواب ايضاً نحو: دخل يدخل و رجع يرجع و ضرع يضرع وغيرها .

٤- القياس في المضارع من فعل مكسور العين ان يفتح عينه نحو:

عَلِمَ يَعْلَمُ وَشَرِبَ يَشْرَبُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثَالاً وَ أَوِيًّا فَيُكْسِرُ عَيْنَهُ نَحْوُ :
وَتَقَى يَتَّقُ وَوَمِقَ يَمِيقُ وَوَرِثَ يَرِثُ .

وَجَاءَتْ أَرْبَعَةُ أَفْعَالٍ (مِنْ غَيْرِ الْمِثَالِ الْوَاوِي) يَجُوزُ فِيهَا الْفَتْحُ
وَالْكَسْرُ وَهِيَ : حَسِبَ يَحْسِبُ أَوْ يَحْسَبُ وَنَعِمَ يَنْعِمُ أَوْ يَنْعَمُ وَ يَبْسُ
يَبْسُ أَوْ يَبْسُ وَ يَبْسُ يَبْسُ أَوْ يَبْسُ .

٥- المضارع من فَعَلَ مضموم العين لا يجيئ الا مضموم العين كما
عَلِمْتَ مِنْ قَبْلُ .

٦- حركة العين في الامر كحركة العين في مضارعه نحو: اُكْتُبْ -
اجْلِسْ - اِذْهَبْ - اِشْرَبْ - اُكْرِمْ - اِحْسِبْ .
٧- حرف المضارعة مفتوحة في المضارع المعلوم .

تدريب

١- صُغْ فِعْلَ الْمَضَارِعِ مِنَ الْافْعَالِ التَّالِيَةِ :
قام - دار - غزا - سما - كفى - درى - ضمه - وثب - ولد -
طوى - شوى - شرف - شجع - ذهب - برأ - مضى - شمه - فرح -
صغر - رفع .

٢- عَيِّنِ الْمَاضِيَ مِنَ الْافْعَالِ التَّالِيَةِ :
يلوَحُ - يَهْلِي - يسير - يَفْوُحُ - يَرَوِي - يَجْمَعُ - يَرُدُّ - يَعْلَمُ -
يَمْشِي - يَظْهَرُ - يَفْتَحُ - يَشْفِي - يَنْجَحُ - يَكْبُرُ .

٨- اوزان الفعل الثلاثي المزيد فيه

والرباعي

المزید فی الثلاثی إما أن تكون زيادته حرفاً واحداً وله ثلاثة أبواب :

١- أَفْعَلْ يُفْعِلُ ومصدره افْعَال نحو: أَكْرَمَ يُكْرِمُ أَكْرَاماً . *

٢- فَعَّلَ يُفَعِّلُ ومصدره تَفْعِيلٌ وتفعيلة نحو: كَرَّمَ يُكْرِّمُ تَكْرِيماً

وَبَصَّرَ يُبَصِّرُ تَبْصِيراً وقد يجيء على وزن تَفْعَال إذا أريد المبالغة نحو :

كَرَّرَ يُكْرِّرُ تَكَرُّراً وَذَكَرَ يُذَكِّرُ تَذَكُّراً وتذكّراً والغالب في الناقص و

منهموز اللام ان يجيء مصدرهما على وزن تَفْعِيلة نحو : تسوية - تصفية -

تسليّة - تخطئة - تبرئة - ترضية وغيرها . وقد يجيء على وزن فَعَال نحو: سلام

وَكَلَام .

٣- فاعِلٌ يُفَاعِلُ ومصدره مُفَاعَلَةٌ وفِعَالٌ نحو: جَادَلَ يُجَادِلُ مُجَادَلَةً

وجِدَالاً وفاخَرَ يُفَاخِرُ مُفَاخَرَةً وَقَاتَلَ يُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً وَقِتَالاً . وإما أن تكون

زيادته حرفين وله خمسة أبواب :

١- انْفَعَلَ يَنْفَعِلُ ومصدره انْفِعَالٌ نحو : انْصَرَفَ يَنْصَرِفُ

انْصِرَافاً .

* - المصدر من باب الافعال والابتغال في الاجوف يجيء على وزن افالة واستغالة نحو:

اقامة واستفاضة اصلهما اقوام واستفياض حذف الواو والياء وعوضت عنهما التاء .

۲- افْتَعَلَ يَفْتَعِلُ ومصدره اِفْتَعَالٌ نحو: اِرْقَفَعَ يَرْقِفَعُ اِرْتَفَاعاً.

۳- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ ومصدره تَفَاعُلٌ نحو: تَصَاعَدَ يَتَصَاعَدُ

تَصَاعُداً . *

۴- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ ومصدره تَفَعُّلٌ نحو: تَشَرَّفَ يَتَشَرَّفُ تَشَرُّفاً . *

۵- اِفْعَلَ يَفْعَلُ ومصدره اِفْعَالٌ نحو: اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِراراً .

و اما ان تكون زيادته ثلاثة احراف وله اربعة ابواب :

۱- اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ ومصدره اِسْتِفْعَالٌ نحو: اِسْتَفْهَمَ يَسْتَفْهِمُ

اِسْتِفْهاً .

۲- اِفْعَالَ يَفْعَالُ ومصدره اِفْعِلَالٌ نحو: اِحْمَارٌ يَحْمَارُ اِحْمِراراً .

۳- اِفْعَوَعَلَ يَفْعَوَعِلُ ومصدره اِفْعِوَعَالٌ نحو: اِحْدَوَدَبٌ يَحْدَوُدِبُ

اِحْدِيداباً . ۱

۴- اِفْعَوَّلَ يَفْعَوِّلُ ومصدره اِفْعِوَالٌ نحو: اِجْلَوَّذَ يَجْلَوَّذُ اِجْلِوَاذاً ۲

اوزان الفعل الرباعي المجرد والمزيد فيه

للرباعي المجرد وزن واحد وهو: فَعَّلَلَ يَفْعَلِّلُ فَعْلَلَةً وَفِعْلَلَانِ

* - تنقلب ضمة العين كسرة في مصدرى باب التفعّل والتفاعّل اذا كانا ناقصين نحو:

تَمَنَّى وَتَدَاعَى وَتَشْفَى وَتَقَاضَى .

۱- اِحْدَوَدِبَ اى صار احديب (خرج ظهره ودخل صدره وبطنه)

۲- اِجْلَوَّذَ اى مضى بسرعة .

دَخَرَجَ يُدَخِّرُ دَخْرَجَةً وَدَحْرَجًا . والمزيد فيه إمَّا أَنْ تكون زيادته حرفاً واحداً وله وزنٌ واحدٌ وهو: تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً نحو: تدحرج بدحرج تدحرجاً . وإمَّا أَنْ تكون زيادته حرفين وله وزنٌ :

- ١- إِفْعَلَّ يَفْعَلُّ إِفْعَالًا نحو: احرنجم يحرنجم احرنجاماً .
- ٢- إِنْعَلَّ يَفْعَلُّ إِنْعَالًا نحو: إقشعر يَـقْشَعِرُ إقشعراً .

التمرين والقراءة

- ١- عَيِّنِ المضارعَ والمصدرَ من الافعالِ التاليةِ :
أَحْسَنَ - فَهَمَ - بَصَّرَ - شَاهَدَ - تَعَلَّمَ - ذَكَرَ - أَفْلَحَ - أَنْعَمَ -
رَتَّبَ - تَفَاهَمَ - اسْتَفْهَمَ - إِمْتَنَعَ - ارْتَقَى - اسْتَكْبَرَ - إِنْحَدَرَ - اِكْتَنَى -
إِسْتَدْعَى - تَدَاخَلَ - إِنْقَضَى - إِصْفَرَ - إِشْهَبَ - زَلَزَلَ - تَسَرَّبَلَ -
إِذْلَهَمَ . وَسَوَّسَ - اجْتَنَبَ - تَوَارَدَ - أَغْلَنَ .
- ٢- أَنْقُلْ كُلَّ واحدٍ من المصادرِ الثلاثِيةِ الآتيةِ الى اِحدٍ من الابوابِ
المزيدة :

كثرة فهم ، ذكّر الى باب التفعيل .
دعوة ، نصّر ، كتابة الى باب الاستفعال .
شهود ، جدال ، فخر الى باب المفاعلة .

فَلَا حَ، جُلُوسَ، قِيَامَ إِلَى بَابِ الْاَفْعَالِ .

عِلْمَ، صَرْفَ، وَقُوفَ إِلَى بَابِ التَّفْعَلِ .

جَهْدَ عِرْفَانَ، نِسْبَةَ إِلَى بَابِ الْاِفْتِعَالِ .

كَسَرَ، قَلْبَ، سَدَّ إِلَى بَابِ الْاِنْفِعَالِ .

سَوَادَ، حُمْرَةَ، بَيَاضَ، إِلَى بَابِ الْاَفْعَالِ .

٣- رُدُّ كَلَامٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ الْآتِيَةِ الْمَزِيدَةِ إِلَى مُعَادِلِهَا مِنَ الْفِعْلِ الْمُجَرَّدِ

وَإِذَا ذُكِرَ مَاضِيَّهَا وَمَضَارِعُهَا :

اجْتِمَاعَ - مُقِيمَ - مُسْتَزَادَ - شَارَفَ - إِجَالَةَ - انْقِيَادَ - تَصَدِيقَ -

مُتَرَادِفَ - مُتِمَكِّنَ - إِضْمَرَارَ - مُحَادَثَةً - تَزَلُّزَ - تَوَارَدَ - مَرْتَضَى -

اسْتَقْرَاضَ - تَقْدِيرَ - اسْتِعْلَامَ - تَعْلِيمَ - إِعْلَامَ - تَفَاهُماً - اِنْجَادَ -

مُسْتَجْمَعَ - إِجْمَاعَ - مُشَاهَدَةً - مَقْتَدِرَ - قَبْلَ - مُسَوَّدَةً - تَظَاهُرَ -

مُعَالَجَةً - انْتِصَابًا - تَشْكُرَ - إِرَادَةً - اسْتِهَالَةً - اسْتِدْرَاكَ - مُرِيدَ -

إِعْتِلَاءَ - تَرَجَّى - تَعَالَى - اجْتَبَأَ - مُهْتَدَى - اطمئننان - متزلزل .

٤- اسْتَخْرِجِ الْاَفْعَالَ الْمَزِيدَةَ مِنَ الْجُمْلِ التَّالِيَةِ وَإِذَا ذُكِرَ مَاضِيَّهَا

وَمَضَارِعُهَا وَمَصْدَرُهَا :

قَالَ الْمَأْمُونُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ وَقَدْ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ الْعَامَّةِ : يَا

أَبَا الْعَبَّاسِ، سَكُنِ الْعَامَّةَ . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَوُثِّبْتُ أَنَا وَمَنْ مَعِيَ، فَارْتَفَعَ

مِنْ أَصْوَاتِنَا وَصَجِجْنَا أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ، فَقَالَ لِي: هَكَذَا تُسَكِّنُ الْعَامَّةُ!
هَلَّا نَادَيْتَ الْأَقْرَبِينَ لِيُنَادِيَ الْأَقْرَبُونَ الْأَبْعَدِينَ! قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا مَيَّزْتُ
بَيْنَ تَأْدِيَّتِهِ وَبَيْنَ نَغْرَانِهِ.^١

(المحاسن والمساوي للبيهقي)

وَيُذَكِّرُ أَنَّ الْحَجَّاجَ أَوْ لَمْ فِي اخْتِنَانٍ بَعْضُ وَلَدِهِ فَاسْتَحْضَرَ
بَعْضَ الدِّهَاقِينَ يَسْأَلُهُ عَنْ وَلَا تَمِ الْفُرْسِ، وَقَالَ أَخِيرَتِي يَا عَظَمَ صَنِيعِ
شَهِدْتُهُ، فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ شَهِدْتُ بَعْضَ مَرَاذِبَةٍ كَسْرِي، وَقَدْ
صَنَعَ لِأَهْلِ فَارَسَ صَنِيعاً أَحْضَرَ فِيهِ صَحَافَ الذَّهَبِ عَلَى أَخُونَةِ الْفِضَّةِ،
أَرْبَعاً عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ، وَتَحْمِيلُهُ أَرْبَعُ وَصَائِفَ وَيَجْلِسُ عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ مِنَ
النَّاسِ، فِإِذَا أُطْعِمُوا^٢ اتَّبَعُوا أَرْبَعَتَهُمُ الْمَائِدَةَ بِصَحَافِهَا وَوَصَائِفِهَا،
فَقَالَ الْحَجَّاجُ: يَا غُلَامَ انْحَرِ الْجُزْرَ وَأَطْعِمِ النَّاسَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يَسْتَقِيلُ
بِهَذِهِ الْأَبْهَةِ وَكَذَلِكَ كَانَ.

(مقدمة ابن خلدون)

١- النِّغْرَانُ: الْغَضَبُ

٢- ويمكن ان يكون من باب المجرد، طعم اي شبع.

٩- وجوه الافعال

الوجوه الاصلية في الافعال ثلاثة : الماضي والمضارع والامر .

الفعل الماضي - هو ما دلَّ على حَدَثٍ او حالةٍ في زمانٍ قبلَ زمانِ الحال
نحو : كَتَبَ سَعِيدٌ - حَسُنَ عَلِيٌّ و قد يدلُّ على زمانِ المستقبلِ نحو : إنْ
شاءَ اللهُ - وَفَّقَكَ اللهُ .

الفعل المضارع - هو ما دلَّ على حَدَثٍ او حالةٍ في زمانِ الحال او الاستقبال
نحو : فَرِيدٌ يَكْتُبُ - سَعِيدٌ يَنْجَحُ في الامتحانِ ، و إذا دَخَلْتَ السِّينَ أوْ
سوفَ يَخْتَصُّ للاستقبالِ نحو : سَأَزُورُكَ - سَوْفَ أُسَافِرُ .

الفعل الامر - صيغةٌ تدلُّ على طَلَبِ حَدَثٍ او حالةٍ في زمانِ الاستقبالِ
المتصلِ بالحالِ نحو : اُكْتُبْ - اِفْهَمْ - اِنْصَرِفْ .

كيفية تصريف الافعال - الاصل في الافعال من جهة الاشتقاق والتصريف
هو المفرد الغائب المذكَّر من الفعل الماضي المجرد ، لانه عارٍ من الحروف
الزائدة و يُعَيَّن بِنِيَّةِ الفعل ووزنه ولهذا جرت العادة في تعليم صرف
الافعال أنْ يُبْتَدَأَ بهذه الصيغة .

الفعل الماضي - يُبْنَى صِيغَ الفعل الماضي من المفرد الغائب المذكَّر
بِالْحَاقِ عَلاَمَةِ التَّائِيثِ (التاء الساكنة = ت) و الضمائر المتصلة
المرفوعة (ا - وَا - ن - مِت - مَما - مُم - تَن - مِت - مَما) عليه نحو :

القراءة والتهمين

١- استخرج الافعال من الجمل التالية واذكر زمانها وصيغتها

و مصدرها :

صفة الرسول ص :

وكان صلى الله عليه وسلم يأكل على الارض و يلبس العباءة و يجالس الفقراء و يمشي في الأسواق و يتوسد يده ولا يأكل متكئا و كان ص يقول : « إنما أنا عبد آكل كما يأكل العبد و أشرب كما يشرب لو دُعيت إلى ذراع لآجبت ولو أهدى إلى كراع^١ لقبلت . » ولم يأكل قط و أخذ ولا ضرب عبده ولم ير عليه الصلوة والسلام ، أدار رجله بين يدي أحد ولا أخذ بيده أحد فانتزع يده من يده حتى يكون الرجل هو الذي يرسله . (المحاسن والمساوي للبيهقي)

٢- صرف الماضي والمضارع من الافعال التالية واذكر مصادرها :

دخل - جلس - سمع - ذهب - أقدم - سلم - سافر - تشهد - تقارب .
اندرج - ارتفع - استنبط .

٣- ابن الامر الغائب والحاضر من الافعال الآتية وعين حركة

همزة الامر :

قعد - كرم - شرب - فتح - أحسن - ارتفع - وضع - انطلق .

١- الذراع من ايدى البقر والغنم فوق الكراع ، و هو مستند الساق والكراع بينهما

بعزلة الوظيف من النرس والذراع افضل من الكراع .

خاطب - عَلمَ - تبارَكَ - تَعَلَّمَ - دعا - رمى - رَضِيَ - خاف - باع -
قام - استقام - ادار - انطلق - تداخل.

٥- ضَعُ في الاماكن الخالية علامة التانيث والضمائر المتصلة وحروف

المضارعة :

نَصَرَ... المفرد المؤنث	الغائب	نُصِرَ... المفرد المذكر
نَصَرَ... المثنى المؤنث		نُصِرَ... الجمع المذكر
نَصَرَ... الجمع المؤنث		نُصِرَ... المثنى المذكر
نَصَرَ... الجمع المؤنث		نُصِرَ... المثنى المؤنث
نَصَرَ... الجمع المؤنث		نُصِرَ... المثنى المؤنث

نَصَرَ... المفرد المذكر	الحاضر	نُصِرَ... المفرد المذكر
نَصَرَ... المفرد المؤنث		نُصِرَ... الجمع المذكر
نَصَرَ... المثنى المؤنث		نُصِرَ... المثنى المؤنث
نَصَرَ... الجمع المؤنث		نُصِرَ... المثنى المؤنث
نَصَرَ... الجمع المؤنث		نُصِرَ... المثنى المؤنث

نَصَرَ... المفرد	المتكلم	نُصِرَ... المفرد
نَصَرَ... الجمع		نُصِرَ... الجمع

١٠- اللازم والمتعدي

الفعل اللازم هو ما يَمُتُّ معناه في الفاعل ولا يحتاج الى المفعول به
نحو: قام فريدٌ - حَسُنَ سعيدٌ.

الفعل المتعدي هو ما يحتاج الى المفعول به نحو: نَصَرَ عَلِيٌّ فريداً.
المعلوم والمجهول - اذا كان الفاعل معلوماً و ذُكِرَ في الكلام يكون
صيغة الفعل على بناء المعلوم كالامثلة المذكورة و اذا لم يكن الفاعل
معلوماً او لم يُذْكَر في الكلام يُبْنَى الفعل بصيغة المجهول نحو: نَصَرَ
فريدٌ.

كيفية بناء الفعل المجهول - يُبْنَى الفعل المجهول من الفعل المعلوم .
أما في الماضي فيُضَمُّ الحرف الاول و كلُّ حرف متحرك بعده و يُكْسَرُ ما
قبل الآخر نحو: كُتِبَ - عَلِمَ - أَفْتُقِدَ و تَفُقِدَ و أما في المضارع فيُضَمُّ
حرف المضارعة و يُفْتَحُ ما قبل الآخر نحو: يُكْتَبُ و يُسْتَخْرَجُ .

تبصرة - يُبَدَّلُ الالف و اوأ في الماضي من باب المُفَاعَلَة و التَفَاعُل
إذا بُنِيَ للمجهول نحو: خُوِّطَ و تَخُوِّطَ .

الفعل المتصرف والفعل الجامد - المتصرف من الافعال هو ما لا يُلَازِمُ
صورة واحدة بل يأتي منه الماضي والمضارع والامر والمفرد والمثنى والجمع

والمذكر والمؤنث وهذا هو الاكثر في الافعال التامة نحو : نَصَرَ يَنْصُرُ
أَنْصُرُ - أَحْسَنَ يُحَسِّنُ أَحْسِنُ - اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصَرَفَ .
الجامد - هو ما يُلَازِمُ صورةً واحدةً وَيَخْتَصُّ غالباً بزمان الماضي
نحو : نِعِمَّ (المخصوص بالمدح) - بِئْسَ (المخصوص بالذم) عَسَى -
لَيْسَ وغيرها .

القراءة والتحريين :

١ - استخراج الافعال المتعدية والافعال اللازمة من الاشعار و
الجُمَلَاتِ التالية :

لا يَكْتُمُ السِّرَّ إِلَّا كُلُّ ذِي خَطَرٍ وَالسِّرُّ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَكْتُومٌ
وَالسِّرُّ عِنْدِي فِي بَيْتٍ لَهُ غَلَقٌ قَدْ ضَاعَ مِفْتَاحُهُ وَالْبَابُ مُرْدُومٌ

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَحْفَظْ لِنَفْسِكَ سِرَّهَا فَمِنْكَ عِنْدَ النَّاسِ أَفْشَى وَأَضْيَعُ
قِيلَ : إِنَّ يَزْدَجِرْدَ رَأَى هَرَامَ بِمَوْضِعٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ . فَقَالَ : مَرَرْتُ
بِالْحَاجِبِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : وَ عَلِمَ بِدُخُولِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ :
فَاخْرُجْ إِلَيْهِ فَاضْرِبْهُ ثَلَاثِينَ سَوْطاً وَنَحْه عَنِ السَّرِّ وَكُلِّ بِالْحِجَابِ
آزَادَ مُرْدَ . ففَعَلَ هَرَامُ ذَلِكَ ، وَهُوَ إِذْ ذَاكَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةِ سَنَةٍ وَلَمْ
يَعْلَمْ الْحَاجِبُ فِيمَ غَضِبَ عَلَيْهِ الْمَلِكُ .

فلَمَّا جاءَ بهِرامُ بعدَ ذلكَ لِيَدْخُلَ، دَفَعَ آزادُ مُرْدُ في صَدْرِهِ دَفْعَةً
أَوْ قَذَهُ مِنْهَا، وَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَأَيْتُكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ ضَرْبْتُكَ سَتَيْنِ سَوْطاً
لِجَنَابَتِكَ عَلَى الْحَاجِبِ الْأَوَّلِ، وَثَلَاثِينَ لِثَلَاثِطَمَعٍ فِي الْجَنَابَةِ عَلَيَّ.
فَبَلَغَ ذَلِكَ يَزْدَجَرْدَ فِدْعَا بآزادُ مُرْدَ فَخَلَعَ عَلَيْهِ وَوَصَلَهُ.

(المحاسن والمساوى)

٢- إِبْنُ بَصِيغَةَ الْمَجْهُولِ، الْمَاضِي وَالْمُضَارِعُ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ:
مَنَعَ - مَانَعَ - قَبِلَ - تَقَابَلَ - أَقْبَلَ - ارْتَفَعَ - اسْتَعْلَمَ - تَفَحَّصَ -
أَقَامَ - اخْتَارَ - اسْتَدْعَى - خَافَ - دَعَا - وَعَدَ - بَاعَ - قَابَلَ -

٣- اسْتَخْرَجَ الْأَفْعَالِ الْمَعْلُومَةِ وَالْمَجْهُولَةِ مِنَ الْجُمَلَاتِ التَّالِيَةِ:
فِي أَخْبَارِ الْوُزَرَاءِ أَنَّ الْوَزِيرَ فَخَرَ الْمَلِكُ قَدْ أَهْمَلَ بَعْضُ الْوَاجِبَاتِ
قُعُوقَ سَرِيعاً وَذَلِكَ أَنَّ بَعْضَ خَوَاصِّهِ قَتَلَ رَجُلًا ظُلماً فَتَصَدَّتْ^١ لَهُ
زَوْجَةُ الْمَقْتُولِ تَسْتَعِيثُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهَا فَلَقِيَتْهُ لَيْلَةً فِي مَهْدِ بَابِ التِّينِ
وَقَدْ حَضَرَ لِلزِّيَارَةِ فَقَالَتْ لَهُ: يَا فَخْرَ الْمَلِكِ الْقِرِصُّ الَّتِي أَرْفَعُهَا إِلَيْكَ
وَلَا تَلْتَفِتُ إِلَيْهَا صِرْتُ أَرْفَعُهَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَا مُنْتَظَرَةٌ خُرُوجَ التَّوْقِيعِ مِنْ
جَهْتِهِ فَلَمَّا قُبِضَ عَلَيْهِ قَالَ: لَأَشْكَّ أَنْ تَوْقِيعَهَا قَدْ خَرَجَ.

(خَرَدَ نَامَهُ)

١- وَقَذَهُ: ضَرْبُهُ شَدِيداً - أَوْ قَذَهُ: تَرَكَهُ عَلِيلاً.

٢- تَصَدَّى لَهُ: تَمَرَضَ

إِذَا أُعْطِيَ النَّاسُ الْعِلْمُ وَمُنِعُوا الْعَمَلَ وَتَحَابُّوا بِاللِّسَنِ وَتَبَاغَضُوا
بِالْقُلُوبِ وَتَقَاطَعُوا فِي الْأَرْحَامِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصْسَمَهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ .
الْعِلْمُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ نُفِّرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِالْعَقْلِ عُرِفَ
الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَعُرِفَتْ شَرَائِعُ الْإِسْلَامِ وَالْأَحْكَامُ ...

(مِنْ حِكْمِ النَّبِيِّ ص)

الأفعال الملحقة

الأفعال الملحقة هي الأفعال التي زيد فيها حرف أو أكثر لئلا يصير
على صورة مثال ازيد منها و يعامل معها معاملته في جميع التصرفات و
الفرق بين المزيد فيه لغير اللاحق والمزيد فيه لغرض اللاحق ان الزيادة
في الاول لقصد زيادة معنى خاص كالتعددية والمبالغة والمطاوعة و سائر
الاعراض كما سيجي ولكن الزيادة في الثاني تكون لقصد موافقة لفظ
اللفظ آخر في الصورة فقط والأفعال الملحقة قسمان :

ملحقة بالرباعي المجرد وملحقة بمزيده اما الثلاثي المجرد فلا ملحق
له اذ ليس في كلام العرب فعل ثنائي الوضع فيلحق بالثلاثي كما يلحق
الثلاثي بالرباعي .

الملحق بالرباعي المجرد : وله ستة اوزان مشهورة :

١- فعَلَلْ نحو: شَمِلِلْ .

٢- فَوَعَلَ نحو: حَوَقَلَ .

٣- فيعل نحو: بيطر .

٤- فَعُولٌ نحو: جهور .

٥- فعئل نحو: قلنس .

٦- فعلى نحو: قلسى بمعنى قلنس .

والملحق بالرباعي المزيد: اما ان يكون ملحقاً بتفعّلل واما ان يكون ملحقاً بافعنلّل فالملحق بتفعّلل كالملحق بفعئل بزيادة التاء في اوله فتقول في جلبب تجلبب وفي جَوْرِبَ تجورب وفي بيطر تبيطر الخ .
والملحق بافعنلّل اقعنس^١ واسلنقى^٢ من قعس وعلق .

تنبيهات:

١- ليس باللازم في كلّ مجرّد أنّ يُستعمل له مزيدٌ ولا في كلّ مزيد أنّ يُستعمل له مجرّد فنحو خلا و ليس و بِشَس لا مزيد لها ابداً و نحو: اِجْلُوذ و وَزَع و تَأَهَّب لا مجرّد لها والمُعَوِّل في كلّ ذلك على السماع و تَشَبَّح كُتِبَ اللُّغَةُ .

٢- قد ذكرنا حركة العين في المضارع الثلاثي المجرّد واما ما قبل الآخر في المضارع المزيد ثلاثياً كان او رباعياً ملحقاً او غير ملحق وفي المضارع الرباعي المجرّد فمكسورٌ ما لم يكن اول ماضيه تاء زائدة نحو:

١- اقعنس ضد اعدودب اذا خرج صدره و دخل ظهره .

٢- اسلنقى - نام على ظهره .

تَعْلَمَ وَتَجَاهَلَ وَتَدْخُرْجُ فَلَا يَتَغَيَّرُ مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْمَضَارِعِ وَيُقَالُ يَتَعَلَّمُ
وَيَتَجَاهَلُ وَيَتَدْخُرْجُ أَوْ لَمْ تَكُنِ اللَّامُ مَكْرُورَةً نَحْوُ: أَحْمَرٌ وَأَحْمَارٌ فَيُدْغَمُ
مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْآخِرِ وَيُقَالُ يَحْمَرُ وَيَحْمَارُ فَلَا يَظْهَرُ التَّغْيِيرُ فِيهِ .
٣- حروف المضارعة مفتوحة إلّا في :

باب الافعال والتفعيل والمفاعلة من الثلاثي المزيد .
وفي باب الفعللة من الرباعي المجرد فإنها مضمومة فيها .

تَهْرَيْن

١- أذْكَرُ حَرَكَةً مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْمَضَارِعِ مِنَ الْافْعَالِ التَّالِيَةِ :
اسْتَقْبَلَ ، اِكْتَفَى ، ارْتَضَى ، ارْتَفَعَ ، انْسَلَخَ ، اسْوَدَّ ، أَعْجَبَ ، تَعَجَّبَ ،
أَرَصَدَ ، عَالَجَ ، تَرَاوَعَ ، عَلَّمَ ، كَاشَفَ ، اسْتَكْبَرَ ، أَهْدَمَ ، تَغَيَّرَ ، أَشْرَفَ ،
وَسَّوسَ ، اقْشَعَرَ ، اجْلُوذَ ، احْرَنْجَمَ ، تَسْرَبَلَ ، زَلَزَلَ ، احْمَارَ ، اصْفَرَ ، اجْتَمَعَ .

٢- عَيَّنْ حَرَكَةَ حَرْفِ الْمَضَارِعَةِ فِي الْافْعَالِ التَّالِيَةِ :
يَتَعَلَّمُ ، يَعْلَمُ ، يَسْتَعْلَمُ ، يَتَفَهَّمُ ، يَفْهَمُ ، يَشَاهِدُ ، يَقْدُمُ ، يَخَاطِبُ ،
يَسْتَقِيمُ ، يَقَاوِمُ ، يَقْشَعِرُ ، يَدْخُرْجُ ، يَحْرَنْجَمُ ، يَتَدْخُرْجُ ، يَوْسُوسُ ،
يَزَلْزَلُ ، يَرْتَقِي ، يَصْفَرُ ، يَسْتَفْهَمُ ، يَتَدَاخِلُ ، يَدْخُلُ ، يَسْتَضِي ، يَعَالِجُ ،
يَذْكَرُ ، يَتَذَكَّرُ ، يَقِيمُ ، يَسْتَنْكِفُ ، يَكْتَفِي .

١١- أهم الأغراض المستفادّة من نقل المجرد

الى اوزان المزيد

نقل المجرد الى المزيد يكون في الاغلب الاعم لغرض معنوي بحيث لا يحصل هذا الغرض الا بنقل المجرد الى احد اوزان المزيد ونحن نذكر ههنا أهم الأغراض المستفادّة من نقل المجرد الى اوزان المزيد .

معاني باب الافعال

- ١- التّعديّة وهى الغالب فيه نحو: أَكْرَمْتُ الْعَالَمَ .
- ٢- الصيرورة نحو: أَغَدَّ الْبَعِيرُ اى صار ذا غُدّة و أَقْفَرَ الْبِلْدَ اى صار قفراً .
- ٣- إصابة الشئ على صفة نحو : أَحْمَدْتُهُ اى وَجَدْتُهُ مُحْمُودًا وَ أَبْخَلْتُهُ اى وَجَدْتُهُ بَخِيلًا .
- ٤- الدخول فى الشئ نحو: أَصْبَحَ زَيْدٌ وَأَمْسَى اى دخل فى الصّباح وفى المساء .
- ٥- قصد المكان - نحو: أَغْرَقَ فُلَانٌ أَيْ قَصَدَ الْعِرَاقَ وَ أَخْجَزَ اى قصد الحجاز .
- ٦- السلب نحو: أَشْكَيْتُهُ أَيْ أزالْتُ شكايتَه .

٧- التعريض ، نحو: أَبَعْتُ الْفَرَسَ اِى عَرَضْتُهُ لِلْبَيْعِ .

٨- المبالغة ، نحو: أَشْغَلْتُهُ اِى بِالْغَتِّ فِى شُغْلِهِ .

معاني باب التفضيل :

١- التعدية - نحو: فَرَّخْتُهُ .

٣- الدلالة على الكثير ، نحو: غَلَقْتُ الْأَبْوَابَ وَقَطَعْتُ الْأَثْوَابَ .

٣- نسبة المفعول الى اصل الفعل ، نحو: فَسَّقْتُهُ وَكَفَّرْتُهُ اِى نَسَبْتُهُ اِلَى الْفَسْقِ وَالْكَفْرِ .

٤- السلب ، نحو: قَشَّرْتُ اللُّوزَ اِى نَزَعْتُ قِشْرَهُ .

٥- التشبيه ، نحو: قَوَّسَ الشَّيْخُ اِى صَارَ كَالْقَوْسِ وَهَلَّلَ الْبَعِيرُ

اِى صَارَ كَالْهَلَالِ مِنَ الْهَزَانِ .

٦- إتخاذ الفعل من الاسم نحو: خَيَّمَ الْقَوْمُ اِى ضَرَبُوا خِيَاماً .

معاني باب المفاطة :

١- الدلالة على المشاركة بين الاثنين وهو الغالب فيه . نحو :

خَاصَمَ زَيْدٌ عَمْرًا وَالمشاركة فى هذا الباب هى أَنَّ يَفْعَلُ الْوَاحِدُ بِالْآخِرِ مَا يَفْعَلُهُ الْآخَرُ بِهِ حَتَّى يَكُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَاعِلًا وَمَفْعُولًا .

٢- الدلالة على الكثير ، نحو: ضَاعَفَ اِى ضَعَّفَ .

٣- بمعنى أَفْعَلَ ، نحو: عَافَاكَ اللَّهُ اِى أَعْفَاكَ وَبَاعَدْتُهُ بِمَعْنَى أَبْعَدْتُهُ .

معاني باب التفاضل :

- ١- للمُشارَكة بين الاثنينِ فَاكْثَرُوهُوَ الغالبُ فيه نحو: تَخَاطَبَ الرجلانِ وتَصَالَحَ القومُ .
- ٢- لمطاوعة فاعلٍ ، نحو: باعَدْتُهُ فَبَاعَدَ .
- ٣- لِإِظْهَارِ مَا لَيْسَ فِي الْوَاقِعِ ، اى التظاهرُ بالفعلِ معَ عَدَمِ وجوده نحو: تَمَارَضَ وتَجَاهَلَ معَ عَدَمِ وجودِ المرضِ والجهالة .
- ٤- لِلْوُقُوعِ تَدْرِيجًا ، نحو: تَوَارَدَ القومُ ، اى وردُوا واحداً بعد آخر .

معاني باب التفضيل :

- ١- لمطاوعة فَعَلٍ ، نحو: كَسَرْتُ الخَشَبَ فَتَكَسَّرَ .
- ٢- لِلتَّكْلُفِ ، نحو: تَشَجَّعَ وَتَحَلَّمَ اى أَظْهَرَ مِنْ نَفْسِهِ الشُّجَاعَةَ والحلمَ بِكُلْفَةٍ .
- ٣- لِلاتِّخَاذِ ، نحو: تَوَسَّدْتُ الحَجَرَ اى اتَّخَذْتُهُ وَسَادَةً .
- ٤- لِلتَّجَنُّبِ ، نحو: تَأَنَّمْ وَتَذَمَّمْ اى تَجَنَّبَ الْإِثْمَ وَالذَّمَّ .
- ٥- لِلصِّيرُورَةِ ، نحو: تَأَهَّلَ الرَّجُلُ اى صَارَ ذَا أَهْلٍ وَتَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ اى صَارَتْ أَبْيَأَ .
- ٦- لِلطَّلَبِ ، نحو: تَنَجَّزْتُهُ اى طَلَبْتُ إِنْجَاظَهُ (الانجاز قضاء الحاجة والوفاء بالعهد) وَتَبَيَّنْتُهُ اى طَلَبْتُ بَيَانَهُ .

- ٧- للدلالة على حصول اصل الفعل مرةً بعد أخرى، نحو: تَجَرَّعَ
 اى شَرِبَ جرعةً بعد جرعةٍ و تفهَّم المسئلة اى فهِمَهَا بالتدريج .
 ٨- للانتساب ، نحو: تبدَّى اى انتسب الى البدو .

معانى باب الافعال :

- ١- لمطاوعة فعل وهو الغالب فيه ، نحو: جَمَعَهُ فاجْتَمَعَ .
 ٢- بمعنى 'تفاعل'، اى للمُشارَكة نحو: اِخْتَصَمَ القَوْمُ اى تَخاصَمُوا .
 ٣- للاجتهاد فى تحصيل اصل الفعل ، نحو: اِكْتَسَبَ اى اِجْتَهَدَ
 فى الكسب

- ٤- للاتخاذ، نحو: اِخْتَبَزَ و اِخْتَطَبَ اى اِتَّخَذَ الخُبْزَ و الحَطَبَ .

معنى باب الانفعال :

هذا الباب لازم كُله ويكون لمطاوعة فعل . نحو: كَسَرْتُهُ فَانْكَسَرَ .
 والمُطاوعة هى قبول الاثر و يختص هذا الباب بالمعاني المحسوسة
 كما فيه علاجٌ و تأثير كالقَطْع و القلب و الجَذْب و لا يجئ فيها يتعلَّق
 بالباطن فلا يقال انعلم و انفهم مثلاً .

معانى باب الاستفعال :

- ١- للطلب والسؤال نحو: اِسْتَغْفَرَ و اِسْتَرْحَمَ اى طَلَبَ المغفرة
 والرحمة .

٢- لِلتَّحَوُّلِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ ، نَحْوُ : اسْتَحْجَرَ الطِّينُ أَيِ صَارَ

حَجْرًا .

٣- لَوِجْدَانِ الشَّيْءِ عَلَى صِفَةٍ نَحْوُ : اسْتَعْظَمَ الْأَمْرَ أَيِ وَجَدَهُ عَظِيمًا

وَاسْتَحْسَنَهُ أَيِ وَجَدَهُ حَسَنًا .

٤- لِلتَّكْلُفِ ، نَحْوُ : اسْتَجَرَأَ أَيِ تَكَلَّفَ الْجُرْأَةَ وَالشَّجَاعَةَ .

معنى باب التفعّل :

يُنْقَلُ فَعْلٌ إِلَى تَفَعَّلَ لِلْمُطَاوَعَةِ ، نَحْوُ : دَخَرَ جُتَّهُ فَتَدَخَّرَجَ .

معاني سائر الأبواب :

لَيْسَ لِمَا عَدَا هَذِهِ الْأَبْنِيَةَ الْمَزِيدَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا مَعْنَى زَائِدٍ عَلَى أَصُولِهَا إِلَّا الْمُبَالَغَةُ تَقُولُ حَمُرَ الشَّيْءِ أَوْ سَوْدَ وَادًا أَرَدْتَ الْمُبَالَغَةَ تَقُولُ إِحْمَرَّ وَإِسْوَدَّ أَوْ إِخْجَارٌ وَإِسْوَادٌ وَكَثُرُ مَحْجَى هَذَيْنِ الْبَابَيْنِ فِي الْأَلْوَانِ وَالْعُيُوبِ . وَكَذَلِكَ إِخْشَوْشٌ وَإِخْلَوْلَى وَإِعْشَوْشٌ بِمُبَالَغَةِ خَشْنٍ وَحَلَا وَعَشَبَ وَهَذِهِ الْأَبْوَابُ لَازِمَةٌ غَالِبًا .

القراءة والتمرين

١- اسْتَخْرِجْ مِنَ الْجُمَلِ التَّالِيَةِ الْأَفْعَالَ الْمَزِيدَةَ وَادْكُرْ مَا ضَمَّهَا وَ

مُضَارِعَهَا وَمَصْدَرَهَا وَالْغَرَضُ مِنْ نَقْلِهَا إِلَى أَبْوَابِ الْمَزِيدَةِ :

إِغْتَنِمَ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَائَهُ فِي يَوْمِ
عُسْرَتِكَ - أَنْعِمَ تَشْكُرَ وَأَرْهَبَ تُحْذَرُ وَلَا تُمَارِحَ فَتُحَقَّرَ .
لَا تُشَاوِرَنَّ فِي أَمْرِكَ مَنْ يَجْهَلُ - لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ -
لَا تُغْلِقْ بَاباً يُعْجِزُكَ افْتِتَاحُهُ - سَلِمَ النَّاسَ تَسَلَّمَ دُنْيَاكَ -
إِنْفَرِدَ بِسِرِّكَ وَلَا تَوَدِّعْهُ حَازِماً فَيَزِلَّ وَلَا جَاهِلاً فَيُخُونُ -
اكَذَّبَ السَّعَايَةَ وَالنَّمِيمَةَ بَاطِلَةً كَانَتْ أَمْ صَحِيحَةً -

(من حكم أمير المؤمنين علي عليه السلام)

٢- أَذْكَرُ مَعْنَى كُلِّ فَعْلٍ مِنَ الْأَفْعَالِ الْمَزِيدَةُ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ وَبَيِّنِ
الْغَرَضَ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ نُقِلَ الْمَجْرُودُ إِلَى الْمَزِيدِ :

أَصْلِحِ الْمُسَى بِحُسْنِ فَعَالِكَ - أَحْسِنُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ
أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَاسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ - لَا تُحَدِّثِ الْجُهَّالَ
بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَكْذِبُونَ بِهِ - لَا تَصْحَبْ إِلَّا عَاقِلاً تَقِيّاً وَلَا تُعَاشِرْ إِلَّا
عَالِماً ذَكِيّاً وَلَا تُودِعْ سِرَّكَ إِلَّا مُؤْمِناً وَفِيّاً - لَا يَتَعَلَّمُ مَنْ يَتَكَبَّرُ - بِالْبِرِّ
يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ . (من حكم أمير المؤمنين علي عليه السلام)

أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قُلُوبُهُمْ فَطَالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانُ إِحْسَانُ
مَنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ فِي طَلَبِ فَإِنَّ نَاصِرَهُ عَجَزٌ وَخِذْلَانٌ

(ابو الفتح البستي)

تَحَامَقَ تَطِبَ عَيْشاً وَلَا تَكُ عَاقِلاً فَعَقِلُ الْفَتَى فِي ذَا الزَّمَانِ عَدُوُّهُ

١٦- المصدر والاسماء المشتقة منه

المشتق والجامد

المشتق - المشتق هو ما يكون له اصل ونظائر مشتركة معه في اصل البناء نحو: عالم وفهم ، فهما مُشتقان من العلم والفهم وتُوجد كلمات أخرى مشتركة معهما في بنيتهما الأولى وهي : المعلوم والمفهوم والإعلام والإفهام والاستعلام والاستفهام والمُعَلَّم والمُفَهِّم الى آخر .

الجامد - هو ما لا يكون له اصل غيره ولا توجد كلمات أخرى مشتركة معه في اصل البناء نحو: حَجَرٌ وقَمَرٌ وعِلْمٌ وَنَمٌ .

الف - المصدر

المصدر الثلاثي هو اصل المشتقات وهو اسم جامد يدل على حالة او حدث دون زمان نحو: فَرَحٍ وجُلُوسٍ وهو على قسمين .

قياسي وسماعي - اما القياسي فيكون في غير الثلاثي كما ذكرنا وفي المصدر الميمي كما سَنَدُكُرو اما السماعي فيكون في المصدر الثلاثي .

اوزان المصدر الثلاثي المجرد :

للمصدر الثلاثي اوزان كثيرة تبلغ اكثر من ثلثين وزناً لا تُعرف إلا من كتب اللغة و السماع من اهلها ونذكر ههنا الاوزان المشهورة وهي :

- ١- فَعَلَ و فِعَلَ و فُعَلَ نحو: فَهَمَ، عِلِمَ، شُغِلَ .
- ٢- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: رَحَّمَ، نَشَدَ قُدْرَةَ .
- ٣- فَعَّلَى و فَعَّلَى و فُعِّلَى نحو: دَعَوَى، ذِكَّرَى، بُشِّرَى .
- ٤- فَعَّلَان و فَعَّلَان و فُعِّلَان نحو: لَيَّان (من لَوَى يَلْوِي) و جَرَّمان و غُفَّران و جَوَّلان .

٥- فَعَلَ و فَعَلَ و فُعَلَ نحو: طَلَبَ، خَنَقَ، صَغَرَ، هُدَى .

٦- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: غَلَبَ، سَرَقَ .

٧- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: ذَهَبَ، إِيَابَ، سُؤَالَ .

٨- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: زَهَّادَ، دِرَايَةَ، بُغَايَةَ .

٩- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: دُخُولَ و قَبُولَ .

١٠- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: سُهولة .

١١- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: رَحِيلَ .

١٢- فَعَّلَ و فَعَّلَ و فُعِّلَ نحو: كَرَاهِيَةَ .

واعلم أنَّ هذه الأوزان كلها سماعية لا يُقاس عليها إلا أنَّ الغالب :

١- في ما دلَّ على الحركة والاضطراب أن ينجى مصدره على فَعَّلَان

نحو: خَفَقَان، جَوَّلان، نَوَّسان، غَلَيَّان وغيرها .

٢- إذا أريد من المصدر الدلالة على المرة ، فيجىء على وزن فَعَّلَ بفتح الفاء نحو :

شربت شربة و إذا أريد منه الدلالة على النوع فيكسر الفاء نحو : جلست جلسة الاسير .

والمرة من المصادر غير الثلاثي تحصل بزيادة تاء في آخرها نحو : اجتمع اجتماعاً .

٢- وفي مادل على صفةٍ وحرفيةٍ ونحوهما أن يجيء على فعالة نحو: كتابة وزراعة وتجارة وصباغة وحياكة.

٣- وفي مادل على الأصوات اوداء أن يجيء على فعال وفعيل نحو: صراخ وشهيق وزئير وبكاء وعويل وزكام وصُداًع وسُعال.

٤- وفي مادل على الألوان أن يجيء على فُعلة نحو: خُضرةٌ وخُمْرةٌ وزُرقةٌ.

٥- وفي مادل على الامتناع أن يجيء على فعال نحو: إباءٌ وجِهاحٌ. وايضاً الغالب :

الف - في فَعَلَ اللازم ان يجيء مصدره على فُعُول نحو: رَكَعَ على رُكُوعٍ وقَعَدَ على قَعُودٍ.

ب - وفي فَعَلَ وفَعِلَ المتعديين ان يجيء مصدرهما على فَعَلَ نحو: مَنَعَ وفَهِمَ على مَنَعَ وفَهِمَ.

ج - وفي فَعِلَ اللازم ان يجيء مصدره على فَعَلَ نحو: فَرِحَ وعَطِشَ على فَرَحٍ وعَطِشٍ.

د - وفي فَعَلَ ان يكون مصدره على فُعُولَة او فَعَالَة نحو: سُهولةٌ وكُدورةٌ وشرافةٌ وثباهةٌ.

تہرین

۱۔ اذْکُرْ لَکُلِّ وَزْنٍ مِنَ الْاَوْزَانِ الْمَذْکُورَةِ لِلْمَصْدَرِ الثَّلَاثِي مَثَلًا

غیر الامثلة التي ذکرناها.

۲۔ استخراج الافعال الثلاثية من الجمل التالية واذکر مصادرہا:

... وَيُقَالُ إِنَّهُ كَانَ بَدَارِ الرَّشِيدِ مِنْ وَلَدِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ خَمْسَةَ

وَعَشْرُونَ رَئِيسًا مِنْ بَيْنِ صَاحِبِ سَيْفٍ وَصَاحِبِ قَلَمٍ لِمَكَانِ آبِيهِمْ يَحْيَى

مِنْ كِفَالَةِ هَرُونَ وَلِيٍّ عَهْدٍ وَخَلِيفَةٍ حَتَّى شَبَّ فِي حُجْرِهِ وَغَلَبَ عَلَى أَمْرِهِ

وَكَانَ يَدْعُوهُ يَا أَبَتِ فَتَوَجَّهَ الْإِبْرَارُ مِنَ السُّلْطَانِ إِلَيْهِمْ وَأَنْبَسَطَ الْجَاهُ

عِنْدَهُمْ وَأَنْصَرَفَتْ نَحْوَهُمُ الْوُجُوهُ وَخَضَعَتْ لَهُمُ الرِّقَابُ وَقُصُرَتْ

عَلَيْهِمُ الْآمَالُ وَتَخَطَّتْ إِلَيْهِمْ مِنْ أَقْصَى التَّخُومِ هُدَايَا الْمُلُوكِ وَتُحَفُ

الْأُمَرَاءِ وَسُيِّرَتْ إِلَى خِزَانَتِهِمْ فِي سَبِيلِ التَّرْلُفِ^۲ وَالْإِسْتِمَالَةِ أَمْوَالُ الْجَبَايَةِ

وَأَفَاضُوا فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ وَعُظَمَاءِ الْقَرَابَةِ الْعَطَاءَ... وَمُدْحُوا بِمَا لَمْ يُمَدَحْ

بِهِ خَلِيفَتُهُمْ وَأَسَنُّوا لِعُفَاتِهِمْ^۳ الْجَوَائِزَ وَالصِّلَاتِ وَأَسْتَوَلُوا عَلَى الْقُرَى

وَالضِّيَاعِ مِنَ الضُّمُوحَى^۴ وَالْأَمْصَارِ فِي سَائِرِ الْمَمَالِكِ حَتَّى آسَفُوا^۵ الْبِطَانَةَ

وَأَحْقَدُوا الْخَاصَّةَ وَأَغْصَبُوا^۶ أَهْلَ الْوِلَايَةِ فَكُشِفَتْ لَهُمْ وَجُوهُ الْمُنَافَسَةِ

وَالْحَسَدِ...

(من مقدمة ابن خلدون)

۱۔ التثخيم بفتح الفاء وضمها : منتهى كل قرية او ارض . ج : تخوم .

۲۔ التزلّف : التقرب . ۳۔ العفاة جمع العافى : الضيف . كل طالب فضل اور رزق .

۴۔ الضواحي جمع الضاحية : الناحية البارزة من كل شىء .

۵۔ آسف : اغضب و احزن .

ب - المصدر الميمي

للافعال سوى المصادر التي ذكرناها مصدر قياسي آخر يُسمى المصدر الميمي ويبنى من الثلاثي على وزن مَفْعَل نحو : مَنْظَرٌ وَمَخْبَرٌ وَمَأْوَى وَمَرْمَى وَشَدَّ مَفْعِلٌ نحو : مَرَجِعٌ وَمَجِيٌّ وَمَصِيرٌ وَمَشِيبٌ وَمَسِيرٌ وَمَرْفِقٌ . وقد تَزَادَ في آخرها تاءٌ نحو : مَشَقَّةٌ وَمرحمةٌ ومغفرةٌ .

أما في المِثَالِ الواوِيُّ فقياسه على مَفْعِلٌ نحو : مَوْضِعٌ وَمَوْعِدٌ ومن غير الفعل الثلاثي سواء كان ثلاثياً مزيداً فيه أم رباعياً مجرداً أم مزيداً فيه يَجِيءُ المصدر الميميُّ على وزن اسمِ المفعول من ذلك الباب نحو : مُخْرَجٌ بمعنى الإخراجِ والمُسْتَخْرَجُ بمعنى الاستخراجِ والمُنْحَدَرُ بمعنى الانحدارِ والمُدْخَرُجُ بمعنى الدخْرَجَةِ وغيرها . كما في هذه الآية الشريفة : وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا .

تبصرة - يُوجَدُ مصدرٌ غير المصادر التي ذكرناها وهو المصدر الجعليُّ أو الصناعي وهو يُصاغُ من الأسماء الجامدة والمشتقة وكيفية صوغه أن تَزَادَ ياء النسبة والتاء في آخر الكلمة نحو : الكيفية - الكمية - الجاهلية - الفروسيَّة - الفاعلية الوضعية وغيرها .

وأكثَرُ العلماء في العصور المختلفة من استعمال هذا المصدر وقرروا شجَمَ اللغة العربية قياساً هذا المصدر .

ج = اسما الزمان والمكان

اسمُ الزمانِ واسمُ المكانِ اسمانِ مشتقانِ ويدُلُّ الاوَّلُ على زمانٍ وقوعِ
الفعلِ والثاني على محلِّ وقوعه ويُبْنَيَانِ مِنَ الثَّلَاثِيَّ المجرَّد على وزن مَفْعَلٍ
او مَفْعِلٍ .

فَإِنْ كَانَتْ عَيْنُ الْمُضَارِعِ مَضْمُومَةً او مَفْتُوحَةً او كَانَ الْفِعْلُ نَاقِصًا
يَأْتِيَا كَانِ او وَاوِيَا يُبْنَيَانِ عَلَى مَفْعَلٍ بَفَتْحِ الْعَيْنِ نَحْوُ: مَطْبَخَ و مَشْرَبَ
و مَقْتَلَ و مَرْمَى و مَذْعَى .

وَإِنْ كَانَتْ عَيْنُ الْمُضَارِعِ مَكْسُورَةً او كَانَ الْفِعْلُ مَثَلًا فَيُبْنَيَانِ
عَلَى وَزْنِ مَفْعِلٍ بِكَسْرِ الْعَيْنِ نَحْوُ: مَجْلِسَ و مَنْزِلَ و مَوْعِدَ و مَوْقِعَ . وَشَدُّ
مَطْلَعِ و مَشْرِقِ و مَغْرِبِ و مَسْجِدِ و مَجْزِرِ و مَنْبِتِ و مَرْفِقِ و مَنْخِرِ و مَفْرِقِ
بِكَسْرِ الْعَيْنِ وَالْقِيَاسُ الْفَتْحُ فِي الْكُلِّ لِأَنَّ الْعَيْنَ فِي مُضَارِعِهَا مَضْمُومَةٌ .
و يُبْنَيَانِ مِنْ غَيْرِ الثَّلَاثِيَّ عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْمَفْعُولِ كَالْمَصْدَرِ الْمِيمِيِّ .

تَذَكُّرُة - اَعْلَمْ أَنَّ مَفْعَلَةً صَيَغَةً مَوْضُوعَةً لِلدَّلَالَةِ عَلَى كَثْرَةِ وَجُودِ
الشَّيْءِ فِي الْمَكَانِ نَحْوُ : مَأْبَلَةٌ و مَسْبَعَةٌ لِمَكَانٍ يَكْثُرُ فِيهِ الْإِبِلُ وَ السِّبَاعُ .
وَالْمَكْتَبَةُ وَ الْمَشْرَبَةُ لِمَوْضِعِ الْكُتُبِ الْكَثِيرَةِ وَ الْغُرْفَةُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا .

التمرين والقراءة

١- صُيغ المصدر الميمى واسمى الزمان والمكان من الافعال التالية:
شَهِدَ، وَضَعَ، دَخَلَ، يَسَّرَ، شَرِبَ، اِكْتَسَبَ، اِنْصَرَفَ، اِجْتَمَعَ،
اِرْتَقَى، رَمَى، رَضِيَ، وَسَمَ، صَبَّ، اَرْسَى، اَوَى، اِتَكَى، جَمَعَ، نَهَلَ،
شَوَى، اِنْتَهَى. اسْتَشْفَى.

٢- اِسْتَخْرِجِ المصادر الميمية واسمى الزمان والمكان من الجُمْلِ
الآتية :

أَفْضَلُ الْخُطَبَاءِ أَصْدَقُهَا وَالصُّدُقُ مُنْجَاةٌ وَالْكَذِبُ مَهْوَاةٌ وَالْحَزْمُ
مَرْكَبٌ صَعْبٌ وَالْعَجْزُ مَرْكَبٌ وَطِيُّ..... إِنَّ لِكُلِّ مَنْطِقٍ فُرْصَةً وَلِكُلِّ
حَاجَةٍ غُصَّةٌ وَعَمَى الْمَنْطِقِ السُّكُوتُ .

إِنَّ لِلْأَقَاوِيلِ مَنَاهِيَجَ وَلِلْآرَاءِ مَوَالِيَجَ وَلِلْعَوَائِصِ مَخَارِجَ وَخَيْرُ الْقَوْلِ
أَصْدَقُهُ وَأَفْضَلُ الْطَلِبِ أَنْجَحُهُ .

قيل: إِنَّ قَبَاذَ أَمْرٍ بِقَتْلِ رَجُلٍ مِنَ الطَّاعِنِينَ عَلَى الْمَمْلَكَةِ، فَقُتِلَ.
فَوَقَفَ عَلَى رَأْسِهِ رَجُلٌ مِنْ جِيرَانِهِ وَصَنَائِعِهِ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ إِنْ كُنْتَ
لَتُكْرِمَ الْجَارَ وَتَصْبِرَ عَلَى آذَاهُ وَتُؤَاوِيَ أَهْلَ الْخَلْقِ وَالْعَجَبُ، كَيْفَ
وَجَدَ الشَّيْطَانُ فِيكَ مَسَاغَا حَتَّى حَمَلَكَ عَلَى عِصْيَانِ مَلِكِكَ، فَمَخَرَجْتَ مِنْ

طاعته المفروضة إلى معصيته . . . فَأَخَذَ صَاحِبُ الشَّرْطَةِ الرَّجُلَ فَحَبَسَهُ
وَأَنْهَى كَلَامَهُ إِلَى قَبَازٍ، فَوَقَعَ: يُحَسِّنُ إِلَى هَذَا الَّذِي شَكَرَ إِحْسَانًا، يُفْضِلُ
بِهِ وَتُرْفَعُ مَرْتَبَتُهُ وَيَزَادُ فِي عَطَائِهِ .

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا
وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَدَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، مَسْجِدُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ
مَهْبِطُ وَحْيِهِ وَمُصَلَّى مَلَائِكَتِهِ وَمَنْجَرُ أَوْلِيَائِهِ، اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ
رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ ... (المحاسن والمساوي)



د = اسم الآلة

اسمُ الآلةِ صيغةٌ مشتقةٌ ويدُلُّ على أداةِ العملِ ويصاغ من الفعل الثلاثي المتعدّي وله ثلاثة اوزانٍ :

١- مِفْعَلٌ نحو: مِنْحَلَبٍ لآلةِ الحَلَبِ..

٢- مِفْعَلَةٌ نحو: مِكْسَحَةٌ لآلةِ الكَسْحِ اى الكَنَسِ .

٣- مِفْعَالٌ نحو: مِفْتَاحٌ لآلةِ الفَتْحِ .

— و وزن مَفْعَلٌ بضم الميم والعين وسكون الفاء نحو: مُسْعَطٌ وَمُنْخَلٌ وَمُدُقٌ وَمُدْهَنٌ سَمَاعِيٌّ .

— و الفرقُ بينَ اسمِ الآلةِ المشتقِّ و أسماءِ الآلاتِ الجامدةِ كالقَدُومِ والسَكِّينِ و الفَاسِ أَنْ المعنى ' فى اسمِ الآلةِ المشتقِّ مُوسَّعٌ غيرُ مُخْتَصٍّ بهيئةٍ معينةٍ فالْمِفْتَاحُ يُطْلَقُ عَلَى كُلِّ مَا يُمَكِّنُ أَنْ يُفْتَحَ بِهِ الْبَيْتُ بِخِلَافِ الْقَدُومِ والسَكِّينِ وَ نَحْوِهِمَا مِنْ أَسْمَاءِ الْآلَاتِ الْجَامِدَةِ فَإِنَّهَا لَا تُطْلَقُ إِلَّا عَلَى الْآلَةِ الْمَخْصُوصَةِ الْمَعْيَنَةِ بِشَكْلِهِ الْمَخْصُوصِ .

التهريين والقراءة

١- صُنِعَ اسْمُ الآلةِ مِنَ الْمَصَادِرِ التَّالِيَةِ وَاذْكُرْ مَعْنَاهَا :

نَقَرٌ ، ضَرْبٌ ، كَيْلٌ ، نَعْلٌ ، نَحْتُ ، نَخِيرٌ ، صَرْعٌ ، صُبْعٌ ، طَرَقٌ ،

كَنَسٌ ، نَشْرٌ .

٢- استخرج من الجمل الآتية أسماء الآلة :

اللسانُ مِغْيَارٌ أَرْجَحَةُ الْعَقْلُ وَأَطَاشَةُ الْجَهْلُ .

اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ وَأَحْبِبْ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ

وَأَكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا - سوء التدبير مفتاح الفقر .

(من حِكْمِ امير المؤمنين على عليه السلام)

وقيل : الصُّدُقُ مِيزَانُ اللَّهِ الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهِ الْعَدْلُ وَالْكَذِبُ مِكْيَالُ

الشَّيْطَانِ الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهِ الْجَوْرُ - أَغْنَى الصَّبَاحُ عَنِ الْمِصْبَاحِ - الْمُؤْمِنُ

مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ - الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ - إِنْ لَكَ قَوْلٌ مِصْدَاقٌ وَلَكَ كُلُّ

حَقٍّ حَقِيقَةٌ - إِنْ اسْتَوَى فِسْكَينٌ وَإِنْ اغْوَجَّ فَمِنْجَلٌ .

هـ - اسما الفاعل والمفعول

هما اسمان مشتقانِ والاولُ صيغة تدلُّ على ما وقع منه الفعل نحو :
قام وكاتب . والثاني صيغة تدلُّ على ما وقع عليه الفعل نحو : مكتوب
و منقول .

كيفية بناء اسم الفاعل :

يُبنى اسمُ الفاعل من الثلاثي على وزن « فاعل » نحو : عالم وجاهل ومن
غير الثلاثي على وزن المضارع المعلوم بإبدال حرف المضارعة ميماً مضمومةً
وكسراً ما قبل الآخر نحو : مُنْطَلِقٌ من يَنْطَلِقُ و مُسْتَخْرِجٌ من يَسْتَخْرِجُ
و مُتَصَرِّفٌ من يَتَصَرِّفُ و مُدْخِرٌ من يُدْخِرُ و مُتَوَاضِعٌ من يَتَوَاضِعُ .
كيفية بناء اسم المفعول :

يُصاغ اسمُ المفعول في الثلاثي على وزن « مفعول » نحو : معلوم و
مرقوم ومن غير الثلاثي على وزن المضارع المجهول بإبدال حرف المضارعة
ميماً مضمومة نحو : مُبْدَلٌ و مُكْتَسَبٌ و مُدْخِرٌ من يُبْدَلُ و يُكْتَسَبُ و
يُدْخِرُ .

التهرين والقراءة

١- صُغْ من الافعال التالية اسمي الفاعل والمفعول :

منع ، امتنع ، مدح ، ارتقى ، كرم ، دخل ، استفهم ، تكاثر ، لاحظ ،
تدحرج ، ارشد ، أهدي ، استشهد ، رمى ، دعا ، فرّ ، مدّ ، تصرف ، اهتدى ،
اختار - اصفرّ .

٢- استخرج من الجمل الآتية اسمي الفاعل والمفعول و اذكر

مضارعها .

المُفْلِحُ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ وَاسْتَسْلَمَ فَاسْتَرَا ح . الْمُنَافِقُ لِنَفْسِهِ
مُدَاهِنٌ وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ . الْمُؤْمِنُونَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ
وَخَيْرَاتُهُمْ مَأْمُولَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ الْمُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ قَانِعَةٌ وَشَهَوَاتُهُمْ
مَيْتَةٌ وَوُجُوهُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ . الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ ، كَثِيرُ
الْفِكْرِ ، عَلَى النِّعَمِ شَاكِرٌ ، وَعَلَى الْبَلَاءِ صَابِرٌ . الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ
مَوَاضِعَهَا وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ . الْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَلَا
خَيْرَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ . الْحَقُّودُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ . الْمُتَعَبِّدُ
بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِجَارِ الطَّاحُونَةِ يَدْوَرُّ وَلَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ .

(من حكم امير المؤمنين على عليه السلام)

و- الصفة المشبهة

الصفة المُشَبَّهَة صيغة مُشتَقَّة من مصدر الفعل اللازم وتدلُّ على صفة وحالة لازمة في الاغلب لصاحبها من غير اعتبار الزمان فيها نحو: كريم وحسن بخلاف اسم الفاعل فإنه يدلُّ على حالة حادثة غير ثابتة ويُعتَبَرُ فيه الزمان .

اوزان الصفة المشبهة :

اوزان الصفة المشبهة في الثلاثي كثيرة سماعية كلها وهي :

- ١- فَعِيل نحو: كريم وطويل .
- ٢- فَعِل و فَعَلَ نحو: فَرِحَ وحَسَنَ .
- ٣- فَعُل و فَعُل و فَعُل نحو: صَعِبَ و مِلَحَ و سُئِبَ .
- ٤- فُعَال و فُعَال نحو: شُجَاع و جَبَان .
- ٥- فَعُول نحو: ذَلُول و وَقُور .
- ٦- أَفْعَل نحو: أَسُودَ و أَبْلَجَ و أَعْوَرَ .
- ٧- فَيَعِل نحو: سَيِّدَ و جَيِّدَ .
- ٨- فَعْلَان نحو: سَكْرَان ، عَطْشَان ، غَضَبَان .

والغالب :

- ١- في فَعِلَ بكسر العين أنْ يَجِيءَ على فَعِلَ نحو: فَرِحَ و فَرِحَ .

٢- وفي فَعْل بضم العين ان يجي على فَعِيل نحو: كَرُمَ و كَرِيم و عَظُمَ و عَظِيم .

٣- وفي ما يدل على الالوان والعيوب والحلى على افعل نحو: أَسْوَدَ و أَحْوَلَ و أَكْمَحَلَ .

٤- و فَيَعِل لا يكون الا في الاجوف نحو: سَيِّدَ و مَيِّتَ و لَيِّنَ .
تأنيث الصفة المشبهة :

الضابطة في تأنيث الصفة المشبهة أن تُلْحَقَ بِأَخْرِهَا تَاءُ التَّأْنِيثِ
نحو: رجلٌ حَسَنٌ وامرأةٌ حَسَنَةٌ واستثنى من ذلك الصفة على وزن فَعْلَانِ
وأفعل فالأولى تُؤنَّثُ غالباً على فَعْلَى نحو: رجلٌ عطشانٌ وامرأةٌ عَطْشَى .
وقد تُؤنَّثُ بالتاء نحو: عَطْشَانَةٌ و غَضْبَانَةٌ والثانية تُؤنَّثُ على فعلاء
نحو: رجلٌ أَبْيَضٌ وامرأةٌ بَيْضَاءُ . وقد يَجِيءُ فعلاء صفةً لامؤنث أفعل
نحو: امرأةٌ حَسَنَاءُ و دَاهِيَةٌ دَهِيَاءُ والعربُ العَرَبَاءُ ومصدرُ كَالسَّرَاءِ و
الضَّرَاءِ و اسماً كالصحراء والهيَجَاءِ .

والصفة المشبهة مما فوق الثلاثي من الافعال اللازمة تُبْنَى على وزن
اسم الفاعل نحو: مُتَكَبِّرٌ و مُتَوَاضِعٌ و مُسْتَقِيمٌ .

التهرين والقراءة

١- صغ من الافعال التالية الصفة المشبهة : صَدَقَ، حَزُنَ، ثَقُلَ،
خَشِنَ، وَرَعَ، قَطَنَ، حَسُنَ، جَادَ، عَطَفَ، خَضِرَ، لَانَ، سَكَرَ، شَبِعَ، بَانَ،

غَضِبَ ، غَرَّ ، سَاءَ ، فَخَرَّ ، عَمِيَ ، بَلَجَ ، حَمَقَ ، صَمَّ ، وَدَّ ، عَطَشَ ، زَرَقَ ،
جَلَّ ، لَجَّ .

٢- استخرج من الجمل الآتية الصفات المشبهة :

أَكْرَمَ ضَيْفَكَ وَإِنْ كَانَ حَقِيرًا وَقُمَ عَنْ مَجْلِسِكَ لَا بَيْكَ وَمُعَلِّمِكَ
وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا .

الْجَهْلُ مَطِيَّةٌ شَمْسٌ مَنْ رَكِبَهَا زَلَّ وَمَنْ صَحِبَهَا ضَلَّ . الْحَقُّودُ
مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ . الْحَسُودُ دَائِمُ السُّقْمِ وَإِنْ كَانَ صَحِيحَ
الْجِسْمِ . الْعَاقِلُ مَنْ زَهَدَ فِي دُنْيَا دُنْيَةٍ وَرَغِبَ فِي جَنَّةِ سَنِيَّةٍ خَالِدَةٍ عَلَيْهِ .
الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَا فِضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رَذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتِهِ وَهَوَاهُ . لَا آدَبَ
لِسَيِّئِ النَّطْقِ . لَا سُودَ دَلْسِيَّيِ الْخُلُقِ - لَا مَرْوَةَ لِكَذُوبٍ - لَا وَفَاءَ
لِمَكُولٍ - الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهِلَهُ - لَا حَيَاءَ لِحَرِيصٍ - السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيره .
(الكلمات القصار لأمير المؤمنين علي عليه السلام)

٣- عَيِّنِ الصفات المشبهة في الأشعار التالية :

وَجَارُكَ مَنْ أَذَمَّ عَلَى الْوُحَادِ	خَلِيلُكَ مَنْ صَفَا لَكَ فِي الْبِعَادِ
عَدُوًّا فِي هَوَاكَ لِمَنْ تُعَادِي	وَحَظُّكَ مِنْ صَدِيقِكَ أَنْ تَرَاهُ
سَلُّوْا عَنْ أَخِيكَ مِنَ الْوِلَادِ	وَرُبَّ أَخٍ قَصَى الْعِرْقَ فِيهِ
أَمِينِ الْغَيْبِ أَوْ عَيْشِ الْوَحَادِ	وَعِشْ إِمَّا قَرِينَ أَخٍ وَفِي

(مهيار ديلمى)

ز - صيغة المبالغة

صيغة المبالغة تدل على كثرة اتّصاف الموصوف بها و هذه اشهر

اوزانها :

١- فَعَّال ، نحو: عَلام و جَبَّار .

٢- فَعَّالَة ، نحو: عَلامَة و فَهَّامَة .

٣- فَعَّيْل ، نحو: صِدِّيق و شَرَّير .

٤- فاعلة ، نحو: راوية .

٥- مِفْعَال ، نحو: مِقْدَام و مِمْكَسَال .

٦- فَعُول ، نحو: عُبُوس و كَذُوب .

٧- فَعُول بفتح الفاء و تشديد العين ، نحو: قَيُّوم و قد يُضمّ الفاء

نحو: سُبُّوح و قُدُّوس .

و هذه الاوزان سماعيّة كلّها . ولا تُبنى صيغة المبالغة الا من الثلاثي

و شدّ ما جاء من غير الثلاثي نحو: دَرَّاك و مِثْلَاف من الإِذْرَاك و الإِتْلَاف

و مِغْطاء و مِخْلَاف و نذير من أعطى و أَخْلَفَ و أَنْذَرَ .

واعلم أنّ التاء اللاحقة ببعض صيغ المبالغة ليست التاء الفارقة

بين المذكر و المؤنث بل انها تُفيدُ المبالغة كما في نحو : راوية و ساهرة او

تأكيد المبالغة كما في نحو: عَلامَة و فَهَّامَة .

تَهْرِين

١- صُنْعُ مِنَ الْأَفْعَالِ الثَّالِيَةِ صِيغَةُ الْمُبَالَغَةِ .

قَهْرٌ ، جَبْرٌ ، فَضْلٌ ، جَسْرٌ ، عَبَسَ ، غَارَ ، جَالٌ ، فَكَّرَ ، فَاضَ ، بَذَلَ ،
وَدَّ ، جَابَ ، عِلْمٌ ، فَضْلٌ ، كَثُرَ ، خُطِبَ ، غَسَلَ ، مَشَى ، كَشَفَ ، جَعَلَ ، وَهَبَ .

٢- اسْتَخْرَجَ مِنَ الْأَشْعَارِ الْآتِيَةِ صِيغَةُ الْمُبَالَغَةِ :

لِسَانِي كَتُمُّ لَأَسْرَارِكُمْ وَدَمْعِي نَمُوْمٌ لِسِرِّي مُذْبِيعِ
فَلَوْلَا دُمُوعِي كَتَمْتُ الْهَوَى وَلَوْلَا الْهَوَى لَمْ يَكُنْ لِي دُمُوعٌ (١)
(من شعر المأمون)

سَاهِرَةُ اللَّيْلِ نَوُومٌ الضُّحَى رِيَانَةُ الْأَرْضِ تَشْكُو الظِّمَاءَ
(مهيار ديلمى)

ح - افعال التفضيل

افعل التفضيل اسم مشتق ويدل على وصف الموصوف بزيادة على غيره نحو : هذا أكبر من ذاك ويبنى على وزن « أفعل » في الثلاثي ويشترط في الفعل الذي يبنى منه افعال التفضيل :

١- أن يكون ثلاثياً فلا يبنى من نحو : استخرج ودخرج وإقشع.

٢- أن يكون تاماً فلا يبنى من نحو : صار وكان .

٣- أن يكون متصرفاً فلا يبنى من نحو : نعيم وبئس .

٤- أن يكون قابلاً للتفاضل فلا يبنى من نحو : مات وفنى وعدم .

٥- أن لا يصاغ منه افعال لغير التفضيل فلا يبنى من نحو : سود وعور وخضر كجئ : أسود وأعور وأنضر .

وإذا أريد التفضيل من الأفعال التي لا يصاغ منها أفعال التفضيل لفقد الشرط اللفظي يتوسل بأشد وأكث وأقل وأضعف ونحوها بحسب ما يقتضيه المقام فيقال هذا أشد سيواذاً من ذاك وزيد أقل إحساناً من جعفر .

وحذفت همزة افعال التفضيل من خير وشر لكثرة استعمالها واصلهما أخير وأشر ومؤنثهما خيرة وشرة . وصيغة افعال تكون لتفضيل الفاعل في الاغلب وقد يأتي لتفضيل المفعول نحو : هذا القول أشهر من

ذلك القول ، وانا أعذر منك وسعيد اليوم من مسعود وزيد أشغل من حسن
وغيرها .

و يستوى فيها المذكر والمؤنث والمفرد والمثنى والجمع اذا كانت
خالية عن حرف التعريف نحو: هند أفضل من سلمى وهما أفضل من
مريم وزيد وبكر أفضل من سعيد وهم أفضل من جعفر واما اذا كانت
محلالة بالالف واللام يجب فيها المطابقة نحو: زيد أفضل و هند
الفضلى، وانت الاكبر وهما الاصغر ان وانتم الاعلوان وهن الفضليات.
تذكرة - صيغتا ما أفعل وأفعل ب... مختصتان بالتعجب نحو: ما
أجمل الربيع و: أكرم بعللى

التهريين والقراءة

١- صُغ من المصادر التالية افعل التفضيل او ما يقوم مقامه :
جود ، حسن ، شرافة ، بياض ، حمرة ، اجتهاد ، استخراج ، قصر ،
تقصير ، افضال ، فضل ، رفع ، ارتفاع ، اكرام ، زرقة ، صفرة ، وسوسة ،
شرافة ، عدالة ، اعتدال ، تشريف .

٢- استخراج صيغ افعل التفضيل من الجمل الآتية :
لا شرف أعلى من الايمان . لافضيلة أجل من الاحسان

لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ . لَا خُلُقَ أَقْبَحُ مِنَ الْكِبَرِ
 أَهْلَكَ شَيْئٌ الطَّمَعُ . أَمْلَكَ شَيْئٌ الْوَرَعُ
 أَحْيَاكُمْ أَحْلَمُكُمْ ، أَغْنَاكُمْ أَفْنَعُكُمْ ، أَبْرَّكُمْ أَنْقِيَاكُمْ ، أَعْفَىكُمْ
 أَنْجَحُكُمْ . أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءُ الْخَلْفِ ، أَهْنَأُ الْعَيْشِ إِطْرَاحُ الْكُلْفِ .

(من حكم أمير المؤمنين عليه السلام)

قيل : قَدِمَ وَفَدُ مِنَ الْعِرَاقِ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، فَنَظَرَ عُمَرُ إِلَى
 شَابٍّ فِيهِمْ يُرِيدُ الْكَلَامَ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُولُوا الْأَسْنَانَ أُولَى . فَقَالَ الْفَتَى :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْأَمْرَ لَيْسَ بِالسِّنِّ وَلَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ فِي الْمُسْلِمِينَ
 مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ ! فَقَالَ : صَدَقْتَ . تَكَلَّمْ . قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّا
 لَمْ نَأْتِكَ رَغْبَةً وَلَا رَهْبَةً ، أَمَّا الرَغْبَةُ فَقَدِمَتْ عَلَيْنَا بِلَادِنَا وَأَمَّا الرَهْبَةُ
 فَقَدْ آمَنَّا بِاللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ جَوْرِكَ . قَالَ : فَمَا أَنْتُمْ ؟ قَالَ : وَفْدُ الشُّكْرِ .
 قَالَ : لِلَّهِ أَنْتَ ! مَا أَحْسَنَ مِنْطِقَكَ (المحاسن والمساوى)

١٣- المنسوب

المنسوب هو الاسم الذي يُلحقُ آخره ياءٌ مُشدَّدةٌ مكسورةٌ ما قبلها للدلالة على نسبة شيءٍ إليه و النسبة تكونُ من جهة الأب أو البلد أو الصناعة أو المذهب ونظائرها نحو: رجلٌ هاشميٌّ أو جرجانيٌّ أو كسائيٌّ أو شيعيٌّ أو صفريٌّ أو عقلائيٌّ وغيرها .

احكام النسبة :

١- تُحذفُ تاءُ التانيث و علامةُ التثنية و الجمع من المنسوب إليه فتقول في النسبة إلى بصرة بصرى وإلى ناصرة ناصري وفي النسبة إلى عالمين وعالمين عالمي وكذلك الجمع المكسريُّ ردُّ إلى الواحد فيقال في النسبة إلى كُتُبٍ ومساجِدٍ كتابيٍّ ومسجديٍّ إلا أن يكونَ علماً فيُنسَبُ إليه على لفظه نحو: أنصاريٌّ وأنباريٌّ.

٢- يُفتَحُ حرفُ الثاني من كل اسم ثلاثيٍّ مكسور العين نحو: نَمَرِي و دُوَيْلِي في النسبة إلى نَمِرٍ و دُوَيْلٍ .

٣- يُحذفُ الواوُ والياء من كل فعولة وفَعِيلَة ويُفتَح ما قبل الواو والياء بشرط صحة العين وعدم التضعيف فيقال في مدينة مدني وفي شَنُوَّة (حيٌّ من اليمن) شَنَيْي ، أما في عزيزة وطويلة فتقول عزيزي و

طويل لوجود التضعيف والعلة وشد اثبات الياء في بعض اللفاظ مع وجود شرط الحذف نحو: طبيعي وسليق في النسبة إلى الطبيعة والسليقة لأن القياس يقتضي حذف الياء منها .

ويُحذف الياء أيضاً من فُعَيْلَة بشرط عدم التضعيف فقط فتقول في النسبة إلى جُهَيْنَة جُهَي . أمّا في أُمَيْمَة فتقول أُمَيْمى لوجود التضعيف . وقد يُحذف الياء من فُعَيْل على خلاف القياس نحو: قُرَشَى وفُقَمَى في النسبة إلى قريش وفقيم .

٤- يُحذف الياء الزائدة من فَعِيل وفَعِيلَة وفُعَيْل وفُعَيْلَة المعتل اللام وتُقلب الياء الأصلية واواً ويُفتح العين في فَعِيل وفَعِيلَة مكسور العين فتقول عُلَوَى وَغَنَوَى وقُصَوَى وأُمَوَى في النسبة إلى على و غنى (حَيٌّ من الغطفان) وَغَنِيَّة وقُصَيُّ (علم لرجل) وقُصَيَّة وأُمَيَّ وأُمِيَّة . و أُمَوَى بالفتح في النسبة إلى أُمِيَّة شاذ .

٥- تُقلب الألف واواً في الاسماء المختومة بـالف مقصورة إذا كانت الألف ثالثة نحو: عَصَوَى وفتَوَى في النسبة إلى عَصَى وفتى أو كانت رابعة أصلية أى منقلبة من واو أو ياء نحو: مَلْهُوَى ومرَمَوَى في النسبة إلى ملهى ومرمى . أمّا إذا كانت زائدة للتأنيث أو كانت فوق الرابعة فيجوز حذفها نحو: دُنْيَى في دُنْيَا ومُصْطَفَى في مُصْطَفَى فالألف في الأولى للتأنيث وفي الثانية فوق الرابعة ويجوز قلبها واو افيقال دُنْيَوَى و

مُصْطَفَوِيٌّ وَفِي نَحْوِ: دُنْيَا أَيْ فِي الْأَسْمَاءِ الْمُخْتَوِمة بِالْأَلِفِ الْمُقْصُورَةِ يَجُوزُ وَجْهٌ آخَرٌ وَهُوَ زِيَادَةُ الْفِ قَبْلَ الْوَائِ وَفِي قَالِ دُنْيَاوِيٌّ وَطُوبَاوِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى دُنْيَا وَطُوبَى.

٦- تُقْلَبُ الْأَلِفُ وَأَوْ فِي الْأَسْمَاءِ الْمُخْتَوِمة بِالْفِ مَمْدُودَةً إِذَا كَانَتْ لِلتَّأْنِيثِ نَحْوِ: صَفْرَاوِيٌّ وَصَحْرَاوِيٌّ فِي صَفْرَاءٍ وَصَحْرَاءٍ وَإِنْ كَانَتْ الْهَمْزَةُ أَصْلِيَّةً تَثْبُتُ نَحْوِ: قَرَّائِيٌّ وَابْتِدَائِيٌّ فِي قَرَاءٍ وَابْتِدَاءٍ وَإِنْ كَانَتْ مُنْقَلِبَةً عَنْ وَائٍ وَعَنْ يَاءٍ يَجُوزُ اثْبَاتُهَا وَقَلْبُهَا وَأَوْ نَحْوِ: كَسَائِيٌّ وَكَسَاوِيٌّ وَرِدَائِيٌّ وَرِدَاوِيٌّ فِي كِسَاءٍ وَرِدَاءٍ.

٧- إِنْ كَانَتْ يَاءُ الْمُنْقُوصِ ثَالِثَةً تُقْلَبُ وَأَوْ وَيَفْتَحُ مَا قَبْلَهَا فَيُقَالُ فِي عَمٍّ عَمَوِيٌّ وَإِنْ كَانَتْ رَابِعَةً جَازَ حَذْفُهَا نَحْوِ: قَاضِيٌّ فِي قَاضٍ وَيَجُوزُ قَلْبُهَا وَأَوْ وَحِينَئِذٍ يَفْتَحُ مَا قَبْلَ الْوَائِ وَفِي قَالِ قَاضَوِيٌّ وَإِنْ كَانَتْ خَامِسَةً أَوْ سَادِسَةً يَجِبُ حَذْفُهَا نَحْوِ: مُشْتَرِيٌّ وَمُسْتَعْلِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى مُشْتَرٍ وَمُسْتَعِلٍ.

٨- النِّسْبَةُ إِلَى فَعْلَةٍ وَفِعْلَةٍ وَفُعْلَةٍ مِنَ الْمَعْتَلِّ اللَّامِ يَائِيًّا كَانَ أَوْ أَوْيًّا تَكُونُ مِثْلَ النِّسْبَةِ إِلَى الصَّحِيحِ مِنْ هَذِهِ الْأَوْرَاقِ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى ظَبْيَةٍ وَقِنِيَّةٍ وَرُقِيَّةٍ وَغَزْوَةٍ وَرِشْوَةٍ وَغُرْوَةٍ ظَبْيِيٌّ وَقِنِيٌّ وَرُقِيٌّ وَغَزَوِيٌّ وَرِشَوِيٌّ وَغُرَوِيٌّ وَكَذَلِكَ حُكِمَ النِّسْبَةُ إِلَى فَعْلٍ وَفِعْلٍ وَفُعْلٍ وَشَدَّ بَدَوِيٌّ بِفَتْحِ الدَّالِ فِي النِّسْبَةِ إِلَى الْبَدَوِ وَالْقِيَاسُ سَكُونُهَا لِأَنَّهَا مِثْلُ غَزَوٍ.

٩- إِذَا كَانَ الْأِسْمُ مُخْتَوِماً بِبَاءٍ مُشَدَّدَةٍ فَإِنْ كَانَ قَبْلَهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ

تُرَدُّ الْأَوَّلَى إِلَى أَصْلِهَا، إِنْ كَانَتْ مُنْقَلِبَةً وَتُفْتَحُ وَتُقَلَّبُ الثَّانِيَةُ وَأَوَّلُ
فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى حَيٍّ وَطَى حَيَوَى وَطَوَوَى لِأَنَّهُمَا مِنْ حَيِّتٍ وَطَوَيْتُ
وَإِنْ كَانَ قَبْلَهَا حَرْفَانِ فَقَدْ مَرَّ الْكَلَامُ فِيهِ فِي غَنَى وَعَلَى (رَقْم ٤) وَإِنْ
كَانَ قَبْلَهَا أَكْثَرُ مِنْ حَرْفَيْنِ فَإِنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ أَصْلِيَّةً نَحْوُ: مَرَمَى يَجُوزُ
فِيهِ الْوَجْهَانِ: مَرَمَوَى بِحَذْفِ أَحَدِ الْيَائِنِ وَقَلْبِ الْآخَرِ وَأَوَّافَتِحُ
مَا قَبْلَهَا وَ مَرَمَى بِحَذْفِ الْيَائِنِ وَإِنْ كَانَتِ الْيَاءُ زَائِدَةً تَحْذَفُ فَتَقُولُ
فِي النِّسْبَةِ إِلَى كُرْسَى كُرْسِيٍّ وَإِلَى اسْكَندَرِيَّةِ اسْكَندَرِيٍّ .

١٠ - يُرَدُّ الْمَحْذُوفُ إِنْ بَقِيَ الْمَحْذُوفُ مِنْهُ عَلَى حَرْفَيْنِ مِنْ أُصُولِهِ
فَيُقَالُ فِي أَبٍ وَأَخٍ، أَبَوَى وَآخَوَى وَأُمَا أُخْتٌ وَبِنْتُ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ
الْيَهْمَا أُخْتَيَّ وَبِنْتَيَّ وَإِنْ عُوِّضَ مِنَ الْمَحْذُوفِ بِهَمْزَةٍ وَصَلْ نَحْوُ: اسْمُ يَجُوزُ
فِيهِ الْوَجْهَانِ: سَمَوَى بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ وَرَدُّ الْمَحْذُوفِ وَإِسْمِيَّ عَلَى لَفْظِهِ وَإِنْ
كَانَ قَدْ عُوِّضَ عَنِ الْمَحْذُوفِ تَاءٌ تَأْنِيثٌ يُحْذَفُ التَّاءُ عَلَى الْقِيَاسِ وَيُرَدُّ
الْمَحْذُوفُ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى سَنَةٍ وَلُغَةٍ وَعِدَّةٍ سَنَوَى وَلُغَوَى وَوَعَدَى .
١١ - قَدْ يُزَادُ قَبْلَ يَاءِ النِّسْبَةِ الْفُ وَنُونُ التَّعْظِيمِ نَحْوُ: نَفْسَانِي،
رُوحَانِي، عَقْلَانِي، جِسْمَانِي وَغَيْرَهَا فِي النِّسْبَةِ إِلَى النَّفْسِ وَالرُّوحِ وَالْعَقْلِ
وَالْجِسْمِ .

١٢ - يُوجَدُ صَبِيغٌ أُخْرَى تَدُلُّ عَلَى النِّسْبَةِ وَلَا يَاءَ فِيهَا أَشْهَرُهَا عَلَى
وِزْنِ فَاعِلٍ وَفَعَّالٍ نَحْوُ: تَامِرٌ وَلَابِنٌ وَدَارِعٌ وَعَطَّارٌ وَبِقَّالٌ وَبَزَّازٌ .

١٣- الأعلامُ المركَّبةُ إنْ كان تركيبُها مزجياً يجوز في النسبة إليها وجهان : حذف العجز و اثباته فتقول بَعْلِي وَبَعْلَبِكِي في النسبة إلى بعلبك . و ان كان تركيبها اضافياً او اسنادياً تنسب إلى صدرها فتقول دَيْرِي وَتَأْبَطِي في دَيْر القمر وَتَأْبَطَ شَرًّا .

وجاءت أسماء خالفت قواعد النسبة أشهرها :

مَرْوَزِي في النسبة إلى المرو	صنعاني في النسبة إلى صنعاء
نَصْرَانِي » » » الناصرة رازي » » » الري	
قُرَشِي » » » قریش رُبُونِي » » » الرب	
عَبْدَلِي » » » عبدالله حضرمي » » » حضرموت	
عَبْدَرِي » » » عبدالدار ثَقَفِي » » » الثقيف	
طَائِي » » » طي بحراني » » » البحرين	
شَام » » » الشام يمان » » » اليمن	

تهرين

عَيِّن النسبة إلى الاسماء التالية :

مدينة، بصرة، مرتضى، شفة، رضا، نبي، قریش، أب، يد، كتيف،
مسلمين، رحي، مصطفى، علماء، تقي، حمراء، حنيفة، بيضاء، فتي،
سريرة، زنة، صلة، دم، فربضة، غريزة، شديدة، ماض، معتمد
اميمة، سراء، ضراء، حجرة، غرفة، تحت، فوق .

قلم - رجل - كتاب - قلمان - قلمين - أقلام -
 كُتِبَ - كتابان - عالم - عالمة - عالمان - عالِمُونَ -
 عاليات - حسن - حسنان - حسنين -
 حسَنُونَ - شمس - شمس - شمسين - قران -
 قمرين - أقمار - مريم - مريمات - مؤمن - مؤمنان -
 مؤمنون - مؤمنين - مؤمنة - مؤنات .

١٤ - المفرد والمثنى والجمع

الاسم إما أن يكون مفرداً أو مثنىً أو مجموعاً .

الاسم المفرد - هو ما يدلُّ على واحد نحو : رجل و امرأة ، وهو على

قسمين : مذكّر ومؤنث .

الاسم المذكّر في جنس الحيوان معلومٌ نحو : سعيد - رجل -

جمل - ثور - وفي غير الحيوان ما لا يكون مؤنثاً حقيقياً أو مجازياً نحو :

شجر - قلم وقمر .

الاسم المؤنث على نوعين : حقيقىً ومجازىً .

المؤنث الحقيقى مختصةٌ بالحيوان نحو : سيدة - امرأة - ناقة -

ثورة - هند - سلمى - آمان .

المؤنث المجازى إما أن يكون لفظياً وهو كل اسم مختوم بـاء زائدة

او الف مقصورة او ممدودة نحو: شجرة - كلمة - طلحة - تمر - صغرى،
كبرى، حمراء وما ان يكون سماعياً وهذا القسم لا ضابطة له ولا يعرف الا من
كتب اللغة والسمع من اهلها نحو: ارض - شمس - نار - عين - يد وغيرها.
المثنى - ما دلّ على اثنين و علامته نون مكسورة في آخر الكلمة
قبلها الف في حالة الرفع و ياء مفتوح ما قبلها في حالة النصب و الجر
نحو: نعمتان مجهولتان - و استشهدوا شهيدين - و بالوالدين احساناً.
اذا اضيف المثنى حذفت نونه. نحو: هما سيدا شباب اهل الجنة -
اكرم اخويك. المرء بياصغريه. (يعنى اللسان والقلب)

القواعد

١ - المنقوص اذاثنى يبقى ياءؤه بحالها نحو: جاء الداعيان - رأيت
القاضيين.

٢ - المقصور قلب الفه ياءاً نحو: هذان فتيان - هما كبريان.
الا ان يكون الفه منقلبة عن واو فانها ترد الى اصلها نحو: الى عصوان.
٣ - الممدودان كانت همزته للشأنين قلب واواً نحو: صحراوان
و صحراوين وان كانت الهمزة اصلية او منقلبة فتبقى بحالها نحو:
قراءان - كساءان - جزاءان.

القراءة و التهرين

١ - استخراج من الجمل التالية المثنى والمؤنث الحقيقي و
المؤنث المجازي:

قيل : خَرَجَتْ امرأتانِ ومعهما صبيانِ فعَدَا الذئبُ على صبيٍّ إحداهما
فَأَكَلَهُ . فَاخْتَصَمَا في الصبيِّ الباقي الى داودَ عليه السلام . فقال : كَيْفَ
أَمْرُكُمَا ؟ فَقَصَصْنَا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ ، فحَكَمَ بهِ لِكُبْرَى منهما . فَاخْتَصَمَا الى
سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فقال : ائْتُونِي بِسِكِّينِ أَشَقُّ الْغُلَامِ نِصْفَيْنِ ،
لِكُلِّ مِنْهُمَا نِصْفٌ . فقالت الصُّغْرَى أَتَشَقُّهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَتْ
لَا تَفْعَلْ وَنِصْبِي فِيهِ لِلْكُبْرَى . فقال : خُذِيهِ فَهُوَ ابْنُكِ وَقُضِيَ بِهِ لَهَا .
وجاء رجلٌ الى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وقال يا نَبِيَّ اللَّهِ : إِنَّ لِي
جَبِيراً أَنَا يَسْرِقُونَ إَوْزِيَّ ' فَلَا أَعْرِفُ السَّارِقَ . فنَادَى : الصَّلَوَةُ جَامِعَةٌ ،
ثُمَّ خَطَبَهُمْ وقال في خُطْبَتِهِ : وَإِنْ أَحَدُكُمْ يَسْرِقُ إَوْزَ جَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ
وَالرَّيْشَ عَلَى رَأْسِهِ ، فَمَسَحَ الرَّجُلُ رَأْسَهُ . فقال سليمان : خذوه فهو صاحبُكم .
(الْمُسْتَطَرَف)

٢- عَيْنٌ مُثْنَى الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي حَالَةِ الرِّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَرِّ .

عين - يد - اخ - شِفة - لسان - سَيْد - قلب - شجرة - عاملة -

حمراء - بداء - عِجْلة - صَعْرَى - اخْت - بنت - شاهدة - شهيد -

مستشهد - حُجْرة - عم - أم - حسين - قمر .

١ - الْإَوْزَةُ طَائِرٌ مَائِي يُقَالُ لَهُ أَيْضاً الْوُزَةُ ج . اَوْزٌ .

١٥- الجمع

الجمع عند علماء الادب هو ما دلَّ على ثلاثة فأكثر وهو على قسمين :
سالم ومكسّر .

١- الجمعُ السالمُ هو ما لا يتغيّر فيه بناء الواحد وعلامته في المذكر أن تُزادَ في آخر مفردِه واوٌ مضمومٌ ما قبلها في حالة الرفع وياءٌ مكسورٌ ما قبلها في حالتَي النصبِ والجرِّ بعدُهما نونٌ مفتوحةٌ نحو عالِمُونَ و في المؤنثِ أن تُزادَ في آخرِه الفُ وتاءٌ مسبوطةٌ وحذفتِ التاءُ الزائدة نحو : عالمات .

الجمعُ السالمُ على قسمين : مذكر ومؤنث .

الف - الجمع المذكور السالم

اللفظ الذي يُراد أن يُجمع جمع المذكور السالم إما أن يكون اسماً وإما أن يكون صفةً فإن كان اسماً فشرطه أن يكون مذكراً عاقلاً مفرداً (لامركباً) نحو: جاء زيدون ورأيت زَيْدَيْنِ فلا يُجمع هذا الجمعُ مثل هند وطلحة لوجود التانيث الحقيقي في الأولى والتانيث اللفظي في الثانية ولا مثل رجلٍ لأنه ليس بعلم ولا مثل تأبط شراً ومُعديكَرب وعبدالله لأنها مركب لا مفرد ولا مثل قمر لانتفاء العقل واستثنى من هذه القاعدة : عدة كلماتٍ أشهرها أرضون وعالمون وعليون وأهلون وبنون وسنون وبعض كلماتٍ أخرى . وكذلك أسماء العقود وهي عشرون وثلاثون إلى التسعين .

وإن كان صفةً فشرطه أن يكون مذكراً عاقلاً نحو : طالبين وعاقلين وصديقين . جمع : طالب وعاقل وصديق .

ب - الجمع المؤنث السالم

يُجْمَعُ هذا الجمع من الاسماء غالباً :

١- كُلُّ اسمٍ مَخْتُومٍ بتاء التانيث نحو: شَجَرَاتٍ وَطَلَحَاتٍ جمع

شجرة وطلحة .

٢- أَعْلَامُ الإِنَاثِ مُطْلَقاً نحو: زَيْنَبَاتٍ وَرُقِيَّاتٍ .

٣- المصدر إذا جاوز ثلاثة حروف نحو: تمرينات وتداركات .

٤- المختوم بالالف مقصورة كانت او ممدودة نحو: صحراوات

وكُبريات .

ويجمع هذا الجمع من الصفات كُلُّ صفةٍ مشتقةٍ مؤنثة نحو :

عالمات ومُسْلِمَاتٍ وصُغُرِيَّاتٍ جمعُ عالمة ومسلمة وصُغُرَى .

القواعد

١- كُلُّ اسمٍ ثَلَاثِيٍّ صحيحٍ العينِ مَخْتُومٍ بالتاء إذا جُمِعَ سالماً فان

كان مفردة على وزن فَعْلَةٍ تحرَّكَتْ عينُهُ بالفتح وجوبا فيقال في قِطْعَةٍ

قِطْعَاتٍ وفي تَمْرَةٍ تَمَرَاتٍ وإن كان على وزن فِعْلَةٍ أو فُعْلَةٍ يجوز فيه ثلاثة

أوجه الإِتْبَاعُ والفتحُ والتسكينُ فيقال في جِلْسَةٍ: جِلْسَاتٍ وَجِلْسَاتٍ

و جِلْسَات و في جمع حُجْرَة : حُجَرَات حُجَرَات حُجَرَات .

٢- المعتلُّ العينُ و اويَّا كان او يائيًّا والمعتلُّ اللامُ بالواو من باب
فَعْلَة بكسر الفاء يجوز في العين فيها الفتحُ والسكونُ نحو : بَيْعَات و
بَيْعَات جمع بَيْعَة ورِشَوَات و رِشَوَات جمع رِشْوَة .

٣- المعتلُّ العينُ من باب فَعْلَة (ولا مُحَالَة يكون و اويَّا) والمعتلُّ
اللامُ بالياء تُسَكَّنُ العينُ فيها و تَفْتَحُ نحو : سُورَات و سُورَات جمع
سُورَة و رُقِيَّات و رُقِيَّات جمع رُقِيَّة .

٤- المعتلُّ العينُ من باب فَعْلَة و اويَّا كان او يائيًّا تُسَكَّنُ فقط
نحو : شَيْخَات و رَوْضَات جمع شَيْخَة و رَوْضَة والمعتلُّ اللامُ بالواو من
باب فَعْلَة حكمه حكم الصحيح نحو : عُرْوَة فيجوز في الجمع عُرَوَات و
عُرَوَات و عُرَوَات .

٥- جمع الصفات و جمع المضاعف في جميع الابواب ساكن
نحو : صَعْبَات و صُلْبَات و صِفَرَات جمع صَعْبَة و صُلْبَة و صِفْرَة
(يدُ صِفْرَة) و شَدَّات و عِدَّات و غُدَّات جمع شَدَّة و عِدَّة و غُدَّة .

ج - الجمع المكسر

الجمعُ المكسّرُ هو ما تغيّر فيه بناء الواحد نحو : رجال و أقوام و علماء جمعُ رجلٍ و قومٍ و عالمٍ و هذا الجمعُ ايضاً إمّا أن يكونَ اسماً و إمّا أن يكونَ صفةً .

الجمع المكسرُ في الاسماء - هذا الجمع نوعان :

جمع قِلّة و جمع كَثَرَة .

جمع القِلّة هو ما دلّ على ثلاثة فما فوقها إلى العشرة و قد يُطلق على

ما فوق العشرة مع قرينة . و لجمع القِلّة اربعة اوزان :

١ - أفعال نحو : اظفار جمع ظفر .

٢ - أفعل نحو : أنفُس جمع نفس .

٣ - أفعلة نحو : أرغفة جمع رغيف .

٤ - فِعْلة نحو : فِتية جمع فتي .

وليست هذه الاوزانُ مختصةً بجمع القِلّة بل تجيُ في جمع الكثرة

ايضاً .

جمع الكثرة - جمع الكثرة هو ما دلّ على ثلاثة فما فوقها نحو : نُجوم و

أشجار و رجال .

التمرين و القراءة

١- اِجْمَعْ هذه الكلماتِ جمعاً سالماً :

عليم ، محمد ، مؤمن ، مسلمة ، شريفة ، ثمرة ، كلثوم ، تعليم ، توارث ،
غزوة ، خطوة ، ظبية ، كسرة ، فتحة ، رخوة ، فضلة ، شبهة ، صدقة ، غيبة ،
طوبى ، خضراء ، صغرى ، دولة ، مفضال ، عطشان ، حسن ، طالب .
مريم - تكبير - كبير - هند - زوجة .

٢- عَيِّنِ المفرداتِ مِنْ هذه الجموع :

خالدون - مسرفون - صابرون - صالحات - متقون - كليات -
عبادات - صلوات - كريهات - عجالات - دعوات - عاليات -
كذابون - مراجعات - موقوفات - سيّدات - مشاهدات - مشهودات -
سعادات - ثقات - مريعات - امتيازات - حميات .

٣- استخرج الجموع من الجملات والاشعار التالية واذكر نوعها .

الأصدقاءُ نفسٌ واحدةٌ نى جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ - النفوسُ طليقةٌ لكنْ
أبديّ العقولُ تمسِكُ أعنتَها عن النُحُوسِ - الانقباضُ عن المَحرَمِ مِنْ
شيمِ العقلاءِ وسَجِيَّةِ الأكارِمِ . الفضيلةُ بحُسنِ الكمالِ ومكارمِ الأفعالِ
لا بكثرةِ المالِ وجلالةِ الأعمالِ .

قال ابوتمام :

ذُوا الْوُدِّ مِنِّي وَ ذُوا الْقُرْبَىٰ بِمَنْزِلَةٍ

وَ إِخْوَانِي أَسْوَةٌ عِنْدِي وَإِخْوَانِي

عِصَابَةٌ جَاوَرَتْ آدَابُهُمْ أَدَبِي

فَهُمْ وَإِنْ فُرِّقُوا فِي الْأَرْضِ جِئْرَانِي

أَرْوَاحُنَا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ وَغَدَتْ

أَجْسَامُنَا بِشَامٍ أَوْ خُرَاسَانٍ



وَقَالَ الْمُؤَبَّدُ لِأَبْرُويز: أَكُنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ تَمُنُّونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَتَرَصَّدُونَ

عَلَيْهِ بِالْمُكَافَأَةِ؟ فَقَالَ: لَا وَلَا نَسْتَحْسِنُ ذَلِكَ لَخَوَلِنَا^١ وَعَبِيدِنَا، فَكَيْفَ

نَرَىٰ ذَلِكَ لِأَنْفُسِنَا! وَفِي كِتَابِ دِينِنَا: إِنْ مَنْ أَظْهَرَ مَعْرُوفًا خَفِيَ السَّطَاوِلَ^٢

عَلَى الْمُنْعَمِ عَلَيْهِ، فَقَدْ نَبَذَ الدِّينَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَاسْتَوْجَبَ أَنْ لَا يُعَدَّ فِي

الْأَبْرَارِ، وَلَا يُذَكَّرَ فِي الْأَتْقِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ.

(المحاسن والمساوى)

١- الْأُسُوةُ وَالْإِسْوَةُ : الْقُدُوةُ .

٢- الْخَوَلُ : الْعَبِيدُ وَالْإِمَاءُ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْحَاشِيَةِ . مَفْرَدُهُ : خَوْلَى .

٣- سَطَاوِلَ : تَكْبَرُ وَتَرْفَعُ .

اوزان جمع الكثرة

اوزانُ هذا الجمعِ كثيرةٌ سماعيةٌ كُلُّها لا ضابطَ لها إلا أنْ الاغلبُ :

١- في الاسمِ الثلاثيِّ المجردِ المذكَّرِ أنْ يُجْمَعَ على أَفْعَالٍ أو فَعُولٍ أو

فِعَالٍ نحو : أَحْمَالٌ وَ حُمُولٌ جمع حِمْلٍ وَ سِبَاعٌ وَ جِهَالٌ جمع سَبْعٍ وَ جَمَلٌ
وَ أعْنَاقٌ وَ أكتَافٌ وَ أعْجَازٌ وَ ثُمُورٌ وَ أغْنَابٌ وَ آبَالٌ جمع : عُشْقٌ وَ كَتِيفٌ وَ
عَجْزٌ وَ نَمِرٌ وَ عِنَبٌ وَ إِبِلٌ . وقد يُجْمَعُ على فِعْلَانٍ وَ فُعْلَانٍ نحو : صِرْدَانٍ
جمع صُرْدٍ (طائر) وَ حُمْلَانٍ جمع حَمَلٍ .

٢- والاغلبُ في المؤنثِ من الأبتنيةِ المذكورةِ أنْ يُجْمَعَ فَعْلَةً على

فِعَالٍ نحو : قَصْعَةٌ على قِصَاعٍ وَ فُعْلَةٌ على فُعَلٍ نحو : غُرْفَةٌ على غُرَفٍ . وَ
فِعْلَةٌ على فِعَلٍ نحو : عِلَّةٌ على عِلَلٍ وَ فَعْلَةٌ على فِعَالٍ نحو : رَقَبَةٌ على رِقَابٍ
وَ فِعْلَةٌ على فِعَلٍ نحو : كَلِمَةٌ على كَلِمٍ وَ مَعِدَةٌ على مَعِدٍ .

٣- والاغلبُ في المزيدِ الثلاثيِّ إذا كانتْ زيادتهُ مدَّةً ثالثةً أنْ يُجْمَعَ

على أَفْعَلَةٍ أو فُعَلٍ أو فِعْلَانٍ نحو : أَرْزَمَةٌ جمعُ زَمَانٍ وَ أَحْمِرَةٌ وَ حُمْرٌ جمع
حِمَارٍ وَ أَغْرِبَةٌ وَ غُرْبَانٌ جمع غُرَابٍ وَ أَرْغِفَةٌ وَ رُغْفٌ جمع رَغِيفٍ وَ أَعْمِدَةٌ
وَ عُمدٌ جمع عُمُودٍ وَ إنْ كانتْ زيادتهُ الفاثانية يُجْمَعُ على فَوَاعِلٍ نحو :
كَاهِلٌ (مابين الكتفين) على كَوَاهِلٍ وَ خَاتِمٌ على خَوَاتِمٍ وَ إنْ كانتْ زيادتهُ

الفُ تَأْنِيثٌ فِي آخِرِ الْكَلِمَةِ فَإِنْ كَانَتْ مَقْصُورَةً يُجْمَعُ عَلَى فِعَالٍ نَحْوُ:
 أَنْثَى عَلَى إِنْثَاءٍ وَإِنْ كَانَتْ مَمْدُودَةً يُجْمَعُ عَلَى فَعَالٍ أَوْ فَعَالِيٍّ نَحْوُ: صَحْرَاءُ
 عَلَى صَحَارَى أَوْ صَحَارٍ. وَإِنْ كَانَتْ زِيَادَتُهُ هَمْزَةً فِي أَوَّلِ الْكَلِمَةِ مَذْكَرًا
 كَانَ أَوْ مُؤَنَّثًا فَيُجْمَعُ عَلَى أَفَاعِلٍ قِيَاسًا نَحْوُ: إِصْبَعٌ عَلَى أَصَابِعٍ وَأَجْدَلٌ
 (لِلصَّغِيرِ) عَلَى أَجَادِلٍ وَأَنْمَلَةٌ عَلَى أَنْمِلٍ (أَنْمَلَةٌ بِتَثْلِيثِ الْهَمْزَةِ وَالْمِيمِ).

٤- الْأَسْمُ الرُّبَاعِيُّ تُجْمَعُ عَلَى فَعَالِلٍ قِيَاسًا نَحْوُ: جَعْفَرٌ وَدِرْهَمٌ عَلَى
 جَعْفَرٍ وَدِرَاهِمٍ وَكَوْكَبٌ وَجَدُولٌ عَلَى كَوَاكِبٍ وَجَدَاوِلٍ وَنَحْوُ: قِرْطَاسٌ
 أَوْ مَا زِيدَتْ فِيهِ مِدَّةٌ رَابِعَةٌ رُبَاعِيًّا كَانَ أَوْ ثَلَاثِيًّا يَجْمَعُ عَلَى فَعَالِيلٍ أَوْ
 أَفَاعِيلٍ أَوْ مَفَاعِيلٍ نَحْوُ: قِرْطَاسٌ عَلَى قَرَاطِيسٍ وَعُصْفُورٌ عَلَى عَصَافِيرٍ
 وَأَرْجُوزَةٌ عَلَى أَرَاغِيزٍ وَمِصْبَاحٌ عَلَى مِصَابِيحٍ وَمَسْكِينٌ عَلَى مَسَاكِينٍ.
 ٥- وَالْأَسْمُ الْخَمَاسِيُّ يُسْتَكْرَهُ أَنْ يُجْمَعَ مَكْسَرًا وَإِنْ أُرِيدَ جَمْعُهُ
 يَحْذَفُ حَرْفُ خَامِسِهِ نَحْوُ: سَفَارِجٌ وَفَرَاذِدُ جَمْعُ سَفَرِجَلٍ وَفَرَزْدَقٍ.

القرأة والتمرین

إِسْتَخْرِجِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَشْعَارِ التَّالِيَةِ وَعَيِّنْ نَوْعَهَا وَمُفْرَدَاتِهَا :
 ١- إِنَّ الْغَنِيَّ هُوَ الْغَنِيُّ بِنَفْسِهِ وَلَوْ أَنَّهُ عَارِ الْمَنَاقِبِ حَافٍ
 مَا كَثُرَةُ الْخَيْلِ الْعَتَاقِ بِزَائِدِي شَرْفًا وَلَا عَدَدُ الصُّوَارِمِ ضَافٍ
 وَمَكَارِمِي عَدَدُ النُّجُومِ وَمَنْزِلِي مَأْوَى الْكِرَامِ وَمَنْزِلُ الْأَضْيَافِ
 لَا أَقْتَنِي لِصُرُوفِ دَهْرِي عُدَّةً حَتَّى كَأَنَّ خُطُوبَهُ أَخْلَافِي
 شَيْمٌ عُرِفْتُ بِهِنَّ مُذْأَنَا يَافِعٌ وَلَقَدْ عُرِفْتُ بِمِثْلِهَا أَسْلَافِي

(لابي فراس)

مَنْ نَحَصَّ بِالشُّكْرِ الصَّدِيقَ فَانِّي أَحْبَبْتُ بِخَالِصِ شُكْرِي الْأَعْدَاءَ
 نَكَرُوا عَلَيَّ مَعَائِي فَحَذَرْتُهَا وَنَفَيْتُ عَنْ أَخْلَاقِي الْأَقْدَاءَ
 وَلَرُبَّ مَا انْتَفَعَ الْفَتَى بِعَدُوِّهِ وَالسَّمُّ أَحْيَانًا يَكُونُ شِفَاءً

(طغرائي)

٢- اجمع هذه الكلمات سالماً :

طالب - ناقصة - عظيم - كريمة - أفضل - كُبْرَى - صَفراء -
 شريف - نقيصة - دليل - دلالة - تالية - حاضر - حاكم - حكيم -
 خادم - خادمة - ارذل - راكب - شاهد - شهيد - شاهدة - ضابط -
 ضابطة - عابد - عالم - عالم - فاضل - افضل - فاضلة - فضلي -
 كبير - كبيرة - كريم .

الجمع المكسر في الصفات

١- إن كانت الصفة ثلاثية تُجمع غالباً على وزن افعال او فِعال في المذكور نحو: صِعب جمع صَعْب وأَجْلاف جمع جَلَف وأَحْرار جمع حُرّ وأَبْطال جمع بَطَل.

٢- وفي ما زيدت فيه مدة ثلاثة يجمع فعال غالباً على فُعلاء وفِعال وأُفعال نحو: جَبان على جُبْناء وجَواد على أَجْواد وجِياد و أَجِياد وفُعال على فُعلاء نحو: شُجاع على شُجَعاء وفَعيل على فُعلاء وفِعال وفُعَل وأُفعال وأَفْعلاء وأَفْعِلَة وفُعَل نحو: كَرِيم على كُرَماء وكِرَام ونذِير على نُذُر وشَرِيف على أَشْراف وصَدِيق على أَصْدِقاء وحَبِيب على أَحِبَّة وظَرِيف على ظُرُف. وفَعُول يجمع غالباً على فُعَل وأُفعال نحو: صَبُور على صُبُر و عَدُوّ على أَعْداء و ان كان فَعُول مؤنثاً يجمع على فَعائِل نحو: عَجُوز على عَجائز و فَعِيل بمعنى المفعول اذا كان فيه ضرب من آفة اوداء يجمع على فَعَلِيّ نحو: جَرِيح و قَتِيل و مَرِيض على جَرَحِيّ و قَتَلِيّ و مَرَضِيّ.

والمؤنث من فَعِيل يُجمع على فِعال او فَعائِل نحو: صَبِيحَة على صَباح او صَبائِح . وفاعل يجمع غالباً على فُعَل او فُعال او فَعَلَة او فُعلاء نحو: جَاهِل على جُھَلّ و جُھَلَاء و طَالِب على طُلّاب و طَلَبَة . و قد يجمع

على فعال وفعول نحو: تَجَار و قُعُود جمع تاجر وقاعد .

وإن كان آخره حرف علة يُجْمَعُ على فَعْلَة نحو: قاضٍ وداعٍ على قضاة ودعاة اصلهما قُضِيَّةٌ ودُعَاةٌ انقلبت الياء والواو الفاء لوجود سبب الاعلال . والمؤنثُ منه يُجْمَعُ على فواعل وفُعَل نحو: قاعدة على قواعد و نائمة على نوائم ونُوم .

٣- وما زيد في رابعة الف ، مقصورة كانت او ممدودة ، يجمع على فعال نحو: عَطَشَى على عطاش و بَطَحَاء (مَسِيلٌ واسع فيه دقاق الحصى) على بطاح وقد يُجْمَعُ فَعْلَى على فعال ايضاً نحو: سَكْرَى على سَكَارَى و فَعْلَى مؤنث أفعل التفضيل يجمع على فُعَل نحو: الصُّغَر والكُبَر جمع الصُّغَرَى والكُبَرَى .

٤- وأفعل فعلاء صيغة يجمع غالباً على فُعْلَان وفُعَل نحو: حُمْرَان و حُمْر جمع أَحْمَر و سُودَان و سُود جمع أَسُود وإن كان عينه ياءً ينقلب ضمة الفاء كسرة نحو: بَيْض و عَيْن جمع أَبْيَض و أَعْيَن .

وأفعل التفضيل يجمع على أفاضل نحو: الأفاضل .
وأفعل صيغة لا يجمع سالماً فلا يقال أحمر و أسودون بخلاف أفعل التفضيل فإنه يجمع سالماً ومكسراً فيقال في جمع الأصغر والأكبر الأصاغر والأكابر والأصغرون والأكبرون .

٥- وفَعْلَانُ فَعْلِيٌّ، يُجْمَعُ عَلَى فَعَالٍ وَفَعَالِيٍّ نَحْوُ: غَضَبَانِ عَلَى غَضَابٍ
وَسَكْرَانِ عَلَى سَكَارَى وَجَاءَتْ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْجُمُوعِ عَلَى وَزْنِ فَعَالِيٍّ مَضْمُومَةٍ
وَهِيَ كَسَالِيٌّ وَسَكَارَى وَعُجَالِيٌّ وَغِيَارَى فِي جَمْعِ كَسَلَانٍ وَسَكْرَانٍ وَعُجْلَانٍ
وَوَغِيرَانٍ وَيَجُوزُ الْفَتْحُ أَيْضاً فِي الْجَمِيعِ .
وَفِعْلِيلٌ يُجْمَعُ عَلَى أَفْعَالٍ أَوْ فِعَالٍ نَحْوُ : مَيِّتٌ عَلَى أَمْوَاتٍ وَجَيِّدٌ
عَلَى جِيَادٍ .

تمرين

الف - بَيِّنْ مَفْرَدَاتِ هَذِهِ الْجُمُوعِ :
اَكْبَاسٌ ، جِيَادٌ ، أَطْيَابٌ ، أَكْأَرَمٌ ، أَعَظَمٌ ، أَكْثَرُونَ ، أَقَلُّونَ ، وَ :
حُورٌ عَيْنٌ كَمَا مَثَالُ اللَّوْثُ الْمَكْنُونُ .
بَيْضٌ ، أَوَّلٌ ، أُخَرٌ ، ضَوَاحِكٌ ، نَوَاصِبٌ ، كُفَاةٌ ، رُمَاةٌ ، هُدَاةٌ ، قَلَائِلٌ ،
كِبَائِرٌ ، كِرَامٌ ، عِظَامٌ ، كَفَرَةٌ ، فَسَقَةٌ ، كُمَلٌ ، رَوَاتِبٌ ، رُكَّعٌ ، سُجَّدٌ ، أَمْنَاءٌ ،
رُحَمَاءٌ ، أَشْيَاخٌ ، أَحِبَّةٌ ، أَنْقِيَاءٌ ، أَجِنَّةٌ ، كَهُولٌ ، شَرَائِعٌ ، قَوَاعِدٌ .

ب - اِجْمَعْ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ سَالِماً وَمَكْسُراً :

عَاقِلٌ - دَاعِيَةٌ - دَاعِيٌ - جَلِيلَةٌ - جَلِيلٌ - أَعْظَمٌ - عَظِيمٌ - صُغْرَى -
حَمْرَاءٌ - خَادِمٌ - قَاعِدَةٌ - شَرِيفٌ - طَالِبَةٌ - كَرِيمَةٌ - أَكْرَمٌ - رَقِيبٌ -
مَانِعَةٌ - أَوَّلَى - أُخْرَى - كَبِيرٌ - كَبِيرَةٌ - كُبْرَى - أَكْبَرٌ - نَاقِصَةٌ - نَقِيسَةٌ -
عَزِيزٌ - عَزِيزَةٌ - خَطِيبٌ - رَذِيلَةٌ - أَرْذَلٌ .

د = جمع الجمع

قد يُجْمَعُ بعضُ الجموعِ مُصَحَّحاً أو مُكْسِراً نحو: أَكَالِب جمع كلب جمع
أَكْلَب جمع كَلَب و أَقَاوِيل جمع أقوال جمع قول وأَيَادٍ جمع أيدي جمع
يد وكَلَابَات جمع كلاب جمع كلب و حُمُرَات جمع حُمُر جمع حمار و
بَيْوتَات جمع بيوت جمع بيت.

و جمع الجمع ليس بقياس مُطَرَّد بل يُقَالُ فيها قالوا ولا يتجاوز
فلا يجوز أن يُقالَ أَفْلُسَات جمع أَفْلُس جمع فَلَس و كُتُبَات جمع كُتِب جمع
كتاب .

جمع مُنتَهَى الجموع - وزن المفاعل والمفاعيل والمشبّه بهما صورة
يُسَمَّى جمعَ منتهى الجموع نحو: مساجد ومصابيح واصابع وأقاويل.

التهريين والقراءة

١- إجمَع هذه الكلمات جمعا مكسرا :

نفس، قوم، عماد، مصباح، كتاب، شيخ، فؤاد، عنق، صورة،
جوهر، صحيفة، رسالة، دولة، أطيب، جواد، عالم، شريف، كريمة،
بخيل، طالب، جاهل، احمر، احور، اخ، رام، ابن، غاز، زائر، نائم،

قوى ، اعلم ، أبيض ، اخضر ، يد ، لثيم ، نبي ، جليل ، امرأة ، شهاب ،
كوكب ، سحاب .

٢- استخراج الجموع واسماء الجموع من الجمل والاشعار التالية
سائلة كانت ام مكسرة وعيّن مفرداتها .

إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ أَعَالِيهَا وَأَعْلَى الرِّجَالِ مُلُوكُهَا وَأَفْضَلُ الْمُلُوكِ
أَعْمُهَا نَفْعًا وَخَيْرُ الْأَزْمِنَةِ أَخْصَبُهَا وَأَفْضَلُ الْخُطَبَاءِ أَصْدَقُهَا، وَالصِّدْقُ
مَنْجَاةٌ وَالْكَذِبُ مَهْوَاةٌ..... وَخَيْرُ الْأُمُورِ الصَّبْرُ: حُسْنُ الظَّنِّ وَرُطَّةُ
وَسُوءُ الظَّنِّ عِصْمَةٌ . إِصْلَاحُ فَسَادِ الرَّعِيَّةِ خَيْرٌ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِ
الرَّاعِي..... شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادُ لَا أَمِيرَ بِهَا.... أَفْضَلُ الْأَوْلَادِ الْبَرَّةُ .
أَحَقُّ الْجُنُودِ بِالنُّصْرِ مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ .

(عقد الفريد)

قَوْمِي اسْتَوْلُوا عَلَى الدَّهْرِ فَيَّ	وَمَشَوْا فَوْقَ رُؤُوسِ الْحُقُبِ
عَمَّمُوا بِالشَّمْسِ هَا مَاتَهُمُ	وَبَنَوْا أَبْيَاتَهُمُ بِالشُّهْبِ
وَأَبِي كِسْرَى عَلَى إِيوانِهِ	أَيْنَ لِلنَّاسِ أَبٌ مِثْلُ أَبِي ؟
قَدْ قَبَسْتُ الْمَجْدَ مِنْ خِيَابِ	وَقَبَسْتُ الدِّينَ مِنْ خَيْرِ نَبِيٍّ
وَضَمَمْتُ الْمَجْدَ مِنْ أَطْرَافِهِ	سُودَدَ الْفُرْسَ وَدِينَ الْعَرَبِ

(مهيار ديلمى)

إِحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ نَارٌ مُحْرِقَةٌ .

إِمْنَعْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلَمْ مِنَ الْآفَاتِ . إِحْذَرُ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ
وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ . إِحْذَرُ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ وَالْفُجَّارِ
وَالْمُجَاهِرِينَ بِمَعَاصِي اللَّهِ . إِحْذَرِ الشَّرَّهَ فَكَمْ مِنْ أَكَلَةٍ مَنَعَتْ أَكَالَاتٍ .
إِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الضَّحْكَ وَالْمَزْحَ وَالتَّرَهَاتِ . أَصْعَبُ
السِّيَاسَاتِ نَقْلُ الْعَادَاتِ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هَجْرُ اللَّذَاتِ - أَنْفَعُ الْكُنُوزِ
مَجَبَّةُ الْقُلُوبِ .

سُنَّةُ الْكِرَامِ تَرَادُفُ الْإِنْعَامِ . سُنَّةُ اللَّيْثَامِ قُبْحُ الْكَلَامِ . شَرُّ
الْقَضَاةِ مَنْ جَارَتْ أَقْضِيَّتُهُ . شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَبْتَغِي الْغَوَائِلَ لِلنَّاسِ .
أَرْبَعُ الْبِضَائِعِ إِصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ . أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الصَّنَائِعِ
مَا وَافَقَ الشَّرَائِعَ . أَحْسَنُ الشُّيَمِ شَرَفُ الْهِمَمِ . أَفْضَلُ الْكِرَمِ إِتِمَامُ النِّعَمِ .
(مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

١ - اصْطَنَعَهُ : أَدَبَهُ وَخَرَجَهُ - إِصْطَنَعَهُ لِنَفْسِهِ . اخْتَارَهُ .

الصَّنِيعَةُ : الْإِحْسَانُ . يُقَالُ : « هُوَ صَنِيعِي » أَيِ أَنْزَارِ بَيْتِهِ وَخَرَجَتِهِ
وَإِخْتِصَصَتِهِ بِالصُّنْعِ الْجَمِيلِ . جِ صَنَائِعُ .

هـ - المجموع الشاذة

جاءتُ مجموعٌ على خلاف القاعدة ، منها ما لا واحد لها من لفظها نحو: نساء جمع امرأة وعباديد او عبايد بمعنى : الفرق من الناس . و منها ما لها واحدٌ من لفظها نحو : محاسن و أحاديث و اباطيل و اراضى و حمير و غيرها جمع : حُسن ، حديث ، باطل ، ارض ، حمار و مرجع هذا النوع من الجمع الى السماع فقط .

اسم الجمع واسم الجنس - اسم الجمع اسم مفردٌ موضوع لمعنى الجمع ولا يطلق على المفرد ولا فرق بينه وبين الجمع الا من حيث اللفظ فقط فان اسم الجمع من حيث اللفظ مفردٌ نحو : رَكْب و صَحْب و جامل (القطيع من الابل مع رُعاته و اربابه) .

اسم الجنس هو الذى يقع على الواحد والمثنى والمجموع الا انه اذا اريد الواحد منه فان كان مما لا يعقل تزايد غالباً فى آخره تاءٌ نحو : تمر و تمرّة و حنظل و حنظله و بطيخ و بطيخة وإن كان من ذوى العقول تلحقُ بها ياء النسبة نحو : إنس و إنسى و رُوم و رومى و أغراب و أعرابى

نبذة من الجموع ومفرداتها

إن من معضلات مسائل الصرف كيفية بناء الجموع في الاسماء فانه كما عُلِّمَتْ في باب الجمع ليست هناك ضابطة مُطَرِّدَةٌ لبناء الجمع بل توجد اوزان كثيرة مختلفة للجموع وأنواع وأقسام لها من السالم و المكسر والقلَّة والكثرة وغيرها ولكل منها مسائل ومباحث .

وحاصل الكلام ان اوزان الجموع في لسان العرب تابعة لاوزان مفرداتها وربما توجد لبعض المفردات جموع مختلفة وكذلك تجمع كلمات متشابهة باوزان متقاربة يمكن ان يحصل للمبتدئ الالتباس في تمييز مفرداتها وفهم معانيها

ولما كان احسن الطرائق واسهل الوسائل إلى معرفة الجموع ومفرداتها ان يُمارس المتعلم امثلة كثيرة من اوزانها المختلفة رايت ان اضم في خاتمة هذا الباب، زيادة في الفائدة وتكملة للقواعد، عدة من الجموع التي يكثر استعمالها وينبغي لكل من اعتنى بآداب العربية ان يعرف مفرداتها

وادرجتها في متن الكتاب لافي الحاشية ولا في آخره حتى يهتم المتعلم بها ويقرأها ويحفظها كسائر الابواب .

ورتبها على ترتيب الاحرف الهجائية لسهولة التناول .

المفرد	الجمع
الف	
الأثر	الأثار
المأثره (الفعل الحميد)	المآثر
الأخرى	الأخرو والأخريات
الأخ	الإخوة والإخوان والآخاء
الأخت	الأخوات
الأداة	الأدوات
الأرض	الاراضي والأرضون
الأسد	الأسود والأسد
الأسير	الأسراء والأسارى
الإله	الآلهة
الأم	الأمهات
الأمر	الأوامرو الأمور
الأمير	الأمراء
الآنسة	الأنيس
الإنس	الأناس والأنابى

الجمع المفرد

الأناسي والأناسية والآناس الإنسان

الإناث الأنثى

الأول والأوليات الأولى

الأوائل والأولون الأول

ب

البررة البار

الآبزار البر

البرايا البرية (الخلق)

البصائر البصيرة

البواصر الباصرة (العين)

البضائع البضاعة

البحور والبحار والأبحر البحر

البواطن الباطنة
البطائن الباطنة (السرية - خلاف الظاهرة)
البواصيل الباسل

البلايا البلية

البُغاة الباغي (الطالب)

المفرد	الجمع
الأبن	البنون والابناء
الأبيض والبياض	البيض
ت	
التابع	التبعة والتبائع والتوابع والتبع
التاج	التيجان
التالية	التوالي
التبع (يقع على الواحد والجمع).	الأتباع
ث	
الثنى	الأثناء
الثنية	الثنايا
المثنى	المثنائى
الثور	الشيران والأثوار
ج	
الجبهة	الجباه والجبهات
الجدار	الجُدُر
الجارحة (ذات الصيد من السباع والطيور - العضو)	الجوارح

المفرد

الجمع

الجرثومة والجرثوم

الجراثيم

الجاموس

الجواميس

الجنين

الأجنة والأجن

الجواد (للانسان)

الأجواد

الجواد (للفرس - فرس جوادى

الاجياد والجياد

سريع)

الجافى (الغليظ - غليظ المعاشرة)

الجفأة

الجناح

الأجنحة

ح

الحاجب (العظم الذى فوق العين

الحواجب

بلحمه و شعره)

الحاجب

الحجّاب

الحجاب

الحجّب

الحبل

الحبال والأحبال

حرّة

الحرائر والحرات

المخراب

المخاريب

المفرد	الجمع
الحَرَام	الحُرُم
المَحْرَم (الحَرَام)	المَحَارِم
الحُسْن	المَحاسِن
الحَاضِر	الحُضُور والحُضَار
الحَاكِم	الحُكَّام
الحَكِيم	الحُكَّاء
الحِكْمَة	الحِكَم
الحُكْم	الأَحْكَام
الحِطْم	الحُلُوم
الحُلْم (ما يراه النائم في نومه)	الأَخْلَام
الحَمَل (الضَّرْف)	الصُّمْلَان والأَحْمَال
الحَامِل	الحَمَلَة
الحَامِل والحَامِلَة	الحَوَامِل
الحَمِيلَة والحَمَالَة (علاقة السيف)	الحَمَائِل
الحَامِي	الحُمَاة
الأَخْوَر والخَوَرَاء	الحُور
الحَبِيرِي (مؤنث الحَبِرَان)	الحَيَارِي والحُيَارِي

المفرد	الجمع
خ	
الخبيثة والخبيثة (ماسُتَر)	الخبايا
الخَبَأُ (الخيمة)	الانخبيبة
الخاتمة	الخواتيم والخاتمات
الخاتم والخاتم	الخواتم والخُتُم
الخادم	الخدَم والخُدَّام
الخليل	الخلَّان والأنخلاء
الخلق والخلق	الأنخلاق
الخلق (البالي) المخلوق (الجدير) المخلقة (الطبيعة - ما خلَقَهُ اللهُ)	الخلقان والأنخلاق المخلوق والمخلقاء المخلاتق
الخيال	الأخيلة
د	
الدِّعامة (عماد البيت)	الدعائم
الدعاء	الأدعية
الدعوى	الدعاوى والدعاوى
الدعوى (المتهم في نسبته)	الأدعياء

المفرد	الجمع
الداعي	الدعاة
الداعية (السبب)	الدواعي
الدالة	الدلائل
الدليل	الأدلة والأدلاء
الدّمع	الدّموع والأدّمع
ذ	
الذراع	الأذرُع
الذريعة (الوسيلة)	الذرائع
الذنب	الذنوب
الذنب	الأذنان
الذكيّ	الأذكياء
الذِمّة	الذِمَم
ذات (مؤنث ذُو)	ذَوَات
ذو (صاحب)	ذَوُو
الرأس	الرؤوس والأرؤُس
الرئيس	الرؤساء

الجمع	المفرد
المرائى والمرابا	المِرْآة
الأَرْجُل	الرَّجُل
الرجال	الرَّجُل
الرَّجَالَة والرُّجَال	الراجل
الرذائل	الرذيلة
الأَرْذَال	الرَّذْل
الأَرَاذِل والأَرْذَلُون	الأَرْذَل
الرُّذَلَاء	الرذيل
الأَرْسَان والأَرْسُن	الرَّسَن
الرعايا	الرعيَّة
الرُّعَاة	الراعى
البرِّقَاع	الرُّقْعَة
الرِّكَاك	الرَّكِيك
الرُّكْبَان والرُّكُوب والرَّكَب	الراكب
الرُّمَامَة	الرَّامِي
الرُّوَاة	الرَّوَاى

المفرد	الجمع
ز	
الزِمَام	الْأَزِمَّة
المزمار	المزَامِير
الزِيَّ	الْأَزْيَاء
الزواية	الزوايا
س	
السَّبِيل	السُّبُل
السَّحَر	السُّحُور والأسْحَار
السَّحَر	الأسْحَار
السَّرِيرَة	السرائر
السَّرِيَّ (السَّيِّد الشريف)	السُّرَاة
السَّطْر	السُّطُور والأسْطُر
الأسْطُر والأسْطُورَة (الحديث الذي لا أصل له .)	الأساطير
الأسْطُورَة (العمود)	الأساطين
السَّكَّة	السِّكَّك

المفرد

الجمع

السُّلَم

السُّلالم

السَّيِّد

السادة والاسياد

ش

الشُّجْعان والشُّجْعان والشُّجْعاء الشُّجْعاء

الشارعة

الشوارع

الشَّفَّة

الشِّفاه

الشُّهُود والشَّهَد والشَّهَداء والشَّاهِد

الشَّهِيد

الشَّهَداء

الشَّاهِدَة (مؤنث الشَّاهد - الارض)

الشُّواهد والشَّاهِدات

الشَّهاب (شعلة من نار ساطعة - ما يرى

الشُّهُوب والشَّهَبان

كأنه كوكب انقض)

الشيوخ والأشياخ والمشيخة الشيخ

الشيعة

الشييع والأشياع

ص

الصَّبِيح

الصُّباح

الصَّبي

الصُّبيان والصُّبيان

الصَّبيَّة

الصُّبايا

الصحيح

الصِّحاح والأصِحَّة

المفرد

الجمع

الأَصْحَابُ. وَالصَّحْبُ وَالصِّحَابَةُ الصَّاحِبُ

الصَّوَاخِبُ الصَّاحِبَةُ

الصَّحَارَى وَالصَّحَارَى الصَّحْرَاءُ

المَصَافِّ المَصْفٌ

الصَّعَالِيكُ (اللُّصُوصُ) الصُّغْلُوكُ (الفَقِيرُ الضَّعِيفُ)

الضُّوَابِطُ الضَّابِطَةُ

الضُّبَّاطُ الضَّابِطُ

الضُّعَافُ وَالضُّعْفَاءُ الضَّعِيفُ

الضُّعَافُ الضَّعِيفُ

الضُّيَاعُ وَالضُّيْعُ الضَّيْعَةُ

ط

الطَّوَابِعُ الطَّابِعُ

الطَّبَائِعُ الطَّبِيعَةُ

الطَّرَافُ الطَّرَفُ

الطَّرْفُ الطَّرْفَةُ

المفرد

الجمع

الطريقة

الطرائف

الطريق

الطُرُق

الطريقة

الطرائق

الطارقة

الطوارق

الطعم

الطُعوم

المطعم

المطاعم

الطالبة والطالب والطالب (التلميذ)

الطلل

الاطلال

الظبي والظبية

الظباء والظبيات

الظل

الظلال والأظلال

الظهر

الأظهر والظهور والظهران

ح

العبد

العبيد والعبيد

العابد

العباد والعبيدة

العجبة

العجائب

الجمع	المفرد
الأعجاب	العَجَب
الأعاجيب	الأعْجُوبَة
العرائس	العروس
الأعلام	العَلَم
العلوم	العِلْم
العوالم	العالم
العلماء	العالم
العمُد والأعمدة والعمد	العمود
العمد والعمد	العماد
العيّدان والأعواد	العود
العوائد	العائدة (المنفعة)
الأعياد	العيد
العيّون والأعيّن	العين
العين	الآعين (الذي عظم سواد عينه) والعيناء
العصاة	العاصي

المفرد	الجمع
خ	
الغُرَّة	الغُرَر
الغُرَاب	الغُرَبَانِ وَالْأَغْرِبَةُ
الغَزَال	الغَزْلَانِ
ف	
الْفَتَى	الْفِتْيَةُ وَالْفِتْيَانِ
الْفَرَسُ	الْأَفْرَاسُ وَالْفُرُوسُ
الْفَارِسُ	الْفُؤَارِسُ وَالْفُرْسَانُ
الْفَضْلُ	الْفَضُولُ
الْفَاصِلَةُ	الْفَوَاصِلُ
الْفَضْلُ	الْفَضُولُ
فَضْلَةٌ	الْفِضَالُ وَالْفَضَالَتُ
الْفَضِيلَةُ	الْفَضَائِلُ
الْفَاضِلُ	الْفُضَّلَاءُ
الْأَفْضَلُ	الْأَفْضَالُ
الْفُضْلَى	الْفُضْلَيَاتُ وَالْفُضُلُ

الجمع	المفرد
الْفِعَالُ والْأَفْعَالُ	الْفِعْلُ
الْفَعْلَةُ	الْفَاعِلُ
الْفَوَاعِلُ	الْفَاعِلَةُ
الْأَفْوَاهُ وَالْأَفْهَامُ	الْفَمُ
الْفُنُونُ وَالْأَفْنَانُ	الْفَنُّ
الْأَفَانِينُ (جمع الجمع)	الْأَفْنَانُ
الْقُبُبُ وَالْقُبَابُ	الْقُبَّةُ
الْأَقْدَارُ	الْقَدْرُ وَالْقَدَرُ
الْقُدُورُ	الْقَدْرُ (إناء يطبخ فيه)
الْقُدُومُ وَالْقُدَامُ	الْقَادِمُ
الْقَوَارِبُ	الْقَارِبَةُ (السفينة الصغيرة)
الْأَقْرِبَاءُ	الْقَرِيبُ
الْقُرُودُ وَالْأَفْرَادُ	الْقِرْدُ
الْقِرْدُ	الْقِرْدَةُ
الْقُرُونُ	الْقَرْنُ

المفرد

الجمع

الْقِرْنُ (الكُفْرُ)

الْأَقْرَانُ

الْقَرِينَةُ

الْقَرَائِنُ

الْقَاعِدُ

الْقُعُودُ

الْقَرَيْنِ

الْقُرُنَاءُ

الْقَاعِدَةُ

الْقَوَاعِدُ

الْكَبِيرُ

الْكُبَرَاءُ وَالْكِبَارُ

الْكَبِيرَةُ

الْكِبَائِرُ

الْكُبْرَى

الْكُبَرَى

الْكَرِيمُ

الْكِرَامُ وَالْكُرَمَاءُ

الْكَرِيمَةُ

الْكِرَامُ

الْكُفُوُ

الْاِكْفَاءُ

الْكَافِي

الْكُفَاةُ

الْكَهْلُ

الْكُهُولُ

الْكَاهِلُ (اعلى الظهر مما يلي الصنق)

الْكُوَاهِلُ

الجمع	المفرد
	ل
اللواحق	اللاحقة
الأسُن والاسِنَّة	اللسان
اللطائف	اللطيفة
الأنطاف	الأنطف
الأنغاز	الأنغز
المَلَامِح	اللمحة (من غير لفظها)
اللوام واللوم	اللائم
اللوائيم	اللائمة
الأنلوية	الأنلواء
الأنلبالي	الأنليل
	م
المرضى	المريض
الأمراض	المرَض
المعد والمعد	المعدة والمعدة
المنايا	المنية (الموت)

المفرد

الجمع

الْمُنْيَةُ وَالْمُنْيَةُ (مَا يُتَمَنَّى)

الْمُنَى وَالْمُنَى

الْأُمْنِيَّةُ (البُغْيَةُ)

الْأُمَانِيَّ

الْمَاشِي

الْمُشَاةُ

الْمَاشِيَّةُ

الْمَوَاشِي

الْمُهْجَةُ (دم القلب - الروح)

الْمُهَج

الْمَاهِر

الْمَهَرَةُ

الْمِهْنَةُ (الشُّغْلُ - الحِذْقُ فِي الْعَمَلِ)

الْمِهَن

الْمَاءُ (أَصْلُهُ مَوَّةٌ)

الْمِيَاهُ وَالْأَمْوَاهُ

ن

النَّجِيبُ

النُّجَبَاءُ وَالْأَنْجَابُ

النَّجِيبَةُ

النَّجَائِبُ

النَّاجِذُ (أَقْصَى الْأَضْرَاسِ)

النَّوَاجِذُ

النَّدِيمُ

النَّدَمَاءُ وَالنَّدَمَانُ

النَّدَى (الْمَطَرُ - الْكَلَأُ)

الْأَنْدِيَّةُ وَالْأَنْدَاءُ

النَّادِي (مَجْلِسُ الْقَوْمِ)

الْأَنْدِيَّةُ وَالنَّوَادِي

النَّذِيرُ

النَّذِيرُ

المفرد	الجمع
النزيل	النُزلاء
جمع المرأة من غير لفظها	النِّسوة والنِّساء والنِّسوان
الناصح	النُّصحاء
النصيحة	النِّصائح
النُّصراني	النصارى
الناصر	الأنصار
النقيصة	النقائص
الناقصة	النواقص
الناحي (صاحب علم النجوم)	النُّحاة
الناهي	النُّهاة
النار	النيران
النور	الأنوار
النُّور (الزهر)	الأنوار
الناقة	النُّوق والأنواق والأنوُق
النائم	النِّيام والنُّوم والنُّوام

المفرد

الجمع

الحاجِس (ما وَقَعَ في قلبك)

الهُواجِس

الهادِي

الهُدَاة

الحِلَال

الْأَهْلَّة

الْهَالِك

الْهَلَكِي

الْهَامَّة (رَأْس كُلِّ شَيْءٍ)

الْهَامُ وَالْهَامَات

الْهَامَّة (مَا كَانَ لَهُ سَمٌّ كَالْحَبَّة)

الْهُوَامُ

الْهُيَام (السَّيِّدُ الشَّجَاعُ السَّخِيّ)

الْهِيَام

الْهِمَّة

الْهِمَمُ

الْمُهْم (الْأَمْرُ الشَّدِيدُ)

الْمَهَامُ

الْهُوَاء

الْأَهْوِيَّة

الْمَوْثِقُ وَالْمِيثَاقُ

الْمَوَاتِقُ وَالْمَوَاتِيقُ

الْوَجْه

الْوُجُوهُ وَالْأَوْجُهُ وَالْأَجُوه

الْوَجِيه

الْوُجُهَاء

الْوَادِي

الْأَوْدِيَّة

الْوَرِيد

الْأَوْرِدَة

الجمع	المفرد
الوُشاة	الواشي (النَّمَام)
المَوَاضِع	المَوْضِع
المواضيع	الموضوع
المواعِد	المَوْعِد
المَوَاعِيد	الميعاد
الأَوْعِيَّة	الوِعاء
اليتامى والأيتام	اليتيم
الأَيْدِي	اليَد
الأَيَادِي (النَّعَم)	الأَيْدِي
أَلْمِيَّاسِير	الْمَيْسِرَة (خلاف المَيْمَنَة)
الْمِيَّاسِير	الْمَيْسُور (خلاف المَعْسُور)
الْمِيَّامَن	الْمَيْمَنَة (الْبِرْكَة)
الْمِيَّامِين	الْمَيْمُون
أَلْبَوَاقِيَّت	أَلْبَاقِرَات
أَلْبَقَاط	أَلْبَقَاطَات
أَلْبَتَان	أَلْبَتَان (أَلْبَرَكَة)
أَلْبَتَانِ وَأَلْبَتَان	أَلْبَتَان (أَلْقَتَم)

١٦ = التصغير

المُصَغَّرُ هو الاسمُ الَّذِي يُضَمُّ أَوَّلُهُ وَيُفْتَحُ ثَانِيَهُ وَيُزَادُ قَبْلَ ثَالِثِهِ يَاءٌ سَاكِنَةٌ لِيَدُلَّ عَلَى التَّخْفِيفِ أَوْ التَّحْقِيرِ^١ . فيُقالُ في تصغيرِ عَبْدِ عُبَيْدٍ وفي تصغيرِ حَسَنِ حُسَيْنٍ ، هذا إذا كان الاسمُ على ثلاثة أحرفٍ واما إذا كان على أربعة أحرفٍ فصاعداً فيُكْسَرُ ما بعدَ ياءِ التصغيرِ أيضاً نحو : جُعَيْفِرٌ وَدُرَيْهِمٌ وَاسْتُثْنِيَ مِنْ هَذِهِ الْقَاعِدَةِ الْجَمْعُ عَلَى وَزْنِ أَفْعَالٍ وَالْأَسْمَاءُ الْمُخْتَوِمَةُ بِتَاءِ التَّأْنِيثِ وَبِالْفَتْحِ الْمُقْصُورَةِ وَالْمَمْدُودَةِ وَبِالْأَلِفِ وَالنُّونِ الزَّائِدَتَيْنِ فَإِنَّ ما بعدَ الياءِ فِيهَا لَا يُكْسَرُ بَلْ يَبْقَى بِحَالِهِ فيُقالُ في تصغيرِ اِفْرَاسٍ وَشَجَرَةٍ وَسَلْمَى وَحَمْرَاءٍ وَعَطِشَانٍ أَفِيرَاسٍ وَشُجَيْرَةٍ وَسَلِيمَى وَحُمَيْرَاءٍ وَعُطَيْشَانٍ .

أحكام المصغر :

- ١ - المؤنث المعنوي الثلاثي إذا صغر تظهر تاء التأنيث فيه نحو : شُمَيْسَةٌ وَأَذْيَنَةٌ تصغيرِ شمسٍ وَأُذُنٌ بخلافِ الرباعي فلا يظهر فيه التاء نحو : عُقَيْرٌ ب تصغيرِ عَقْرَبٍ .

١ - وقد يراد من التصغير التلطف والشفقة نحو : أَخِيَّ وَبُنَيَّ .

٢ - المدة الواقعة بعد كسرة التصغير تنقلب ياء نحو: عَصِيفِر

وَمُقَيِّثِيح تصغير عصفور ومفتاح .

٣ - حرف العلة المقلوب قبل ياء التصغير يُرَدُّ إلى أصله في التصغير

نحو: بُوَيْبَ وَنَيْبَ تصغير باب وناب وُمُوَيِّزِينَ وَمُيَيْقِظَ تصغير ميزان وُمُوقِظَ وَشَدَّ عُمَيْدَ تصغير عِيدَ لأن يائه مقلوبة عن الواو .

وان كانت المدة الفا مجهولة الاصل قُلِبَتْ أيضاً واواً نحو: عُوَيْجَ

تصغير عاج .

٤ - الالف الزائدة قبل ياء التصغير تنقلب واواً عند التصغير

نحو: ضُؤَيِّرِبَ تصغير ضارب و شُؤَيِّعِرَ تصغير شاعر .

٥ - الأسماء المحذوف منه إن بقي على حرفين يُرَدُّ محذوفه في التصغير

وجوباً فيقال في تصغير أب وأخ ودم أبي وأخي ودمي وإن كان قد عُوِضَ

عن المحذوف همزة وصل تحذف الهمزة في التصغير ويُرَدُّ المحذوف نحو:

بُنَيٌّ وَسُمَيٌّ في تصغير ابن واسم وإن كان العوض ثاء التانيث يُرَدُّ المحذوف

ولا يُحذف العوض فيقال في تصغير زينة وعدة وزينة ووعيدة وإن بقي

الاسم المحذوف منه على أكثر من حرفين فلا يجب ردُّ المحذوف ههنا

نحو: مَيَّتَ وَنَاسَ فيجوز أن يقال في تصغيرهما مَيِّتٌ وَنَوَيْسٌ من غير

ردِّ المحذوف وإن شئت قلت مَيِّتٌ وَأَنْيَسٌ برَدِّ المحذوف .

٦- ان كان بعد ياء التصغير الف أو واو قُلبَت كل واحدة منهما ياء وتُدغم ياء التصغير فيها نحو: عُرْيَة و عُصِيَّة و رُسَيْلَة في تصغير عصي وعروة ورسالة .

٧- جمع الكثرة إذا أريد تصغيره يُرَدُّ إلى واحدة فيُصَغَّر ثم يجمع جمع السلامة مذكرا إن كان لمذكر عاقل أو مؤنثا إن كان لمؤنث أو لمذكر لا يعقل فتقول في تصغير غُلَّان وشعراء وجوار و دراهم غُلَيْمُون وشُويْعَرُون و جُوَيْرِيَّات و ذُرَيْهَمَات . رُدَّ الْغُلَّانُ إِلَى مَفْرَدِهِ أَيْ إِلَى غَلَام فَصَغَّرَ فَصَارَ غُلَيْمٌ ثُمَّ جُمِعَ الْغُلَيْمُ بِالْوَاوِ وَالنُّونِ فَصَارَ غُلَيْمُونَ وَهَكَذَا الْبَوَاقِي .

٨- تصغير الخماسي ضعيف نادر وإذا أريد تصغيره يُحذف الحرف الخامس فيقال في تصغير سفر جل سَفِيرَج وقد يحذف حرف الرابع فيقال في تصغير فرزدق فُرَيْرِزِق .

٩- إذا أريد تصغير المركب يُصَغَّرُ الجزء الأول ويترك الجزء الثاني بحالهِ فيقال في تصغير عبد الله ومعدي كرب وخمسة عشر عبید الله ومعیدی كرب وخمسة عشر .

١٠- إذا أريد تصغير المثني والجمع السالم وجمع القلة ، يُصَغَّرُ كل واحد منها على لفظه فيقال في تصغير مُسْلِمَانِ و مُسْلِمُونَ و مُسْلِمَاتِ

مُسَيِّلِمَانِ وَمُسَيِّلِمُونَ وَكذلك تقول في جمع أَظْفَارٍ وَأَرْغِفَةٍ
أُظْفِيرُ وَأَرْيِفَةً .

تَهْرِين

١- عَيِّن المصغر من هذه الكلمات :

جمل، شمع، كوكب، خبز، عالم، خضراء، عين، حمراء، مصباح،
زنبور، ميقات، دار، زاد، شاهد، يد، كتاب، بحر، زيد، ماء، ورقة،
خادم .

٢- رُدَّ هذه الكلمات الى أصلها قبل التصغير :

دُويبة رُقِيَّة كَثِيرٌ عُوِيْلِمُ وَرَيْقَةٌ حُوِيْطِبُ
سُلَيْمِي شُرَيْقُ زُهَيْرُ أَرَيْنِبُ نُويْرَةُ بُوَيْبُ مُوَيْلِحُ
بُحَيْرَةُ زُبَيْدَةُ قُصَى .

١٧- الاعلال والابدال

ثام - يدعُو - يَبِيعُ - اسْتَقَامَ - يَبْعِدُ - قِي - قُلُ -
رَمَى - يَقُومُ - يَنَامُ - قُلْتُ - قِيلَ - مَقِيمٌ -
مُرَادٌ - ارادةٌ - اسْتِدَارَةٌ - اتَّحَدَ - اصْطَبَرَ -
ادْخَرَ - ازدواجٌ .

التَّغْيِيرُ الْحَادِثُ فِي حَرْفِ الْعِلَّةِ لِمُغْرَضِ التَّخْفِيفِ يُسَمَّى 'إِعْلَالًا'
وَهُوَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ بِالْقَلْبِ كَمَا فِي قَالَ وَرَمَى أَصْلُهُمَا قَوْلَ وَرَمَى انْقَلَبَتْ
الْوَاوُ وَالْيَاءُ الْفَا أَوْ بِالْحَذْفِ كَمَا فِي قُلْتُ وَبِعْتُ أَصْلُهُمَا قَوْلْتُ وَبِيعْتُ
أَوْ بِالِاسْتِكَانِ كَمَا فِي يَقُولُ وَيَرْمِي أَصْلُهُمَا يَقُولُ وَيَرْمِي كَيْنَ صُرٌّ وَيَجْلِسُ
جُذِفَتْ ضِمَّةُ الْوَاوِ وَالْيَاءِ لِلتَّخْفِيفِ .

والاعلال إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي فَاءِ الْفِعْلِ وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي الْعَيْنِ وَإِمَّا
أَنْ يَكُونَ فِي اللَّامِ .

الأول - الأفعال في المعتل الفاء

وهذه أهم قواعدها

- ١- تُقَلَّبُ الواوُ ياءً إذا سُكِنَتْ وانكسرت ما قبلها نحو: ميزان وميقات أصلهما مِوزَان ومِوَقَات لانهما من الوزن والوقت .
- ٢- تُقَلَّبُ الياءُ واواً إذا سُكِنَتْ وانضمَّ ما قبلها نحو: مُوقِظ ومُوسِر أصلهما مُيَقِظ ومُيسِر لانهما مشتقان من اليقظة واليسر .
- ٣- تُقَلَّبُ الواوُ همزةً لزوماً إذا اجتمع واوان متحركتان في أول الكلمة نحو: أوأصل جمع وأصل وأصل كعوالم وأوَيَصِل مصغره وأصله ووَيَصِل كعوَيْلِم . وأما إذا كانت الثانية ساكنة لم يلزم تبديل الأولى بالهمزة كما في وُورِي مجهول و اَرِي و وُوزِن مجهول و اَزَن .
- ٤- تُقَلَّبُ الواوُ والياءُ تاءً في باب الافتعال نحو: اِتَّعَدُوْا اِتَّسَرَّاهُمَا اِوْتُعَدُوْا اِيتَّسَرَّ مِنْ وَعَد وِيسَر .

٥- يحذف الواو اذا وقعت بين حرف المضارع المفتوح والعين المكسورة نحو: يَعِدُّ وَيَزِرُّ أصلهما يُوْعِدُّ وَيُوْزِرُّ واما إذا كان ما بعد الواو مفتوحاً فلا تحذف نحو: يُوَجِّلُ وفي نحو: يَضَعُ وَيَسَعُ حملت فتحهما على العروض وقيل إن الأصل في عينها الكسرة .

٦- تحذف الواو من المصادر إذا كان على وزن فِعْلَةٍ بكسر الفاء

نحو: عِدَّةٌ وَصِلَةٌ وَثِقَةٌ وَإِثْبَاتٌ الْوَائِي فِي نَحْوِ: وَجْهَةٌ قَلِيلٌ .

٧- قد تقلب الواو تاء أو همزة في أوَّل بعض الكلمات سماعاً نحو:

تَقْوَى وَتُرَاثٌ . مِنْ وَقَى وَوَرِثَ . وَ أَجْوُهُ وَإِرْثٌ ، أَصْلُهُمَا : وَجُوهٌ وَ
وَرِثٌ .

تمرين

ما هو أَعْلَالُ الكلمات الآتية وكيف كانت بِنْيَتُهَا قَبْلَ الْأَعْلَالِ ؟

إِبْجَازٌ ، مِيعَادٌ ، مِثْقَالٌ ، إِبْرَادٌ ، إِنْصَالٌ ، مَوْقِنٌ ، مُتَّحِدٌ ، يَلْدٌ ، يَرْدٌ ،

اتِّفَاقٌ ، إِيْجَابٌ ، يَلْجٌ ، يَتَّقِي ، مِيلَادٌ ، مِيرَاثٌ ، إِيرَاثٌ ، إِيْعَادٌ ، يَتَّقِي ،

إِنْصَالٌ .

الثاني - الأهلal في المعتل العين

وهذه أهم قواعده

١- تُقْلَبُ الواوُ والياءُ ألفاً إذا كانتا متحركتين مفتوحاً ما قبلهما أو في حكم المفتوح^١ نحو : قام و باع أصلهما قَوْمٌ و بَيْعٌ و بابٌ و نابٌ أصلهما بَوْبٌ و نَيْبٌ .

وفي نحو : أقام و أباع و استقام و استبان و الإقامة و يخاف و ينام و مقام و مقام بضم الميم و فتحها و ان لم يكن ما قبل الواو والياء فيها مفتوحاً إلا أنه في حكم الفتح و لهذا قلبتا ألفاً و نحو : أَخِيلٌ^٢ و أَغِيمٌ^٣ شاذ .

و استثنى من هذه القاعدة سَوْدٌ و عَوْرٌ و المزيادات منهما نحو : أَعْوَرٌ و أَسْوَدٌ و أَسْتَعْوَرٌ و باب إِزْدَوْجٌ و اجْتَوَرٌ وكذلك المصادر على وزن فَعْلان بفتح العين كَحَيَوَانٌ و جَوَلَانٌ و نَوَسَانٌ فمع وجود سبب الأهلal فيها بى حرف العلة بحالها ولم يعمل لعلة ما .

١- بان يكون أصله مفتوحاً و قابلاً لنقل حركة الواو أو الياء اليه كما في أقام و ابان و استقام و استبان و مقام بخلاف قاوم و قوّم و تقوّم و تقاوّم و باين و بين و تبين و تباين .

٢- أَخِيلَتِ السماءُ : تهيّأت - أخيل المكان بالنبات : ازدان

٣- أَغِيمَ القومُ : اصابهم : غيمٌ (سحابٌ) .

٢- تُقَلَّبُ الواو والياء همزة إذا وقعتا بعد الف الفاعل نحو : فائز ومائل أصلهما فاوز ومايل وكذلك إذا وقعتا بعد الف صيغة منتهى الجموع على وزن فواعل او فعائل وماشابههما بشرط أن يكون قبل الالف أيضاً واواً اوياء نحو : دوائر وأوائل وخيائر (جمع خير) وأما إذا لم يكن قبلها واواً اوياء لا تُقَلَّبَان همزة نحو : معاش ومساوى جمع معيشة وسوء ومصائب بقلب الياء همزة على خلاف القياس .

وإن كانت بعد الالف واو اوياء زائدتان قَلِبَتَا أيضاً همزة نحو : صحائف وعجائز ورسائل .

٣- تُقَلَّبُ الياء واواً في فُعلٍ بضم الفاء إذا كانت اسماء نحو : طوبى مؤنث الاطيب وهو من الصفات الجارية مجرى الاسماء لانه لا يكون وصفاً إلا إذا استعمل بالالف واللام . وأما اذا كانت صفة فلا تقلب ولكن تُكْسَرُ ما قبلها نحو : ضَمِيْزَى ' أصله ضَمِيْزَى بالضم على وزن فُعلٍ انقلبت ضمة ما قبل الياء كسرة لمناسبة الياء . وكذلك في فُعلٍ بضم الفاء جمع أفعال وفعلاء لانقلب الياء واواً بِلِ تَكْسَرُ ما قبلها كما في بَيْض و عَيْن جمع أبيض وأعين وبَيْضَاء وعَيْنَاء أصلهما بَيْض وعَيْن بضم الفاء مثل أحمر وحُمُر وأصمَّ وعُمم .

٤- تُقْلَبُ الواو المكسور ما قبلها ياءاً في ثلاثة مواضع.

الاول - في المصادر نحو: قيام وعياذ أصلهما قوام وعواذ .

الثاني - في الجموع التي أُعِلَّ مفرداتها نحو: ديار جمع دار وأصله

دِوَار ورياح جمع ريح أصله رِواح وديم كقِطَع جمع دِيْمَة كقِطْعَة وأصله

دِوَم . فَلِجَرَيَان الاعلال في مفرداتها أُعِلَّتْ جموعها أيضاً لأن أصل الدار

والريح والديْمَة دَوْر وروح و دِوْمَة أُعِلَّت كلها بمقتضى القياس .

الثالث - في الجموع التي سكنت عينها في مفرداتها نحو: حياض

جمع حَوْض ورياض جمع روضة وثياب جمع ثوب .

٥- تُقْلَبُ الواو ياء إذا اجتمعتا في كلمة واحدة وكانت الاولى

ساكنة والثانية متحركة وتدغم الياء الاولى في الثانية ويكسر ما قبلها

إن كان مضموماً ولا فرق بين أن تكون الواو أصلية أو زائدة وكذلك

الياء كما يظهر من هذه الامثلة: سَيِّدٌ وجَيِّدٌ أصلهما سَيُّودٌ وجَيُّودٌ وأيام

ولَيَّان أصلهما أَيَّامٌ ولَوَيَّان (من لَوَى يَلْوِي) وَطَيٌّ أصله طَوَى ومَرْمِيٌّ

ومَقْضِيٌّ أصلهما مَرْمُوى وَمَقْضُوى أُبْدِلَتْ ضمة الميم والضاد بعد

الاعلال والادغام كسرة .

٦- تُسَكِّنُ الواو والياء في المضارع وفي «مفعول» و«مَفْعَلٌ» و«مَفْعَلٌ»

وينقل حركتهما إلى ما قبلهما نحو: يَقُومُ أصله يَقُومُ كينصُرُ وَيَبِيعُ

أصله يَبِيعُ كيجلس و مَبِيع و مَقُول أصلهما مَبِيعٌ و مَقُولٌ نقلت حركة الياء والواو إلى ما قبلهما وبعد النقل اجتمعت ساكنتان هما الياء والواو في الأولى والواو ان في الثانية فحذفت إحداهما و مَعُول و مَبِيت أصلهما مَعُول بضم الواو و مَبِيت بكسر الياء و شذ مشيب من شاب يشوب ومهوب من هاب يهيب والقياس مشوب كمقول ومهيب كمبيع .

٧- تُحذف الواو والياء في الماضي إذا سكن ما بعدهما نحو: قُلْتُ و بَعْتُ و أَقَمْتُ و أَخَوَاتُهَا أَصْلُهَا قَوُلْتُ و بَيَّعْتُ و أَقَوُمْتُ . ثم إن كان المحذوف في الثلاثي ياء نحو: بَيَّعْتُ أو واواً مكسورة نحو: خِفْتُ أصله خَوِفْتُ كعلمت يُكسر ما قبله ويضم فيأعداهما نحو: قُمْتُ و طُلْتُ وكذلك تُحذفان في المفرد المذكور من الأمر الحاضر نحو: قُمْ و بَسْ و خَفْ و أَقِمْ وفي المضارع والأمر المتصلين بنون الإناث نحو: يَقُمْنَ و يَبِيعْنَ و يَسْتَقِمْنَ . و قُمْنَ و بِيعْنَ .

التهريين والقراءة

١- أذكر قاعدة الاعلال في الكلمات التالية وعين أصلها قبل

الاعلال .

دار، استقام، أجاب، مفاد، مان، مستزاد، نمت، يخاف، جوائز،

جائزة، ميّت، زائد، دائر، غيد، مياه، زياد، مقول، هيّن، يجول،

يزيد، مزيد، مزود، مشوى، مرضى، صيام.

استفاد، يُقيم، اختار، مُرتاب، يعتاد، استجازة، مقيم، مقام،
عياذ، رياح، مرتاح، ارتياح، يستدير، أدار، يُدير، مدير، إدارة، ارادة،
مدير، مراد، دوائر، روائح، رائحة، مصاب، مصيب، اصابة.
٢- إستمخرج من الجُمْل التالفة الافعال التي اعتلت عينها وبين

كيفية الاعلال :

يُقال: إنَّ ملوك العجم كانت إذا احتاجت إلى أن تختار من رعيّتها
مَنْ تجعله رسولاَ تمتحنه أولاً بأن ترجمه إلى بعض خاصّتها ثمّ تُقدّم
عيناً على الرسول يحضّر ما يؤدّيه من الرسالة ويكتبُ كلامه، فاذا رجع
الرسول بالرسالة جاء العين بما كتب من الفاظه و أجوبته فقابل بها
المملك الفاظ ذلك الرسول فإن اتفقت معانيها عرفت بها الملكُ صحّة
عقله وصدق لهجته ثمّ جعله رسولاَ إلى عدوّه وجعل عليه عيناً يحفظُ
الفاظه ويكتبه ثمّ يرفعها إلى الملك فإن اتفق كلام الرسول وكلام عين
الملك وعلم أن رسوله قد صدقه عن عدوّه ولم يزد عليه جعله رسولاَ إلى
ملوك الأمم ووثق به ثم بعد ذلك يُقيم خبره مقام الحجّة ويصدق قوله.

(المحاسن والمساوى)

الثالث - الأفعال في المعتل اللام

وهذه أهم قواعده

١- تُقْلَبُ الواو والياء ألفاً إذا تحرّكتا و انفتح ما قبلهما :

لم يكن بعدهما ما يوجب فتح ما قبله نحو : دعا ورمى و يحيا و يقوى
أصلهما دَعَوَ و رَمَى و يَحْيَى و يَقْوَى كي علم واما إن كان بعدهما ما يوجب
فتح ما قبله كالالف فلا تُقْلَبَان نحو : غزوا و رميا و رَحِيان و عَصَوَان .

٢- تقلب الواو ياء إذا وقعت ثالثة بشرط أن يكون ما قبلها مكسورا
أو أربعة فصاعداً بشرط أن لا يكون ما قبلها مضموماً نحو : دُعِيَ و رُضِيَ
بصيغة المجهول أصلهما دُعِيَ و رُضِيَ ونحو : «الغازي» و أَغْزَيْتَ و يُغْزِيان
بصيغة المجهول أصلها «الغازو» و أَغْزَوْتَ و يُغْزَوَان .

٣- تقلب الواو ياء في التفاعل و التفعّل نحو : تداعى و تَرَجَّى
أصلهما تَدَاعَوْا و تَرَجَّوْا انقلبَت الضمة كسرة ثم أبدلت الواو ياءً . وإن
كانتا من الناقص اليائى انقلبَت الضمة كسرة نحو : تَرَامَى و تَمَنَّى أصلهما
تَرَامَيَّ و تَمَنَّيَّ .

٤- تقلب الواو والياء همزة إذا وقعتا طرفاً بعد ألف زائدة نحو :

كسَاء و ردَاء أصلهما كساو و رداى .

٥- تُقْلَبُ الواو ياءً في فُعْلَى بالضم إذا كان اسماً كالدينيا والعليا أصلها دُنُوْى وعُلُوْى وشذ نحو: القُصُوْى بدون الاعلال واستعمل القصيا أيضاً على القياس وإذا كان صفة فلا يُعَلَّ نحو: غُزُوْى مؤنث الاغزى.

٦- تُسَكَّنُ الواو والياء في المضارع من الناقص الواوى واليائى نحو: يَغْزُوْ وَيَرْمِىْ أصلهما يَغْزُوْ وَيَرْمِىْ كينصر ويجلس وكذا في اسم الفاعل في حالتي الرفع والجر نحو: جائئى الغازى والراى ومررت بالغازى والراى كلاهما بالاسكان.

٧- حُذِفَتِ الواو والياء من آخر بعض الاسماء على خلاف القياس وهي يَدُوْ دم واسم وابن وأخ وأخت أصلها يَدِى ودمو وسمو وبنو وأخو. ويظهر المحذوف في النسبة وجمع المكسر على حسب القاعدة المشهورة: «التصغير والتكسير يَرُدُّانِ الاشياء إلى أصولها» فَيُجْمَعُ اليَدُ على أَيْدِى أصله أَيْدِى كَأَرْجُلٍ جمع رِجْلٍ انقلبت ضمة ما قبل الياء كسرة بمناسبة الياء ويقال في النسبة إلى دم دموى وإلى أخ أخوى ويجمع الاسم والابن على أسماء وأبناء أصلهما اسماء وأبناؤ انقلبت الواو الواقعة بعد الالف الزائدة همزة.

١٨ - الإبدال

قد يُعَبَّرُ عن الاعلال بالإبدال و الإبدال عبارة عن جعل حرف مكان آخر وهو أعمُّ من وجه من الاعلال لأنَّه مختص بالتغيرات الحادثة في حروف العلة و الإبدال شامل لها ولغيرها وكذلك الاعلال قد يُوجَد ولا يُبَدَّل كما في الاعلال بالحذف أو الاسكان . و الإبدال في غير المواضع التي ذكرناها أما إن يكون سماعياً نحو : زَقَر في سَقَر و هَرَّاق في اَرَّاق . و اسادة في وسادة وإشاح في وشاح . واما إن يكون قياسياً و أكثر مجي هذا النوع يكون في باب الافتعال و باب التفاعل و باب التفعُّل و نذكر هنا أشهر مواضع الإبدال :

١- إذا وقعت تاء افتعل بعد صَاد أو ضَاد أو طَاء أو ظاء تُبَدَّلُ طاء نحو : اضطرب و اضطرب و اطرَّد و اظطم من الصبر و الضرب و الطرد و الظلم و يجوز في نحو : اظطم قلب التاء طاء أو الظاء طاء فيقال اظلم و اظلم .

٢- إذا وقعت تاء افتعل بعد دال أو ذال أو زاي تُبَدَّلُ دالا نحو : اذَّعى و اذدكر و ازدوج و يجوز في نحو : اذدكر قلب الذال دالا والذال ذالا فيقال اذكر و اذكر .

٣- قد تُبدل التاء من باب التفاعل والتفعل فاءاً وتُدغم الفاء في الفاء نحو: إِذَا رَكَ وَثَاقِلَ وَاسْمَعَ أَصْلَهَا تَدَارَكَ وَتَثَاقَلَ وَتَسْمَعُ قُلِبَتْ التاء دالا في الأولى و ثاءاً في الثانية و سينا في الثالثة و سُكِنَتْ الأولى حَتَّى تُدْغَمَ في الثانية ثم زيدت في أولها همزة وصل مكسورة .

٤- قُلِبَتْ همزة أَخَذَ في باب الافتعال ناءاً و أُدْغِمَتْ التاء في التاء فصارت اِتَّخَذَ . أمّا في أَمَرَ و أَمِنَ فيُقَالُ اِئْتَمَنَ و اِئْتَمَرَ على الاصل .

القرأة والتجريد

١- صُغَّ من المصادر التالية ، الماضي و المضارع واسمى الفاعل و المفعول و اذكر قاعدة اعلاؤها :
الخوف ، الثقة ، البيع ، الشكاية ، الايقان ، الاتحاد ، الاستفادة ،
الاضائة ، الفور ، الغيب ، الغزو ، الرمي ، التوارى ، التعالي ، الاتفاق ،
الاغارة ، الغي ، التفصي ، الاقتفاء .

٢- اِسْتَخْرِجْ من الجُمْلِ التالية الكلمات المعتلة و اذكر سبب

اعلاؤها :

أَفْلَحَ قَوْمٌ إِذَا دُعُوا وَ ثَبُّوا	لَا يَرْهَبُونَ الْأَخْطَارَانَ رَكِبُوا
تَسْبِقُ نَهْضَاتِهِمْ عَزَائِمُهُمْ	أَنْ تُسْتَشَارَ الْعَادَاتُ وَالْعُقُبُ

١- الْعُقُبُ وَالْعُقُبُ : العاقبة . ج : اعقاب .

سَارُونَ لَا يَسْأَلُونَ مَا حُبِسَ السِّفَجَرُ وَلَا كَيْفَ مَالَتِ الشُّهْبُ
وَحَابَ رَاضٍ بِالْعَجْزِ يَضْمِرُ الْأَوْزَارَ مُسْتَسْلِمًا وَيَخْتَسِبُ
إِنْ فَاتَهُ حَظُّ غَيْرِهِ فَلَهُ مِنْهُ اغْتِيَابٌ يَشْفِيهِ أَوْ عَجَبٌ
لَا تَسْتَرِيحُ الْعُلَى إِلَى سَكَنٍ إِلَّا شَبَابًا يُرِيحُهُ التَّعَبُ

(مہیار دیلمی)

۳۔ عَيْنِ الاعْلَالِ وَالْإِبْدَالِ فِي الْكَلِمَاتِ الثَّالِيَةِ :

تَدَاعَى - تَرَجَّى - سَوَاءٌ - تَجَلَّى - اَزْدَانٌ - اَتَّصَفَ - اَزْدَجَرَ -
تَشْفَى - تَرَاخَى - تَوَلَّى - تَبَرَّى - يَغْزُو - دُعِيَ - اَمَحَبَّتْ - المَاخَى -
اَتَّعَدَ - مَتَّحَدَ - مَتَّصَفَ - مَزْدَانٌ - اَسْتَدْعَى - اَدَّعَى - اِتَّحَادَ - اَزْدَوَاجَ -
اَصْطِلَاحَ - اَرْتَقَاءَ - اَزْدِيَانِ - اَتَّضَعَ - تَوَالَى - تَرَقَّى - اِثَّاَقَلْ - اِدَّخَرَ -
مُتَّخَذَ - مُزْدَجِرٌ - اِتَّعَادَ - مَتَّفَقَ .

١٩ = تخفيف الهمزة

الهمزة مِنْ أَثْقَلِ الحروف عند العرب لَانْ مَحْرَجَهَا أَتَمَّصِي الحلقِ
ولهذا مع أَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ حروفِ الْعِلَّةِ يُجْرَى فِيهَا الحذفُ وَالتبديلُ
لِأَنَّ يُخَفَّفَ أَدَاؤُهَا وَيَسْهَلَ النطقُ بِهَا . وَوَجْهٌ تَخْفِيفُهَا ثَلَاثَةٌ :

الاول - إِبْدَالُهَا بِحُرُوفِ الْعِلَّةِ وَهِيَ أَخْفُ الحروف لانها اشبه
بالحركات من الحروف نحو: آمَنَ وَ أَوْقَى وَ إِيْمَانٌ أَصْلُهَا أَمٌّ مِنْ وَ أَعْنَى
وَ إِيْمَانٌ .

الثاني - حَذْفُهَا نَحْوُ: يُكْرِمُ وَيَرَى أَصْلُهَا يُكْرِمُ وَيَرَأَى .

الثالث - أَدَاؤُهَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ مُجَانِسِ حَرَكَتِهَا أَوْ حَرَكَةٍ مَا قَبْلَهَا كَمَا
تَقُولُ سُئِلَ بَيْنَ الْهَمْزَةِ وَ الْيَاءِ الَّتِي مُجَانِسَةٌ لِكَسْرَةِ الْهَمْزَةِ أَوْ سُؤِلَ بَيْنَ
الْهَمْزَةِ وَ الْوَاوِ الَّتِي مُجَانِسَةٌ لِضَمِّهِ مَا قَبْلَهَا .

وَ التَّخْفِيفُ فِي الْهَمْزَةِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ لَازِمًا وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ جَائِزًا
وَنَحْنُ نَذْكُرُ أَهَمَّ مَوَارِدِهَا :

الاول - مَوَارِدُ اللَّزِمِ - إِذَا اجْتَمَعَتْ هَمْزَتَانِ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَانَتِ
الثَّانِيَّةُ سَاكِنَةً وَجِبَ قَلْبُهَا حَرْفًا مِنْ جَنْسِ حَرَكَةِ هَمْزَةِ الْأُولَى فَإِنْ كَانَتِ
الْأُولَى مُفْتُوحَةً قَلْبُ الثَّانِيَةِ الْفَا نَحْوُ: آدَمَ وَ آمَنَ أَصْلُهَا آدَمُ كَا حَمَرُ

وَأَمَّنَ كَأَكْرَمَ وإن كانت الاولى مضمومة قُلبت الثانية وَاوَا نحو :
 أُؤَذِي وَأُوتِي أَصْلُهُمَا أُعْذِي وَأُعْتِي كَأَكْرَمَ وإن كانت مكسورة قلبت
 الثانية ياء نحو : إِيْمَانٌ وإِيْثَارٌ أَصْلُهُمَا إِيْثَانٌ وإِيْثَارٌ مِنَ الْأَمْنِ وَالْأَثَرِ .
 والتزموا حذف الهمزة في كُلِّ وَخُذْ أَصْلُهُمَا أَوْ كُلِّ وَأَوْخُذْ كَأَنَّهُ صُرِحَتْ
 الهمزة على خلاف القياس لكثرة الاستعمال و في الامر من أَمَرَ يجوز
 الوجهان :

الحذف فيقال «مُرْ» والتخفيف على حسب القاعدة فيقال «أَمَرَ»
 وإذا اتصل بما قبلها فالافصح ان يقال «وَأَمُرْ» ويجوز أن يقال «وَمُرْ»
 وفي الامر من سَأَلَ يجوز الوجهان : حذف الهمزة وهو الاكثر فيقال «سَلْ»
 وإبقائها على الاصل فيقال «إِسْأَلْ» وكذلك التزم الحذف في مضارع
 رَأَى وفي ماضيه ومضارعه من باب الافعال لكثرة الاستعمال فيقال يَرَى
 وَأَصْلُهُ يَرُأَى مِثْلُ يَرْضَى وَأَرَى ، أَصْلُهُ أَرَأَى مِثْلُ أَرْضَى وَيُرَى ، أَصْلُهُ
 يُرَى مِثْلُ يُرَضَى نقلت حركة الهمزة إلى ما قبلها وحذفت الهمزة .

الثاني - موارد الجواز : إن كانت الهمزة ساكنة وما قبلها متحرك غير
 الهمزة تبدل الساكنة جوازا بحرف محانس لحركة ما قبلها سواء كانت
 هي وما قبلها في كلمة واحدة نحو : كَأَسْ وَذَيْبٌ وَمُؤَثِّرٌ فعند التخفيف
 يقال كاس بالالف وذيب بالياء ومؤثر بالواو . أو في كلمتين . نحو :

«إلى الهدى أثبتنا» و «الذى أثبتن» و «يقول أثبتن لي» .

فعند التخفيف يقال «إلى الهداتنا» بالالف و «الذيتمن» بالياء و «يقولوذن لي» بالواو . وإن كانت الهمزة متحركة و ما قبلها و او او ياء زائدتان ساكنتان لغير اللاحق أُبدلت الهمزة بهما و ادغم الساكن منها في المتحرك فيقال في مبدوء مبدوء بالتشديد و في برئية برئية و في خطيئة خطيئة و ان كان الساكن الذي قبل الهمزة المتحركة حرفا صحيحا أو و او أو ياء أصليتين نقلت حركة الهمزة الى ما قبلها و حذفت نحو :-
مسألة في مسألة و الخب في الخب^١ و شئ في شئ و سو في سوء .

تمرين

كيف يجرى تخفيف الهمزة في الكلمات التالية ؟

بين موارد لزومه وجوازه :

استئذان - مؤذن - إئذان - أئذان - أئمر - بؤس - أئمن - يؤمن -
مقروء - لؤلؤ - رديئة - أئمر - إئثار - أئثر - أئثار - مؤثر - ملئ -
ائتمر - استئمان - إئجار - مؤجر - استئجار .

١- الخب : ما خبي أي سر .

٢٠ - كتابة الهمزة

الأصل في كتابة كل كلمة أن تكتب بصورة لفظها مبتدءاً بها أو موقوفاً عليها ومن ثمَّ يُكْتَبُ : « واعلم » و « في الدار » بهمزة الوصل مع أنها تسقط في الدرج لأنه إذا ابتدأ بها تُكْتَبَانِ بهمزة الوصل وكذلك تُكْتَبُ : « كلمة » و « مَعِدَة » بالهاء لأن الوقف عليها بالهاء .

والهمزة لاصورة لها تخصُّصها حتى تكتب بها بل تستعار لها صورة غيرها و تختلف كتابتها بحسب وقوعها في أول الكلمة أو في وسطها أو في آخرها :

الأول - الهمزة الواقعة في أول الكلمة : تكتب بصورة الالف مطلقاً مفتوحة كانت أو مضمومة أو مكسورة أصلية كانت أم زائدة نحو : « أحد » و « أحمد » و « أُذُن » و « أُكْتُب » و « أُبِل » و « إِنْعام » وكذلك إذا اتَّصَلَتْ بِمَا قَبْلُهَا نحو : « بِأَحْسَن » و « لِأُنْثَى » و « كِبَابِل » الالف « لِشَا » أصلها « لَأَنَّ لا » و « لِشَيْن » أصلها « لَأَنَّ » فإن همزتها تكتب بصورة الهمزة المتوسطة لكثرة الاستعمال .

وتحذف الهمزة .

١ - من كلمة اسم في « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم » فقط بخلاف باسم الله أو باسم ربّه .

٢- من كلمة ابن اذا وقع صفة بين علمين نحو: هذا زيد بن علي بخلاف هذا الرجل ابن عمرو وهذا العالم ابن العالم .

٣- بعد اللام الداخلة على مصحوب أل نحو: للرجل وللناس .

الثاني- الهمزة المتوسطة: وهي ان كانت ساكنة تكتب بحرف حركة

ما قبلها نحو: رأس و بُؤس و بِشْر وان كانت متحركة تكتب بحرف حركتها سواء كانت ما قبلها ساكنة نحو: مَسْأَلُهُ وَأَرْؤُس (جمع رأس) ورائِس أو متحركة بشرط ان لا تكون مفتوحة بعد ضم أو كسر نحو: سَأَلَ وَسُئِلَ (بصيغة المجهول) و رِؤُس وان كانت مفتوحة قبلها ضم أو كسر تكتب بحرف حركة ما قبلها نحو: سُؤال ومُؤثِّر ورِثة ورِئاسة .

الثالث- الهمزة المتطرفة: ان كان ما قبلها ساكنة كتبت بصورة الهمزة (ء)

نحو: جُزْءٌ و بَدْءٌ و شَيْءٌ وان كان ما قبلها متحركة كتبت بحرف حركة ما قبلها نحو: بَدْأٌ و مَلُؤٌ و قُرِئَ (بصيغة المجهول) و اذا وقعت الهمزة طرفاً ولحقها تاء التانيث فان كان ما قبلها حرفاً صحيحاً ساكنة كتبت ألفاً نحو: نِشَاءٌ و كِمْأَةٌ و مَلَأَةٌ .

وان كان متحركاً كتبت بحرف يجانس حركة ما قبلها نحو: بَرَاءَةٌ

(الاجازة) و فِئَةٌ و لُؤْلُؤَةٌ و اما اذا كان ما قبلها حرف علة فتكتب بصورة

الياء بعد الياء وبصورة الهمزة بعد الالف والواو نحو:

خَطِيئَةٌ و بَرِيئَةٌ و قِرَاءَةٌ و مُرُوءَةٌ .

التمرين والقراءة

اذكر قاعدة كتابة الهمزة

الف - في الكلمات التالية :

زيد بن علي - زياد بن أبيه - باسم ربي - للدنيا - بأس - جؤجؤ -
فأس - مئزرة - مأوى - رؤية - جئت - برأ - دوئل - مقروء - زئير -
رؤوف - يطفئ - امرأ - يلجأ - خؤون - لؤم - لثام - لثيم - لؤلؤ .

ب - في الجمل الآتية :

الْمُؤْمِنُ آلِفٌ مَّا لُوفٌ - الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَهُ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ
أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ - الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ - رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ
الْتَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ - مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ - كُلُّكُمْ
رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ - الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ - عَلَى الْيَدِ مَا
أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ - مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ وَكَتَمَهُ أُلْجِمَ بِلِجَامٍ
مِنَ النَّارِ - أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَهُمْ .

(مِنْ حِكْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وقع الفراغ من تأليف هذا المختصر المفيد في مدينة تهران ربيع الاول ١٣٧٣ هـ . ق .

أذرباه ١٣٣٢ هـ ٢ ش .

والحمد لله اولاً و آخراً

علي أكبر شهابي خراساني

بخش فارسی

اصول الصرف

دکتر علی اکبر شهابی

مقدمه

افراد انسان چون طبعاً اجتماعی هستند زندگانی آنان با همکاری و همراهی یکدیگر انجام می‌یابد و اندیشه و مقاصد آنان از راه سخن و گفتار آشکار می‌گردد؛ پس وسیله تفهیم و تفهم که در واقع پایه اول همزیستی و شرط نخستین زندگی اجتماعی می‌باشد سخن و بیان است .

هر دسته و گروهی از مردم جهان که دارای قوم و نژاد خاصی است، زبانی مخصوص دارد . برای اینکه زبان از آشفتگی و فساد مصون بماند و گویندگان دچار لغزش و خطای در گفتار نشوند دانشمندان هر زبان از تتبع و تحقیق در پیرامون زبان خود قواعد و دستوراتی بدست آورده‌اند که هر کس آنها را رعایت کند گفتارش از خطا و لغزش محفوظ می‌شود . از مجموع این قواعد در زبان عربی تعبیر به « صرف و نحو » می‌شود . پس : علم صرف و نحو برای درست گفتن و درست نوشتن وضع شده است .

گفتگو در علم صرف بیشتر دربارهٔ ساختمان کلمات و تغییر و تبدیل آنها از صورتی بصورت دیگر می‌باشد چنانکه مثلاً کلمهٔ فهم، در نتیجهٔ تغییر قصد و غرض بصورت‌های : افهام ، تفهیم ، مفهوم ، فهم ، تفهم ؛

استفهام ، فهمامة و نظایر اینها درمیآید . البته تمام تغییراتی که در الفاظ حاصل میشود نتیجه تغییر است که در معانی و اغراض پیدا میشود زیرا الفاظ آینه و قالبی است از برای معانی .

بحث در علم نحو از چگونگی وقوع کلمات است در جمله و تغییری که در آخر کلمات عربی از جهت اعراب پیدا میشود چنانکه مثلاً کلمه سغید اگر فاعل یا مبتدا باشد مرفوع و اگر مفعول یا حال باشد منصوب و اگر مضاف الیه باشد مجرور خواهد بود .

آشنایی بقواعد و اصول صرف و نحو عربی چنانکه به عموم دانش آموزان عربی زبان لازم است ، دانشجویان ایرانی و علاقمندان بزبان و فرهنگ فارسی نیز از فرا گرفتن آن بی نیاز نیستند زیرا :

اولا - از نظر دینی کتاب مقدس و جاویدان ما مسلمانان یعنی قرآن مجید و نماز و عبادت و اخبار و احادیث و کلمات بزرگان دین بزبان عربی است .

ثانیاً - از نظر ملی نیز ما نیازمند به فرا گرفتن زبان عربی هستیم زیرا بیشتر مآخذ و منابع اولی درباره تاریخ و جغرافیا و علوم و فلسفه و تاریخ بزرگان و دانشمندان ما بزبان عربی است .

ثالثاً - زبان فارسی و عربی چنان با هم آمیخته شده که در زبان فارسی امروز ریشه بیشتر کلمات عربی است و در زبان ادبی اغلب جملاتی از نثر و نظم عربی در ضمن عبارات فارسی آورده شده است . در جای خود ثابت شده و اهل فن و تحقیق بخوبی میدانند که این آمیختگی موجب کمال و رسائی و پختگی زبان شیرین فارسی شده و از این راه کوچکترین نقص و عیبی بران وارد نگشته است . در نتیجه همین احتیاج بوده است که در تمام دوره های اسلامی در مکاتب و مدارس ایران خواندن قواعد زبان عربی بمنظور استفاده از قرآن کریم و اخبار و احادیث و کتب علمی و ادبی معمول بوده است . پس از پیدایش فرهنگ نو نیز پیروی از همان دلیل آموختن زبان عربی در برنامه دبیرستانها و برخی دانشکده ها منظور گردید .

تألیف دو کتاب « اصول الصرف » و « اصول النحو » درباره قواعد صرف و نحو عربی که نتیجه زحمات و کوشش و تجارب فراوان چندین سال تعلم و تعلیم است و نویسنده تا آنجا که توانسته است در سادگی و کامل بودن و اتقان مطالب آن کمال سعی را مبذول داشته است نتیجه همین احتیاج و بمنظور استفاده دانشجویان و استادان فرهنگ اسلامی بوده است .

چون غرض اصلی از خواندن قواعد زبان عربی پیدا شدن قوه و استعدادی است که بتوان از متون صحیح و فصیح عربی استفاده کرد از این جهت اولاً متن کتاب بعربی تدوین گردید و ثانیاً در دنبال هر يك از فصول تمرینهای مختلفی از بهترین نشر و نظم عربی آورده شده تا بر اثر تمرین و مهارت در قراءت متون عربی خوانندگان کم کم بتوانند از عبارت و جملات عربی استفاده کنند .

اینك كه چاپ سوم كتاب حاضر نزدك با تمام است برای تکمیل فائده و برای رعایت حال کسانی که قوه و استعداد آنان در زبان عربی کمتر است خلاصه‌یی از کتاب در آخر آن بزبان فارسی نوشته شد . امید است علاقمندان و طالبان را بکار آید و رفع نیاز از آنان بکند . از خداوند بزرگ همواره توفیق ادامه خدمات علمی و ادبی را خواستارم .
شهران - مهرماه ۱۳۳۹ هجری شمسی

دکتر علی اکبر شهبابی

کلیات

۱- علم صرف

تعریف - صرف دانشی است که در آن از ساختمان و دگرگونی کلمات و از اصلی بودن یا زاید بودن حروف و از حذف و صحت و اعلال و ادغام و سایر حالاتی که بر کلمه عارض میگردد گفتگو میشود .

موضوع - موضوع صرف کلمه و کلام است یعنی تمام مباحث و مسائل علم صرف بستگی بکلمه یا کلام دارد^۱ .

فائده - غرض از آموختن صرف حفظ زبان است از لغزش در بیان .
کلمه لفظی است که در برابر معنی مفردی^۲ وضع شده باشد مانند :
انسان ، قمر ، عقل و غیرها .

کلام - سخنی است که از دو کلمه یا بیشتر فراهم شود و میان آنها رابطه و اسنادی باشد که دارای معنی مفید و تمام گردد . کلام در زبان

۱- بحث در علم صرف بیشتر در باره کلمه است و ذکر کلام در اینجا بتبع کلمه است . بعلاوه بحث از افعال در حقیقت منتهی ببحث از کلام میشود زیرا فعل محتاج بفاعل است و فاعل گاهی صفیری است که وجوبا مستتر است . فعل و فاعل جمله فعلیه است .
۲- مفرد گاهی بمعنی بسیط و ساده است که در مقابل آن مرکب و جمله استعمال میشود . و گاهی بمعنی واحد است در مقابل تثنیه و جمع . در اینجا معنی اول مقصود است .

عرب یا از اسم و فعل فراهم میشود مانند، قام علی یا از دو اسم مانند علی شجاع.
 اقسام کلمه - کلمات در زبان عرب بر حسب نقل از علمای زبان و
 بدلیل استقرار و جستجو در سخنان تازی منحصر است به : اسم، فعل
 و حرف .

اسم - کلمه‌ی است که معنی مستقل دارد و برای تعیین نام موجودات
 بکار میرود مانند : حسن و شجاع (انسان) - غنم و آسد (جانور) - تَفّاح
 و وُرْد (گیاه) - کتاب و قلم (جِهاد) - علم و بصیرت (معانی) و غیرها .
 فعل - کلمه‌ی است که معنی مستقل دارد و بیکی از زمانهای سه گانه :
 ماضی ، حال و مستقبل دلالت میکنند مانند : عِلِمَ (دانست) ، یَعْلَمُ (میداند)
 و اِعْلَمَ (بدان) .

حرف - کلمه‌ی است که دارای معنی غیر مستقل است و تا ضمیمه
 اسمی یا فعلی نشود معنی آن مفهوم نمیگردد مانند : مِنْ ، اِلَی که به تنهایی
 معنی از آنها فهمیده نمیشود ولی در جمله‌ی مثل : سِرْتُ مِنْ اصْبَهِان اِلَی
 شِیراز معنی آنها روشن میشود.*

* تذکر لازم - کسانی که از بخش فارسی استفاده میکنند باید قطعاً تمرینها و جدولها
 و قطعات عربی را که در دنبال هر قسمت متناسب همان قسمت در بخش عربی آورده شده
 است مورد توجه قرار دهند ، تمرینها را بدقت عمل کنند و قطعات نظم و نثر را بخوانند
 و الا از فرا گرفتن قواعد خشک بی آنکه در ضمن جملات عربی فصیح تمرین و ممارست
 شود ، نتیجه‌ی گرفته نمیشود .

یادآوری -

حرف همیشه بر يك حالت و صورت ثابت است و در ساختمان آن تغییری حاصل نمیگردد و چون در علم صرف از تغییرات و دگرگونی که در ساختمان کلمات پیدا میگردد بحث میشود ازین جهت ناگزیر از حروف گفتگوی قابل ذکر در علم صرف بمیان نمی آید .

از اینکه در علم صرف از حرف بحث و گفتگوی زیادی بمیان نمی آید و نیز از تعریف حرف که : به تنهایی معنی آن روشن نیست بلکه باید بفعل یا اسمی ضمیمه شود تا معنی آن مفهوم گردد ، نباید این اشتباه حاصل گردد که حرف در زبان تازی چندان اهمیتی ندارد و متعلم را نیازی بفراگرفتن معانی حروف و موارد استعمال آنها نیست بلکه برعکس پیوند کلمات بیکدیگر برای فراهم آوردن جمله و کلام غالباً احتیاج بحرف دارد و معانی افعال با تغییر حرفی که بوسیله آن فعل لازم بمفعول میرسد بکلی عوض میشود چنانکه مثلاً معنی رَغِبَ فیه یا به ضِدِّ معنی رَغِبَ عَنْه میباشد .

۲- ریشه و ساختمان اسم و فعل

عِلْم - عالم - معلوم - استعمال - فرس - افراس -
 دِرْهَم - کَتَب - کَاتِب - وَسْوَس - اطمئنان -
 فهم - تفهیم - استفهام .

هر يك از سم و فعل یا مجرد است یا مزید .

مجرد- مجرد کلمه‌ی است که در ساختمان آن حرف زائد و اضافی نباشد مانند: رَجُلٌ وَعِلْمٌ .

مزید- مزید کلمه‌ی است که در آن يك یا چند حرف زائد باشد مانند: استفهم و مفتخر و استعمال که ریشه آنها فهم و فخر و علم است .
 اسم مجرد- اسم مجرد یا سه حرفی است یا چهار حرفی یا پنج حرفی مانند: فرس، جعفر، سفرجل و در اسماء متمکن^۱ اسمی که ساختمان اصلی آن دو حرفی یا شش حرفی باشد یافت نمیشود .

فعل مجرد- فعل مجرد یا سه حرفی است مانند: عَلِمَ یا چهار حرفی مانند: زلزل .

۱- مقصود از متمکن اسمی است که قبول اعراب میکنند و متصرف هستند و از غیر متمکن اسمی که قبول اعراب نمیکنند و در آنها تصرفی نیست .
 در نوع دوم کلمات دو حرفی و حتی يك حرفی دیده میشود مانند برخی از صفایر متصل و منفصل و اسماء اشاره و موصولات .

۳- قاعده جدا کردن حروف اصلی از حروف زائد

نَصْر = فَعَلَ . نَاصِر = فَاعِل - مَنْصُور =
مفعول - انْتَصَرَ = اِفْتَعَلَ - اِنْتَصَار - اِفْتِعَال -
وَسَوَّسَ = فَعَّلَلَ - سَفَرَجَلَ = فَعَّلَلَ .

برای تمیز حروف اصلی از حروف زائد در کلمات تازی علمای صرف
میزانی قرار داده‌اند بدینگونه که هر کلمه را با هم وزن خود از ماده ف
و ع و ل می‌سنجیم . حروف اصلی بشرتیب در مقابل حروف مذکور
قرار می‌گیرند و حروف زاید عیناً در وزن آورده میشوند . مثلاً می‌خواهیم
وزن کلمات : نَصْر و انتصار را موافق این قاعده بدست آوریم . چون
در کلمه نَصْر که ریشه است حرف زایدی وجود ندارد در وزن آن هم
که فَعَلَ است فقط فاء و عین و لام وجود دارد ولی در کلمه انتصار که
حروف زایدی دارد در وزن آن که افتعال باشد حروف زاید (ا - ت -
ا) عیناً آورده میشود

در کلمات چهار حرفی لام الفعل دوبار و در کلمات پنج حرفی سه بار
آورده میشود .

مثال : جَعْفَرَ = فَعَّلَلَ و سفرجل = فَعَّلَلَ .

۴- صحیح و معتل

شمس - شمس - وَرَدَ - یَسَرَ - قوم - قام - مَیْلَ -
مال - قضی - غزا - وَفَى - آمَنَ - شَدَّ - سائل -
بائع - اکرم - محمود - احمد .

کلمات زبان عربی از نظر ریشه بر دو قسم هستند: صحیح و معتل .
صحیح - کلمه‌ی است که در جای حروف اصلی آن حرف علت
نباشد .

حروف علت عبارتند از : واو ، الف و یاء .
معتل - کلمه‌ی است که در جای حروف اصلی آن حرف علت باشد .
انواع اصلی معتل که دارای خواص و احکام صرفی است بر سه گونه
است .

۱- معتل الفاء یا مثال - کلمه‌ی است که در جای فاء الفعل آن حرف
علت باشد . مانند : وَعَدَ وَیَمُنَ وَیَمَنَ .

۲- معتل العین یا اجوف - کلمه‌ی است که عین الفعل آن حرف علت
است ، مانند : قَوْمٌ وَقَامَ وَزَیْدٌ وَزَادَ .

۳- معتل اللام یا ناقص - کلمه‌ی است که لام الفعل آن حرف علت است ،
مانند : صَفَوْا وَصَفَا وَرَمَوْا وَرَمَى .

صحیح و سالم - هرگاه در کلمه‌ی نه حرف عِلّت باشد و نه تضعیف و نه همزه آن را صحیح و سالم خوانند. مانند : علم و فهم و حُسن .
 مضاعف - اگر در کلمه‌ی تضعیف باشد آن را مضاعف خوانند و مضاعف در کلمات ثلاثی مجرد آنست که عین الفعل و لام الفعل آن از یک جنس باشد درین صورت حرف اول را ساکن و در حرف دوم ادغام میکنند، مانند : مَدَّ و شَدَّ که اصل آن دو مَدَد و شَدَد بوده است .
 مهموز - اگر در ریشه کلمه همزه باشد آن را مهموز میخوانند .
 و مهموز نیز مانند معتل بر سه گونه است :

۱- مهموز الفاء - مانند أَكَل و أَكَلَ و أَمَر و أَمَرَ .

۲- مهموز العین - مانند : بَأْس و بَوُس و سُؤْل و سَأَل .

۳- مهموز اللام - مانند : بَدَأ و بَرَأ و بَرَأ .

تغییراتی از قبیل : حذف و قلب و ساکن کردن حرف متحرك و تبدیل و تخفیف بیشتر در کلمات معتل و مهموز و مضاعف واقع میشود، و قواعد آن در آخر همین کتاب آورده شده است .

هـ- الف وهمزه

امن - امان - بئر - رأس - برآ - علاء - باری -
دار - غاب - غزا - کفی - اکرم - ارتفع -
اعلم - اعلم - استکثب - اعلام - استعلام -

«الف» در الفبا و فرهنگهای عربی دو معنی دارد: گاهی بمعنی خاص

خود استعمال میشود و گاهی بمعنی همزه.

الفی که بمعنی خاص خود استعمال میشود در حقیقت جزء حروف نیست بلکه جزء حرکات است^۱. این الف هیچگاه در اول کلمه واقع نمیشود زیرا همیشه ساکن است و در زبان عربی ابتدا بساکن نمیشود بنابراین یا در میان کلمه است یا در آخر آن مانند الف: قال ودعا^۲. الفی که حرکت قبول میکند و آن را همزه نیز میگویند، مانند سایر حروف در اول و میان و آخر کلمات واقع میشود، مانند همزه: أمر و سأل و برأ.

۱- باید دانست الف که همیشه خودش ساکن و ماقبلش مفتوح است و هم چنین واو ماقبل مضموم و یاء ماقبل مکسور که در زبانهای دیگر از آنها بحروف صدا دار (وویل) تعبیر میشود در واقع خودشان جزء حروف نیستند بلکه برای تعیین حرکت حرف ماقبل خود آورده میشوند. در عربی ازین سه حرف صدا دار تعبیر بحروف مد میشود.

۲- الف هرگاه در جای حرف اصلی باشد قطعاً منقلب از واو یا منقلب از یاء است چنانکه قال در اصل قول و باع در اصل بیع و غزا در اصل غزو و رمی در اصل رمی بوده است.

٦- همزة وصل و همزة قطع

همزة زائد که در اول کلمات وجود دارد بردو گونه است : همزة وصل و همزة قطع .

الف- همزة وصل

هرگاه همزة اول کلمه هنگام اتصال کلمه دیگری بآن حذف شود و وقتی که کلمه تنها آورده شود حذف نشود آن را همزة وصل میگویند مانند همزة ابن و اسم که در غیر اتصال تلفظ میشود و در هنگام اتصال حذف میگردد و «باین» و «باسم» خوانده میشود .

همزة وصل در هر سه قسم کلمات یافت میشود .

۱- در افعال- در ماضی و امر وجود دارد ولی در مضارع وجود ندارد زیرا همزة وصل در کلماتی آورده میشود که حرف اول آنها ساکن باشد و چون ابتدا بساکن در زبان عرب روانیست از اینرو متوسل به همزة وصل میشوند ولی در اول فعل مضارع همیشه یکی از حروف مضارعت (باء، تاء، الف، ن) وجود دارد و این حروف همیشه متحرك هستند پس نیازی به همزة وصل نیست .

همزه وصل در ماضی - در افعال پنج حرفی و شش حرفی یافت می‌شود^۱

مانند: اِنْصَرَفَ - اِقْتَدَرَ - اِسْتَفْهَمَ - اِخْرَجَ .

همزه وصل در امر - در افعال سه حرفی و پنج حرفی و شش حرفی پیدا

میشود . مانند: اِعْلَمَ - اِكْتَسَبَ - اِسْتَخْرِجَ .

۲- در اسماء همزه مصاد در افعال پنج حرفی و شش حرفی از روی قیاس

همزه وصل است مانند: اِنْبِساط - اِسْتِعْلَام - اِقْتِدار - اِضْفِرار - اِخْرِجَ .

همچنین همزه اسماء ده گانه ذیل همزه وصل است :

۱- اسم .

۲- ابن .

۳- ابنة .

۴- ابنم بمعنى ابن که برای تعظیم میم با آخر آن اضافه شده است .

۵- اِسْتُ . (اصل و پایه) .

۶- اثنان .

۷- اثنتان .

۸- امرؤ .

۱- مقصود از پنج حرفی در اینجا شماره حروف است چه اصلی باشند چه زائد .

۹- امرأة .

۱۰- أَيُّمُنْ يَا أَيُّمُ (کلمه مخصوص قسم : أَيُّمُنُ اللَّهُ يَا أَيُّمُ اللَّهُ - سوگند بخدا) .

۳- در حروف - در حروف فقط همزه ال تعریف همزه وصل است مانند : قرأت الكتاب .

حرکت همزه وصل - همزه وصل در افعال مکسور است مانند : اجْلِسْ - اَعْلَمْ - اِنْصَرَفْ اِکْتَسَبَ - اِسْتَخْرَجَ مگر در افعالی که عین الفعل مضارع مضموم باشد که در آن صورت همزه وصل فعل امر مضموم است مانند : اُکْتُبْ وَاکْرُمْ .

در اسماء همزه وصل مکسور است مانند : اِبْن - امرؤ - اثنان - اِقْتِدَار - اِنْكِسَار - اِصْفِرَار - اِطْمِئْنَان ، مگر در أَيُّمُن قسم که همزه در آن مفتوح است . هم چنین همزه ال تعریف مفتوح میباشد .

ب - همزه قطع

همزه قطع همزه زایدی است که در اول کلمات ثابت است و حذف نمیشود. این همزه در برخی کلمات قیاسی است و در برخی کلمات سماعی. موارد قیاسی:

- ۱- در ماضی و امر و مصدر باب افعال مانند: **أَعْلَمَ**، **أَعْلِمُ** و **إِعْلَامٌ**.
 - ۲- در متکلم و حده از هر فعل مضارعی چه ثلاثی باشد چه رباعی مجرد باشد یا مزید مانند: **أَكْتُبُ**، **أُدْخِرُ**، **أَكْتَسِبُ**، **أَطْمِئِنُّ**.
 - ۳- در صیغه های افعال تفضیل، افعال وصفی و افعال تعجب مانند: **أَعْلَمَ**، **أَبْيَضَ**، و **أَحْسَنَ عَلِيًّا**، **أَكْرَمَ بَعْلِيًّا**.
- موارد سماعی:

- ۱- تمام کلمات مفردی که در اول آنها همزه زاید است غیر از ده اسمی که در باب همزه وصل گفته شد مانند: **إَضْبَعُ** - **أَنْمُلَةُ** - **أَضْحُوكة** - **أَسْطُورَةٌ** - **أَجْدَلٌ**.
 - ۲- تمام اوزان جمع مکسر که در اول آنها همزه زاید وجود دارد. مانند: **أَحْمَالٌ** - **أَقْلَسُ** - **أَشْرِبَةُ** - **أَعَالِمٌ** - **أَعَاجِيبٌ** - **أَصْدِقَاءٌ**.
- حرکت همزه قطع - حرکات سه گانه: فتحه، کسره و ضمه هر سه در همزه قطع وجود دارد.

۱- همزه قطع مفتوح: در ماضی معلوم باب افعال و در فعل امر آن

همزه مفتوح است، مانند: أَفْهَمَ وَأَفْهَمُ. هم چنین در متکلم وحده مضارع

معلوم غیر از افعال چهار حرفی همزه قطع مفتوح است، مانند: أَفْهَمُوا وَكُتِبُوا.

أَجْلِسُ - أَمْنَعُ - أَنْتَصِرُ - أَنْصَرِفُ - أَسْتَخْرِجُ - أَطْمِئِنُّ - أَدْخُرُجُ.

در صیغه های افعال تفضیل و افعال وصفی و افعال تعجب و جموع

مکسر نیز از روی قیاس همزه مفتوح است، مانند: أَحْسَنُ - اصْفَرُ -

مَا أَجْمَلُ - أَجْمِلُ بِهِ - أَشْرَافُ - أَرْغِفَةُ - اساطیر - أَغْنِيَاءُ.

۲- همزه قطع مضموم: در ماضی مجهول باب افعال: أَكْرِمَ وَهَمِ چنان

در متکلم وحده مجهول از هر فعل مضارعی مانند: أَنْصَرُ - أَمْنَعُ - أَسْتَعْلَمُ -
أَدْخُرُجُ.

و در متکلم وحده مضارع از هر فعل چهار حرفی چه معلوم باشد و چه

مجهول مانند: أَكْرِمُ وَأَكْرِمُ - وَأَصْرَفُ - وَأَصْرَفُ - أَشَاهِدُ - وَأَشَاهِدُ -
أَدْخُرُجُ - أَدْخُرُجُ.

۳- همزه قطع مکسور: در مصدر باب افعال همزه قطع مکسور است،

مانند: إِنْشَاءٌ وَإِعْلَامٌ.

در سایر اسامی مفرد همزه قطع مکسور یا مفتوح و یا مضموم است

و تعیین حرکت همزه از فرهنگها و یا شنیدن از اهل زبان بدست می آید.

مانند: أَجْدَلُ، إِضْبَعُ وَأُضْحَوَكَةُ.

۷- باختتام فعلها

فعل از نظر حروف اصلی و زائد بر دو گونه است : مجرد و مزید .
حرک ازین دونیز دارای و زنهاى گوناگونى است که درینجا بشرح آنها
میپردازیم .

اوزان فعل ثلاثى مجرد - از صیغه‌های چهارده گانه فعل ماضی فقط
مفرد غایب مذکر است که در افعال ثلاثی هیچ حرف زائدى ندارد و
اوزان و ابواب افعال ثلاثی از شناختن آن معلوم میشود زیرا فاء الفعل
ولام الفعل در آن صیغه همیشه مفتوح است و فقط حرکت عین الفعل
تغییر میکند .

همچنین در فعل مضارع حرف مضارعت همیشه مفتوح و لام الفعل
همیشه مضموم است (در صورت نبودن عامل جزم یا نصب) و فقط
عین الفعل حرکات مختلف میگیرد . حال اگر عین الفعل در فعل ماضی
مفتوح باشد ، عین الفعل مضارع ممکن است مکسور یا مضموم و یا
مفتوح باشد و اگر عین الفعل در ماضی مکسور باشد عین الفعل مضارع
یا مفتوح است و یا مکسور و اگر عین الفعل در ماضی مضموم باشد در
مضارع نیز عین الفعل فقط مضموم است ، بنابراین از مجموع حالات

ذکر شده در افعال ثلاثی مجرد شش باب بدست می آید بدین صورت :

- ۱- فَعَلَ يَفْعُلُ چون : نَصَرَهُ يَنْصُرُهُ وَقَعَدَ يَقْعُدُ .
- ۲- فَعَلَ يَفْعِلُ چون : ضَرَبَهُ يَضْرِبُهُ وَجَلَسَ يَجْلِسُ .
- ۳- فَعَلَ يَفْعَلُ چون : مَنَعَهُ يَمْنَعُهُ وَذَهَبَ يَذْهَبُ .
- ۴- فَعَلَ يَفْعَلُ چون : شَرِبَهُ يَشْرِبُهُ وَفَرِحَ يَفْرَحُ .
- ۵- فَعَلَ يَفْعِلُ چون : حَسِبَهُ يَحْسِبُهُ وَنَعِمَ يَنْعَمُ .
- ۶- فَعَلَ يَفْعُلُ چون : شَرَّفَ يَشْرُفُ .

یادآوری :

۱- مقصود از فعل ماضی و مضارع در اینجا فعل معلوم و صحیح و سالم است که از تغییر حرکات عین الفعل آن دو ؛ ابواب شش گانه درست میشود .

۲- باب فَعَلَ يَفْعُلُ همیشه لازم است و اغلب معنی آن مخصوص اوصاف نفسانی و سجایای اخلاقی است که از فاعل بمفعول تجاوز نمیکند مانند : کَرَّمَ وَحَسَنَ وَشَرَّفَ .

۸ = برخی قواعد برای شناختن

اوزان شش باب

- ۱- هرگاه فعل اجوف یا ناقص واوی یا مضاعف متعدی باشد غالباً مضارع آن یَفْعَلُ خواهد بود مانند : قال یَقُولُ (اصل آن : قَوْل یَقُولُ) ودَعَا یَدْعُو (اصل : دَعَوَ یَدْعُو) ومَدَّ یَمُدُّ (اصل : مَدَدَهُ یَمُدُّدُهُ).
- ۲- مضارع از فعل مثال چه یایی باشد چه واوی غالباً بر وزن یَفْعَلُ می آید چون : وَعَدَ یَعِدُ وِیَسَّرُ یَسِّرُ وِیَبْسُ یَبْسُ و مضارع فَعِلَ گاهی یَفْعَلُ می آید چون : یَقِظُ یَقِظُ وِوَجَلُ یُوجَلُ و گاهی بر وزن یَفْعِلُ می آید چون : وَرِثَ یَرِثُ وِوَثِقَ یَثِقُ .
- ۳- در اجوف یا ناقص یائی مضارع فعل ، مکسور العین خواهد بود چون : باعَ یَبِيعُ (اصل : بَاعَ یَبِيعُ) و رمیَ یَرْمِی (اصل : رَمَى یَرْمِی).
- ۴- مضارع فعل در صورتی یَفْعَلُ خواهد بود که عین الفعل یا لام الفعل آن از حروف شش گانه حلقی (همزه، ه، ح، ع، خ، غ) باشد مانند : سَأَلَ یَسْأَلُ وَجَبَهُ یَجِبُهُ وَمَنَعَ یَمْنَعُ .

باید دانست که عکس این قاعده کلیت ندارد یعنی هر فعلی که

عین یا لام آن حرف حلق باشد لازم نیست ازین باب باشد بلکه از بابهای دیگر نیز می آید مانند: دَخَلَ يَدْخُلُ وَرَجَعَ يَرْجِعُ .

۵- مضارع فَعِلَ ، مفتوح العين میباشد چون عَلِمَ يَعْلَمُ مگر اینکه مثال واوی باشد که در آن صورت عین الفعل مضارع نیز گاهی مکسور می آید چون: وَثِقَ يَثِقُ وَوَرِثَ يَرِثُ . در چهار فعل از غیر مثال واوی یَفْعَلُ و یَفْعَلُ هر دو آمده است و آنها عبارتند از: حَسِبَ يَحْسِبُ یا يَعْسَبُ وَنَعِمَ يَنْعَمُ یا يَنْعَمُ وَيَيْسُ يَيْسُ یا يَيْسُ وَيَيْسُ يَيْسُ یا يَيْبَسُ .
۶- مضارع از فَعُلَ همیشه یَفْعُلُ است .

۷- حرکت عین الفعل در فعل امر مانند حرکت عین الفعل مضارع است مانند: اُكْتُبْ وَاَجْلِسْ وَاَشْرَبْ که مضارع آنها تَكْتُبُ وَتَجْلِسُ وَتَشْرَبُ است .

۹- اوزان فعل ثلاثی مزید

فعل ثلاثی مزید یا دارای یک حرف زائد است یا دو حرف زائد یا سه حرف زائد. اگر یک حرف زائد داشته باشد دارای سه باب است:

- ۱- أَفْعَلَ يَفْعِلُ إِفْعَالاً چون : أَعْلَمَ يُعْلِمُ إِعْلَاماً .
- ۲- فَعَّلَ يَفْعَلُ تَفْعِيلًا وَ تَفْعِلَةً چون : عَلَّمَ يُعَلِّمُ تَعْلِيمًا وَ بَصَّرَ يُبَصِّرُ تَبْصِيرَةً .
- ۳- فَاعَلَ يُفَاعِلُ مُفَاعَلَةً وَ فِيعَالاً چون : خَاطَبَ يُخَاطِبُ مُخَاطَبَةً وَ خِطَاباً .

درین سه باب ، در باب اول همزه قطع و در باب دوم تکرار عین الفعل و در باب سوم الف بعد از فاء الفعل زائد است .

اگر دو حرف زائد باشد پنج باب مشهور دارد :

- ۱- اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ اِنْفِعَالاً چون : اِنْقَلَبَ يَنْقَلِبُ اِنْقِلَاباً .
- ۲- اِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ اِفْتِعَالاً چون : اِجْتَهَدَ يَجْتَهِدُ اِجْتِهَاداً .
- ۳- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلًا چون : تَصَاعَدَ يَتَصَاعَدُ تَصَاعُداً .
- ۴- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً چون : تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّماً .

۵- اِفْعَلٌ يَفْعَلُ اِفْعِلَالاً چون : اِصْفَرَ يَصْفَرُ اِصْفِرَاراً .

درین پنج باب حروف زائد بترتیب عبارتند از : « ا - ن » در باب انفعال ، « ا - ت » در باب افتعال ، « ت - ا » در باب تفاعل ، « ت و تکرار عین الفعل » در باب تفعل ، « ا و تکرار لام الفعل » در باب افعلال .

اگر زائد سه حرف باشد ، دو باب مشهور دارد .

۱- اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالاً چون : اِسْتَفَّهَمَ يَسْتَفِّهَمُ اِسْتِفْهَاماً .

۲- اِفْعَالٌ يَفْعَالُ اِفْعِیَالاً چون : اِخْمَارٌ يَخْمَارُ اِخْمِیْرَاراً .

حروف زائد درین دو باب بترتیب عبارت است از : « همزه و س و ت » در باب استفعال و « همزه و الف و تکرار لام الفعل » در باب افعیلال .

۱۰۔ اوزان فعل رباعی مجرد و رباعی مزید

فعل رباعی مجرد دارای يك وزن مشهور است : فَعْلَلْ يَفْعِلِلْ فَعْلَلَةٌ
وَفِعْلَالٌ چون : زَلَزَلَ يُزَلِّزِلُ زَلْزَلَةٌ وَزِلْزَالٌ .

مزید رباعی یاداری يك حرف زائد است و آن يك باب بیشتر ندارد : تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً چون : تَزَلُّزٌ يَتَزَلُّزُ تَزَلُّلاً . حرف زائد «ت» میباشد .

ویا دارای دو حرف زائد است و آن دارای دو باب است :

۱- اَفْعَلَلْ يَفْعَعْلِلْ اِفْعِلَالاً چون: اِخْرُنْجِمْ يَخْرُنْجِمُ اِخْرُنْجَاماً.

۲۔ اِفْعَلَّ يَفْعِلُّ اِفْعِلَالاً چون : اِطْمَأَنَّ يَطْمئنُ اِطْمِنَانًا.

حروف زائد بترتیب عبارت است از: «أ - ن» در باب افعال

و «أ - تکرار لام دوم» در باب افعال .

چند یادآوری

۱- لازم نیست که هر فعل مجردی بیکی از ابواب مزید برده شود و یا آنکه مجرد هر فعل مزیدی استعمال شود مثلاً خلا ، لیس و بشس که از افعال مجرد هستند فعل مزیدی ندارند و نیز افعال مجرد وَزَعَ وَتَأَهَّبَ که مزید هستند هیچگاه استعمال نشده اند . راه تحقیق این قسمت مراجعه بکتاب لغت و شنیدن از اهل زبان است .

۲- حرکت عین الفعل مضارع در شش باب ثلاثی مجرد معلوم گفته شد و اما حرکت ماقبل آخر در مضارع معلوم غیر ثلاثی مجرد همیشه مکسور است مگر در ابوابی که اول آنها تاء زائده باشد یا لام الفعل مکرر باشد که در آن صورت ماقبل آخر مضارع مانند ماضی مفتوح خواهد بود مانند: تَشَرَّفَ يَتَشَرَّفُ و تَدَاخَلَ يَتَدَاخَلُ و تَدَخَّرَ يَتَدَخَّرُ و إِخْمَرَ يَخْمَرُ و إِخْمَارٌ يَخْمَرُ .

۳- حرف مضارعت در افعال معلوم همیشه مفتوح است مگر در باب: اِفْعَال ، تَفْعِيل و مفاعلة از ثلاثی مزید و باب فعلله از رباعی مجرد که حرف مضارعت در آنها مضموم است .

۴- برای ساختن فعل مجهول در ماضی حرف اول را مضموم و ماقبل آخر را مکسور و در مضارع حرف مضارعت را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میکنند.

در افعال مزید اگر در اول ماضی تاء زائد باشد هم تا وهم فاء الفعل مضموم میشوند مانند: تُصَرِّفُ وَتُدْخِرُج.

و اگر همزه وصلی در اول و تاء زائدی در وسط باشد هر دو مضموم میشوند چون: أُكْتُسِبَ وَ أُسْتُخْرِجَ و اگر بعد از فاء الفعل الف زائدی باشد تبدیل بواو میشود مانند: قُوبِلَ وَ تُقُوبِلُ مجهول قَابِلَ وَ تَقَابِلَ .
در افعال معتل نیز تغییراتی در مجهولها داده میشود ، برای نمونه در اینجا چند فعل معلوم و در مقابل آنها مجهول آنها نوشته میشود :

معلوم	مجهول	معلوم	مجهول
قَالَ	قِيلَ	خاطَبَ	خُوطِبَ
يَقُولُ	يُقَالُ	اِسْتَقَامَ	اُسْتُقِيمَ
اَقَامَ	اُقِيمَ	يَسْتَقِيمُ	يُسْتَقَامُ
يُقِيمُ	يُقَامُ	دَعَا	دُعِيَ
اِخْتَارَ	اُخْتِيرَ	يَدْعُو	يُدْعَى

۱۱- چرا افعال مجرد را بابواب مزید می‌پسوند؟

نقل فعل مجرد بیکمی از ابواب مزید غالباً بمنظور غرض معنوی است که از راه نقل مجرد بمزید بدست می‌آید.

درینجا برای هر باب چند غرض را که مهمتر است بیان میکنیم:

معانی باب افعال

- ۱- متعدی کردن فعل لازم مانند: کَرُمَ عَلِیٌّ وَ أَكْرَمْتُهُ.
- ۲- ازحالی بحال دیگر درآمدن مانند: أَغْدَّ البعیر یعنی شتر دارای غده شد.
- ۳- دریافتن مفعول را بر وصف خاصی مانند: أَحْمَدْتُ عَلِیًّا وَ أَبْخَلْتُ سَعْدًا یعنی علی را ستوده و سعد را بخیل دریافتم.
- ۴- داخل شدن در وقت مانند: أَصْبَحَ فَرِیْدٌ وَ أَمْسَى یعنی فرید داخل صبح و عصر شد.

معانی باب فاعیل

- ۱- متعدی کردن فعل لازم مانند: فَرِحَ سَعِیدٌ وَ فَرَّحْتُ فَرِیداً.
- ۲- دلالت بر بسیاری در فعل یا فاعل یا مفعول مانند: مَوْتَمَرِ الْآبَالُ، غَلَّقْتُ الْابوابَ وَ قَطَعْتُ الْأَشْوَابَ.

- ۳- نسبت دادن مفعول باصل فعل مانند : فَسَقْتُهُ وَكَفَرْتُهُ یعنی او را بکفر و فسق نسبت دادم .
- ۴- تشبیه مانند : قَوَّسَ الشَّيْخَ وَهَلَّلَ الْبَعِيرَ یعنی مرد پیر از لاغری چون کمان و شتر چون هلال گردید .

معانی باب مفاعلة

- ۱- دلالت بر مشارکت میان دو تن در اصل فعل مانند : خَاصَمَ سَعِيدٌ فَرِيداً وَخَاطَبَ عَلِيٌّ حَسَناً .
- ۲- دلالت بر تأکید مانند : ضَاعَفَ اللَّهُ أَجْرَكَ .

معانی باب تفاعل

- ۱- مشارکت میان دو تن یا بیشتر مانند : تَخَاطَبَ عَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَتَصَالَحَ الْقَوْمُ .
- ۲- تظاهر بچیزی که در واقع وجود ندارد ، مانند : تَغَافَلَ سَعْدٌ وَتَمَارَضَ فِي وَقْتٍ كَ غَفَلَتٍ وَ مَرَضٍ وجود ندارد .

معانی باب تفعل

- ۱- برای مطاوعه^۱ فَعَلَ چون : كَسَرْتُ الْخَشَبَ فَتَكَسَّرَ .

۱- مطاوعه مصدر باب مفاعله است و ریشه آن طوع است یعنی قبول کردن و پذیرفتن و مقصود از مطاوعه در اینجا آنست که فعلی که بفاعل نسبت داده میشود قابل انجام یافتن و پذیرش باشد چنانکه در مثال بالا این معنی درست است ولی نمیتوانیم بگوئیم كَسَرْتُ الْمَاءَ فَتَكَسَّرَ زیرا طبعاً پذیرش وجود ندارد .

- ۲- برای تَكَلُّف مانند: تَحَلَّمَ وَتَشَجَّعَ درباره کسیکه بزحمت و مشقت خود را به حلم و شجاعت وادارد.
- ۳- برای دوری کردن مانند: تَأَثَّم وَتَذَمَّمْ یعنی از گناه و مذمت دوری کرد.

معانی باب افتعال

- ۱- برای مطاوعه فَعَلَّ، چون: جَمَعْتُ الْقَوْمَ فَاجْتَمَعُوا.
- ۲- برای کوشش در تحصیل اصل فعل، مانند: اِكْتَسَبَ یعنی با کوشش کاسبی کرد.

معنی باب انفعال

- این باب همیشه لازم است و برای مطاوعه فَعَلَ می آید، مانند:
- كَسَرْتُ الْقَلَمَ فَانْكَسَرَ.

معانی باب استفعال

- ۱- برای خواستن و طلب کردن چون: اسْتَغْفِرُ وَاسْتَرحِمُ.
- ۲- برای گشتن از حالتی بحالتی مانند: اسْتَخْجَرَ الطَّيْنَ یعنی خاک مبدل بسنگ شد.
- ۳- برای دریافتن چیزی بر صفتی چون: اسْتَغْظَمَ الامر یعنی کار را بزرگ دریافت.

معنی باب تفعّل

این باب نیز برای مطاوعه فعلیل است ، مانند : دَخَرَجْتُ الْكُرَّةَ
فَتَدَخَرَجَتْ .

معانی سایر ابواب

سایر ابواب مزید که برای آنها معنی خاص ذکر نشد غالباً معنی
مبالغه و تأکید را می‌رسانند مانند : حَمَّرَ الشَّيْءُ وَاحْمَرَّ يَاحْمَرٌّ که معنی
فعل مجرد و مزید فرقی باهم ندارد مگر آنکه در مزید اندک مبالغه و تأکیدی
وجود دارد .



۱۲- وجوه اصلی افعال

ذَهَبَ عَلِيٌّ - يَكْتُبُ فَرِيدٌ - اجْلِسْ يَا سَعِيدُ -
 اَنَا اُسَافِرُ غَدًا - اَنْتَ تُكَلِّمُ عَلِيًّا - فَرِيدٌ سَوْفَ
 يَرْجِعُ - اقْرَأْ - عَلِمْنَا - لَيَجْلِسُ كُلُّ
 تَلْمِذٍ مَكَانَهُ .

افعال دارای سه زمان و سه صورت اصلی هستند: ماضی، مضارع و امر .

فعل ماضی: ماضی فعلی است که بر کاری یا حالتی در زمان گذشته دلالت میکند مانند: كَتَبَ فَرِيدٌ - حَسَنَ عَلِيٌّ . گاهی نیز ماضی باقرینه بر زمان آینده دلالت میکند مانند: اِنْ شَاءَ اللهُ - وَاَيَّدَكَ اللهُ - خَذَلَهُ اللهُ .

فعل مضارع: مضارع بر کاری یا حالتی در زمان حال یا استقبال دلالت دارد مانند: فَرِيدٌ يَقْرَأُ الْكِتَابَ - سَعِيدٌ يَنْجَحُ فِي الْامْتِحَانِ .

هرگاه سین یا سوف به مضارع داخل شود معنی آن مخصوص استقبال میگردد مانند: سَأَزُورُكَ .

فعل امر: امر بر حالتی یا کاری در زمان حاضر یعنی زمان مستقبل متصل بحال دلالت میکند مانند: اِذْهَبْ - اِفْهَمْ .

یاد آوری - تقسیم فعل بوجوه سه گانه از نظر زمان و از نظر صورت
ظاهر افعال است که از سه زمان ماضی و مستقبل و حال و نیز از سه صورت
یاد شده خارج نیستند ولی تقسیمات دیگری از نظر معنی در افعال وجود
دارد که زمان و صورت اصلی افعال در آنها تغییر نمیکنند، و آنها عبارتند
از نفی، نهی، جحد، استفهام و امر غایب.

نقی: فعل نفی با افزودن حرف نفی (لا) بر مضارع ساخته میشود و زمان
و صورت مضارع تغییر نمیکنند بلکه معنی اثباتی خبری مُبدَل بمعنی منفی
خبری میشود مانند: لَا يَذْهَبُ عَلِيٌّ.

نهی: فعل نهی نیز با افزودن لا ساخته میشود جز اینکه میان فعل
نفی و فعل نهی هم از نظر تلفظ و هم از نظر حالت اختلاف است بدین گونه
که لای نافیه در لفظ و حالت فعل تغییر نمیدهد زیرا آخر فعل نفی مانند
فعل مضارع مرفوع و حالت و جهت فعل «اخباری» است، در صورتیکه
لای ناهیه آخر فعل را محزوم و حالت اخباری را تبدیل بحالت انشائی
میکند مانند: لَا تَظْلِمُ - لَا تَذْهَبُ.

جحد: با اضافه شدن لَمْ بر فعل مضارع و محزوم شدن آخر مضارع
درست میشود مانند: لَمْ يَذْهَبْ عَلِيٌّ. باید متوجه بود که فعل جحد از

نظر معنی فعل مضارع منفی در زمان گذشته میباشد ، پس لَمْ يَذْهَبْ یعنی نرفته است .

استفهام : از اضافه کردن حرف استفهام (هَلْ) بر مضارع درست میشود ، در لفظ و زمان تغییری حاصل نمیگردد ولی معنی از اخباری تبدیل باستفهامی (انشائی) میشود مانند : هَلْ يَقْرَأُ فَرِيدٌ ؟

امر غایب : از افزودن لام مکسور «لِ» بر مضارع و مجزوم کردن آخر آن و تبدیل معنی اخباری بانشائی درست میشود مانند : لِيَكْتُبْ فَرِيدٌ .



۱۳۔ چگونگی صرف کردن افعال

ریشه و پایه صیغه های گوناگون افعال از جهت اشتقاق و تصریف،
مفرد مذکر غایب از فعل ماضی است، زیرا تنها صیغه‌ی که معین کننده
وزن و ساختمان فعل و خالی از حروف زاید است همان صیغه می باشد. ازین
جهت است که در کتب صرف عربی تصریف افعال را برای تعلیم مبتدیان
ازین صیغه شروع میکنند.

فعل ماضی : هر فعل از جهت انتساب بفاعل دارای این اقسام میشود:
فاعل یا حاضر است یا غایب هر يك از اقسام دو گانه یا مذکر است یا مؤنث و هر يك از دو قسم اخیر یا مفرد است یا ثنیه یا جمع . برای مجموع این اقسام دوازده صیغه لازم است . دو صیغه هم برای متکلم مفرد (متکلم وحده) و متکلم جمع (متکلم مع الغیر) بر آنها اضافه میشود، در نتیجه برای هر وجهی از وجوه اصلی افعال در عربی چهارده صیغه وجود دارد جز اینکه در هر وجهی برخی صیغه ها در لفظ مشترك و یکسان هستند .

صیغه‌های چهارده گانه ماضی با افزودن علامت وضائیر: (ت-
ا- وَا- ن- م- ت- مَما- تُم- تَن- ت- تا) بیاخر ریشه یعنی بیاخر مضرد

غایب مذکر ماضی در تمام اقسام افعال چه مجرد و چه مزید، ثلاثی یا رباعی موافق جدول زیر ساخته میشود:

جدول ساختمان صیغه‌های چهارده گانه ماضی با افزودن ضمائر و علامات بآخر ریشه

ماضی						
مفرد	ثنیه	جمع			غایب (شش صیغه)	ماضی (از ریشه عَلم)
عَلِمَ	عَلِمَا	عَلِمُوا	مذکر	مؤنث		
عَلِمْتُ	عَلِمْنَا	عَلِمْنَا	مذکر	مؤنث		
عَلِمْتَ	عَلِمْتُمَا	عَلِمْتُمْ	مذکر	مؤنث	حاضر (شش صیغه)	
عَلِمْتِ	عَلِمْتُمَا	عَلِمْتُنَّ	مذکر	مؤنث		
عَلِمْتُ	—	عَلِمْنَا	مذکر و مؤنث		متکلم (دو صیغه)	

فعل مضارع: فعل مضارع نیز مانند فعل ماضی دارای چهارده صیغه است.

ساختمان صیغه‌های چهارده گانه بدین گونه است: یکی از حروف مضارعت (ی - ت - ا - ن) بر اول ریشه (مفرد غایب مذکر ماضی) و ضمایر متصل: ان - ون - ن - ین بآخر آن موافق جدول زیر در تمام اقسام افعال اضافه میشود:

جدول ساختمان صیغه‌های چهارده گانه

مضارع از ریشه ع ل م

مفرد	ثنیه	جمع		
مذكر	يَعْلَمُ	يَعْلَمَانِ		
مؤنث	تَعْلَمُ	تَعْلَمَانِ	مضارع	
مذكر	تَعْلَمُ	تَعْلَمَانِ		
مؤنث	تَعْلَمِينَ	تَعْلَمَانِ	مضارع	
مذكر و مؤنث	أَعْلَمُ	تَعْلَمُ		

امر- فعل امر نیز دارای چهارده صیغه است که شش صیغه آن بنام امر غایب نامیده میشود. امر غایب از شش صیغه غایب مضارع ساخته میشود با افزودن لام مکسوری در اول مضارع و مجزوم ساختن آخر آن. دو صیغه متکلم امر نیز از نظر ساختمان ظاهر مانند امر غایب با افزودن لام امر درست میشود. شش صیغه دیگر را امر حاضر گویند و از شش صیغه مخاطب مضارع ساخته میشود باین گونه که اگر مابعد حرف مضارع ساکن باشد حرف مضارعت را حذف و بجای آن همزه قطعی در باب افعال و همزه وصلی در سایر افعال مجرّد و مزید اضافه و آخر فعل را مجزوم میکنند و اگر مابعد حرف مضارع متحرک باشد،

حرف مضارعت را حذف و آخر فعل را ساکن میکنند .
 یادآوری : همزه فعل امر در باب افعال همیشه مفتوح و در سایر ابواب
 مزید همیشه مکسور و در ابواب مجرّد اگر عین الفعل مضارع مضموم
 باشد همزه نیز مضموم و در موارد دیگر مکسور خواهد بود .

مثالها :

امر غایب : لِيَعْلَمْ - لِيَعْلَمَا - لِيَعْلَمُوا -

لِتَعْلَمْ - لِتَعْلَمَا - لِيَعْلَمَنَّ .

امر حاضر : اَعْلَمْ - اَعْلَمَا - اَعْلَمُوا -

اَعْلَمِي - اَعْلَمَا - اَعْلَمَنَّ .

مُتَكَلِّم : لَاَعْلَمْ - لِنَعْلَمْ .

از مضارع يَعْلَمُ
 (امر حاضر و غایب)

أَعْلِمُ - أَعْلِمَا }

از مضارع يُعْلِمُ
 (امر حاضر)

أَنْضُرُ - أَنْضُرَا }

از مضارع يَنْضُرُ
 (امر حاضر)

عَلِّمْ - عَلِّمَا }

از مضارع يُعَلِّمُ
 (امر حاضر)

۱۴- لازم و متعدی

ذَهَبَ فَرِيدٌ - نَصَرَ عَلِيٌّ سَعِيداً - قَرَأْتُ
الْكِتَابَ - حَسُنَ سَعِيدٌ - اَكْرَمْتُ الْعَالَمَ -
اجْلَسَ - قُمَ - مَنْ عَلِمْتَنِي حَقّاً صَبَّرَنِي
عَبْدُا ، مَنْ حَقَّرَ بَشْراً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ .

اگر معنی فعل در فاعل تمام شود آن فعل را لازم گویند مانند :
راح الشتاء ، جاء الربيع ، واگر معنی از فاعل بموضوع دیگری تجاوز کند
آن فعل را متعدی گویند مانند : اشتریت کتاباً .

از افعال ثلاثی مجرد باب فَعْلَ يَفْعُلُ و از ابواب ثلاثی مزید باب انفعال
همیشه لازم است . سایر ابواب گاهی لازم و گاهی متعدی استعمال میشوند .
عموماً افعالی که دلالت بر یکی از اوصاف خلقی یا طبیعی و یا بر
حالات جسمانی و عوارض داخلی و یا بر قبول و پذیرش و دیگر گونی دلالت
کنند لازم هستند مانند : حُسْنُ - شرافت - صِغَرُ - کِبَرُ - عطش -
جوع - نوْمُ - اجتماع - انکسار - احمرار و نظایر اینها و افعالی که بر
انجام دادن کاری دلالت کنند : وَضَعَ - رَفَعَ - مَنَعَ - جَمَعَ - ضَرَبَ -
نَضَرَ - اَكْرَامُ - تعلیم - استخراج و امثال اینها متعدی هستند .

۱۵- معلوم و مجهول

اگر فاعل معلوم باشد و در کلام آورده شود درین حالت فعل را معلوم گویند مانند امثله گذشته و اگر فاعل معلوم نباشد یا بعلى در کلام آورده نشود درین صورت فعل را مجهول خوانند مانند : سُرِقَ المتاع . فعل مجهول غالباً از فعل متعدی ساخته میشود .

کیفیت ساختن فعل مجهول - برای تبدیل فعل معلوم بفعل مجهول ، در ماضی حرف اول و هر حرف متحرك بعد از آن را مضموم و ماقبل آخر را مکسور میکنیم مانند : نُصِرَ - أُكْرِمَ - تُصَرِّفُ - أُكْتَسِبَ - أُسْتُخْرِجَ و در مضارع حرف مضارع را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میسازیم مانند : يُنْصَرُ - يُكْرَمُ - يُسْتَخْرَجُ .

یادآوری : در افعال ثلاثی مجرد آجوف ، حرف علة در مجهول ماضی تبدیل بیاء و در مجهول مضارع تبدیل بالف میشود مانند : قِيلَ وَبِيعَ وَيُقَالُ وَيُبَاعُ مجهول : قَالَ وَبَاعَ وَيَقُولُ وَيَبِيعُ و در افعال ثلاثی مزید الف باب مُفَاعَلَه و تَفَاعُل در مجهول ماضی تبدیل بو او میشود مانند : قُوِّلَ وَشُوِّهَ وَتُقَوِّلُ وَتُشَوِّهُ مجهول : قَابَلَ وَشَاهَدَ وَتَقَابَلُ وَتَشَاهَدُ .

فعل مُتَصَرِّف و فعل جامد - فعل متصرف آنست که وجوه ماضی و مضارع و امر و نیز صیغه‌های گوناگون آن از هر زمانی صرف شود مانند غالب افعال .

فعل جامد آنست که از انواع وجوه فعل و صیغه‌های بسیار آن فقط يك يا چند صیغه از آن صرف شود مانند: نِعَمَ و بَشْسَ (مخصوص مدح و ذمّ) و عَسَى و لیس که فقط برخی صیغه‌های ماضی آنها صرف میشود .



مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی



۱۶- مصدر و اسما و مشتق از آن

مشتق و جامد

مشتق - هر کلمه‌ای که دارای ریشه‌ی باشد و کلمات دیگری در آن ریشه با آن مشترك باشند آن را مشتق گویند ، مانند کلمات : عالم - فهّامه - أَفْضَل که از ریشه : عِلْم ، فَهْم و فَضَل مشتق شده اند و کلماتی از قبیل : معلوم ، أَعْلَم ، عَلِيم ، مُعَلِّم ، تَعَلَّمَ ، مَفْهُوم ، فَهِم ، تَفْهِيم ، إِفْهَام ، فَاضِل ، فَضَال ، تَفْضِيل ، تَفْضِيل با آنها هم ریشه هستند .

جامد - کلمه‌ای است که دارای ریشه‌ی غیر از خودش نیست و کلماتی با آن در ریشه و ساختمان مشترك نیستند مانند : حجر ، شجر و قمر .

الف - مصدر

مصدر ثلاثی مجرد ریشه مشتقات است و عبارت است از اسم جامدی که دلالت کند بر حالتی یا کاری مانند : فَرَح و نَصْر .

مصدر بر دو گونه است : قیاسی و سماعی .

مصدر قیاسی در ابواب غیر ثلاثی مجرد است چنانکه دیدیم ، هم چنین مصدر میمی که بعداً خواهیم دید قیاسی است ولی مصادر ثلاثی مجرد سماعی و دارای اوزان بسیاری است .

مصدر ثلاثی مجرد متجاوز از سی وزن دارد که فقط از راه تتبع کتب لغت و شنیدن از اهل زبان میتوان مصدر هر فعلی را بدست آورد. در اینجا بد کراوزان مشهور متداول بر حسب تقارب وزن و شکل میپردازیم :

- ۱- فَعَلَ - فَعِلَ - فُعِلَ - چُون : فَهَمَ - عِلِمَ - حُسِنَ .
 ۲- فَعَّلَ - فَعَّلَ - فُعِّلَ : رَحِمَ - عَضَمَ - قُدِّرَ .
 ۳- فَعَّلَ - فَعَّلَ - فُعِّلَ : دَعَوَى - ذَكَرَى - بُشِّرَى .
 ۴- فَعَّلَانَ - فَعَّلَانَ - فُعِّلَانَ : لَيَّانَ (ازلوی یلوی) -
 حَرَّمَانَ - غُفِّرَانَ - جَوَّلَانَ .
 ۵- فَعَّلَ - فَعِلَ - فُعِلَ : طَلَبَ - خَنَقَ - صَغَرَ - هُدَى .
 ۶- فَعَّلَ - فَعَّلَ : غَلَبَ - سَرَقَ .
 ۷- فَعَّلَ - فَعَّلَ : ذَهَابَ - إِيَابَ - سُؤَالَ .
 ۸- فَعَّلَ - فَعَّلَ : شَرَّافَ - دَرَايَ - بُغَايَ .
 ۹- فَعُولَ - فَعُولَ : دُخُولَ - قَبُولَ .
 ۱۰- فَعُولَ - فَعُولَ : ضَرُورَةَ - صُعُوبَةَ .
 ۱۱- فَعِيلَ - فَعِيلَ : رَحِيلَ - زَفَرَ - نَخِيرَ .

۱۲- فَعْلُولَةٌ - چون : كَيْنُونَةٌ - صَيْرُورَةٌ - قَيْلُولَةٌ - بَيْتُوتَةٌ .

۱۳- فَعَالِيَّةٌ چون : كَرَاهِيَّةٌ .

۱۴- فَعْلُوتٌ چون : جَبَرُوتٌ .

۱۵- تَفْعُلَةٌ چون : تَهْلُكَةٌ .

چنانکه گفته شده مصادر ثلاثی مجرد سماعی است و قاعده‌ی ندارد ولی از روی استقرار در موارد ذیل غالباً وزن مصدر معلوم است :

۱- افعالی که در معنی آنها نوعی از جنبش و اضطراب باشد مصادر آنها بر وزن فَعْلَان می‌آید ، مانند : ضَرْبان ، نَوَّسان ، غَلَّیان ، حَيَّوان ، جَوَلان ، خَفَقان .

۲- اگر فعل بر صفت و پیشه‌ی دلالت کند مصدر آن غالباً بر وزن فَعَاله است ، چون : کُتابة ، زِراعة ، صِبَاغَة ، خِياطة حیاکة تجارة .

۳- اگر فریاد و آوازی را برساند و یا دلالت بر دردی کند بر وزن فُعَال و فَعِیل می‌آید ، چون : صُراخ - بُكاء - زئیر - عویل - شهیق - زفیر - صُدا ع - زُکام - سُعال .

۴- اگر بر معنی رنگ دلالت کند بر وزن فُعْله می‌آید ، چون : خُضْرَة و صُفْرَة .

۵- مصدر باب فَعْل غالباً بر وزن فُعُولَة یا فَعَالَة است ، چون : کُدُورَة سُهُولَة - شَرَا فَة - شَجَاعَة .

ب = مصدر میمی و اسم زمان و مکان

مصدر میمی مصدری است قیاسی که در افعال ثلاثی مجرد بروزن مَفْعَلُ یا مَفْعِل و در افعال غیر ثلاثی بروزن اسم مفعول همان فعل می آید مانند : مَنْظَرٌ - مَدْخَلٌ - مَدْخَلٌ - مُخْرَجٌ - مُسْتَخْرَجٌ. در پاره‌ی از کلمات مصدر میمی برخلاف قاعده بروزن مَفْعِل آمده است مانند : مَرْجِعٌ و مَرْفِقٌ ولی در مثال واوی و در معتل العین یائی غالباً بروزن مَفْعِل می آید چون : مَوْلِدٌ - مَوْسِمٌ - مَوْرِدٌ - مَحْبِیثٌ - مَبِیْعٌ - مَصِیْرٌ - مَشِیْبٌ .

اسم زمان و اسم مکان - اول برای تعیین زمان وقوع فعل و دوم برای تعیین مکان وقوع فعل وضع شده‌اند و وزن آن دو نیز مانند مصدر میمی در ثلاثی مجرد یا مَفْعَل است یا مَفْعِل .

اگر عین الفعل مضارع مضموم یا مفتوح و یا فعل ناقص باشد اسم زمان و مکان غالباً بر وزن مَفْعَل می آیند مانند : مَقْتَلٌ - مَشْرَبٌ - مَدْعَى - مَرْمَى .

و اگر عین الفعل مضارع مکسور و یا فعل مثال باشد ، بروزن مَفْعِل بنا میشوند چون : مَجْلِسٌ - مَنَزَلٌ - مَوْضِعٌ - مَوْعِدٌ .

چند کلمه برخلاف قاعده از مضارع مضموم العین بروزن مفعِل آمده است مانند: مَشْرِق - مَغْرِب - مَسْجِد - مَنَسَب - مَنَحَر و غیرها .

اسم زمان و اسم مکان از فعل غیر ثلاثی بروزن اسم مفعول همان فعل می آید مانند: مُكْتَسَب - مُلْتَقَى - مُنْصَرَف - مُتَّكِي .

چند کلمه نیز بروزن مفعال آمده است مانند: مِيعَاد - مِيقَات - مِیلاد و غیرها .



ج - اسم آلت

اسم آلت کلمه‌ی بی‌است مشتق که برابر از و وسیله انجام دادن کار دلالت میکند و دارای سه وزن است :

۱- مِفْعَل مانند: مِخْلَب (چنگال پرندگان - خَلَب یعنی جراحی - کردن بناخن) .

۲- مِفْعَلَة مانند: مِکْسَحَة (جاروب - کَسَح یعنی روبیدن) .

۳- مِفْعَال مانند: مِکْیَال (از مصدر کَیَل) .

چند کلمه که دلالت بر آلت دارد بر وزن مِفْعَل (بضم میم و عین) آمده است مانند: مُدْهِن، مُسْعَط، مُدَقِّق و مُخْلَل و این وزن سماعی است نه قیاسی .

باید دانست که فرق میان اسم آلت مشتق که بر یکی از اوزان سه گانه آمده است با اسمهای آلات جامد که وزن خاصی ندارد آنست که معنی و مصداق کلمات در اول وسیع است و محدود بشکل و هیئات معینی نیست چنانکه مقصود از مفتاح هر نوع کلیدی است که با آن در باز میشود و مقصود از میزان هر وسیله‌ی بی‌است که با آن وزن اشیاء سنجیده میشود ولی مفهوم و مصداق قاس (تبر) و قدوم (تیشه) که اسم آلت جامد هستند محدود است با ابزار مخصوص و معینی که دارای شکل و جنس خاصی میباشد .

د - اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل و اسم مفعول هر دو مشتق از مصدر هستند اسم فاعل دلالت میکند بر آنچه فعل از آن صادر شده و بدان بستگی دارد .
مانند : عالم و کاتب .

اسم مفعول دلالت دارد بر آنچه فعل بر آن واقع شده است مانند :
معلوم و مکتوب .

اوزان اسم فاعل و اسم مفعول - اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل و اسم مفعول بر وزن مفعول می آید مانند امثله گذشته . و در غیر ثلاثی اسم فاعل بدینگونه ساخته میشود که از مفرد غایب مذکر در مضارع معلوم حرف مضارع را می اندازیم و بجای آن میم مضمومی قرار میدهیم و ماقبل آخر آن را اگر مکسور نباشد مکسور میکنیم مانند : مُكْرِمٌ و مُقْتَدِرٌ و مُدْخِرٌ و مُتَصَرِّفٌ و بِقَتْدِرٌ و بِدْخِرٌ و يَتَصَرِّفُ .

در اسم مفعول که از فعل مجهول ساخته میشود فقط بجای حرف مضارع میم مضمومی قرار میدهیم مانند : مُبْدَلٌ و مُرْتَضًی و مُدْخِرٌ از :
يُبْدَلُ و يُرْتَضًی و يُدْخِرُ .

۵ = صفت مشبّهه

صفت مُشبّهه مشتق از مصدر فعل لازم است و دلالت دارد بر صفت و حالتی که غالباً در دارنده آن ثابت است بی آنکه در آن زمانی منظور شود مانند : شریف و شجاع. بخلاف اسم فاعل که غالباً دلالت بر حال یا کاری میکند که ثابت و دائم نیست و در آن زمان منظور است مانند : ناظم و قائم .

اوزان صفت مشبّهه - اوزان مشهور و متداول صفت مشبّهه ازین قرار

است :

مرکز تحقیقات تطبیقی زبان و ادبیات فارسی

- ۱- فَعِيلٌ و فاعِلٌ چون : حمید و طاهر .
- ۲- فَعِلٌ و فَعَلٌ چون : وَرِعٌ و حَسَنٌ .
- ۳- فَعْلٌ - فِعْلٌ - فُعْلٌ - چون : ضَخْمٌ و صِفْرٌ و حُرٌّ .
- ۴- فُعَالٌ و فَعَالٌ چون : شُجاعٌ و جَبَانٌ .
- ۵- فَعُولٌ چون : ذُلُولٌ و وَقُورٌ .
- ۶- أَفْعَلٌ چون : أَصْفَرٌ و أَلْكَنٌ .
- ۷- فَعِيلٌ چون : جَيِّدٌ و بَيِّنٌ .
- ۸- فَعْلَانٌ چون : شَبْعَانٌ و عَطْشَانٌ .

اوزان صفت مُشَبَّه در هر فعلی که از آن صفت مشبه استعمال شده است سماعی است ولی از وزن و معنی افعال گاهی میتوان وزن صفت مُشَبَّه آنها را بدست آورد زیرا غالباً :

۱- صفت مُشَبَّه فَعِلَ مکسور العین بر وزن فَعِل می آید مانند : حَذِرَ و فَرِحَ از فعل : حَذِرَ و فَرِحَ .

۲- از فَعُلَ مضموم العین بر وزن فَعِل می آید چون : شریف و کریم و عظیم .

۳- در افعالی که بر رنکها و یا عیبا و یا حُسُنِها دلالت کنند صفت مُشَبَّه بر وزن أَفْعَل می آید چون : أَزْرَقَ - أَقْرَعَ - أَكْجَلَ .

۴- در افعالی که گرسنگی یا تشنگی یا سیری یا حالتی نفسانی را برسانند بر وزن فَعْلَان می آید چون : جَوَّعَان ، شَبَّعَان ، رَيَّان ، عطشان و غضبان .

۵- فَعِيل مخصوص اجوف است مانند : سَيِّد - لَيِّن - جَيِّد .

تأنیث صفت مشبهه - علامت مؤنث صفات مشبهه مانند مؤنث سایر صفات ثناء تأنیث است مانند : حَسَن و حَسَنَة ، سَيِّد و سَيِّدَة ولی در دو وزن از اوزان مذکور وزن خاصی برای مؤنث وجود دارد یکی وزن أَفْعَل که مؤنث آن فَعْلَاء است چون أَحْمَر و حَمْرَاء دیگری وزن فَعْلَان که مؤنث آن فَعْلَى است چون عطشان و عَطْشَى .

و - صیغهٔ مبالغه

صیغهٔ مبالغه از نظر معنی در حقیقت همان اسم فاعل است با قصد تأکید و مبالغه مانند : عالم و عالم و فاضل و مفضل .

اوزان صیغهٔ مبالغه

۱- فَعَّالٌ چون : فضال و جبار .

۲- فَعَّالَهُ چون : علامه و نسابه .

۳- فَعِيلٌ چون : صدیق و شیرین .

۴- فاعِلِهِ چون : راوی که و ساهره .

۵- مَفْعَالٌ چون : مهذار و مکنثار .

۶- فَعُولٌ چون : حقود و عبوس .

۷- فَعُولٌ و فُعُولٌ چون : قیوم و قدوس .

صیغهٔ مبالغه از افعال ثلاثی مجرد ریخته میشود ، چند کلمه نیز

از غیر ثلاثی آمده است که برخلاف قاعده است از قبیل : ذَرَاكَ و مِثْلَافٌ

و مِعْطَاءٌ و مِخْلَافٌ که از افعال ثلاثی مزید إِذْرَاكَ و إِتْلَافٌ و إعْطَاءٌ و

إِخْلَافٌ مشتق هستند .

ز = اَفْعَل تَفْضِيل

اسم تفضیل برای بیان تفاضل بین دو موصوف و افزونی یکی از آن دو بر دیگر استعمال میشود مانند: فَرِيدٌ اَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ .

صیغه تفضیل بر وزن اَفْعَل است و باید در فعلی که از آن اَفْعَل تفضیل ریخته میشود شرایط ذیل رعایت شود:

۱- ثلاثی مجرد باشد بنابراین از افعال غیر ثلاثی نظیر: استخراج و دخرج ریخته نمیشود.

۲- تام باشد بنابراین از افعال ناقص مانند: كان و صار ریخته نمیشود.

۳- متصرف باشد پس از نعم و بئس و نظیر آن دو ریخته نمیشود.

۴- قابل زیادت و نقیصه باشد پس از افعالی نظیر مات و عدم ریخته نمیشود.

۵- از آن فعل، اَفْعَل وصفی ریخته نشده باشد پس از افعالی نظیر حَمُرٌ وَخَضِرٌ و عَمِي ریخته نمیشود زیرا از آنها اَحْمَرٌ و اَخْضَرٌ و اَعْمِي ریخته شده است.

اگر از افعالی که فاقد شرط لفظی هستند اراده تفضیل کنیم لفظی

از قبیل اشدّ - اکثر - اقلّ - اضعف موافق مقصودی که داریم پیش از مصدر فعل منظور قرار میدهم و مصدر را منصوب میکنیم و مقصود خود را بعبارائی نظیر: فریدُ اکثر احساناً من سعید و سعید اقلّ استفهاماً من جعفر و هذا اشدّ سواداً من ذاك بیان میکنیم .

هرگاه از اسم تفضیل صفت عالی اراده شود با سمی که معرف بآل باشد اضافه میگردد و یا برخود آن «آل» داخل میشود مثلاً اگر خواسته باشیم بگوئیم علی از همه مردم داناتر است (داناترین مردم است) بیکی ازین دو صورت تعبیر میکنیم: علیٌّ أعلمُ الناس یا علیٌّ الأعلَمُ .

یاد آوری: دو وزن دیگر از اوزان مشتقات وجود دارد که از جهت لفظ شبیه با فعل تفضیل است و دارای همان شرایطی است که برای افعَل تفضیل ذکر شد. آن دو وزن عبارت است از ما أَفْعَلُ و أَفْعِلُ ... که برای اظهار تعجب استعمال میشوند مانند: ما أَجْمَلُ الربیع و أَكْرَمُ بعلی یعنی چه قدر نیکوست بهار و چه اندازه بزرگوار است علی .

۱۷ - منسوب

هرگاه خواسته باشند اسمی را به چیزی نسبت دهند بآخر آن یاء مشدّدی ملحق میکنند . انتساب یا از جهت خاندان است یا از جهت کشور و شهر یا از جهت صنعت و پیشه یا از جهت دین و مذهب و نظایر این امور مانند: علویّ - ایرانیّ - نیشابوری - کسائی - اسکافی - عیسوی - شیعی ، صفرآوی و غیرها .

برخی از قواعد نسبت

۱- هنگام الحاق یاء نسبت بهر کلمه ، تاء تأنیث و علامت تشبیه و جمع از آخر آن کلمه حذف میشود مثلاً نسبت به مگّه ، مکیّ و به عالمین و عالمین عالمی میشود ، هم چنین در جمع مکسر یاء نسبت بمفرد ملحق میشود چنانکه منسوب به کتب و مساجد کتابی و مسجدی میشود مگر اینکه جمع علم باشد که در آن صورت یاء نسبت بخود جمع ملحق میگردد مانند : أنصاری و أنباری .

۲- یاء از فعّیلة اگر صحیح العین و غیر مضاعف باشد حذف میشود چنانکه منسوب به «حنیفه» حنیفی میشود، اما در جلیلله و قویمه چون یکی مضاعف و دیگری معتل العین است منسوب بآن دو جلیلی و قویمی میشود.

۳- در فَعِيلٌ وَفَعِيلَةٌ وَفُعِيلٌ وَفُعِيلَةٌ اگر معتل اللام باشد یاء زائد حذف و یاء اصلی تبدیل بواو میشود و ماقبل و او مفتوح میگردد مانند: عَلَوِيّ وَقُصَوِيّ وَأُمَوِيّ در نسبت به عَلِيّ وَعَلِيَّةٌ وَقُصَيّ وَقُصَيَّةٌ وَأُمَيّ وَأُمِيَّةٌ .

۴- در کلمات مختوم بالف مقصوره هرگاه الف سومین یا چهارمین حرف باشد تبدیل بواو میشود مانند: عَصَوِيّ وَمَلْهُوِيّ وَصُغْرَوِيّ در نسبت به عَصَا، مَلْهِيّ وَصُغْرَى .

۵- در کلمات مختوم بالف ممدوده هرگاه الف برای تأنیث باشد، قلب بواو میشود مانند: صَفْرَاوِيّ وَصَحْرَاوِيّ و اگر الف اصلی باشد ثابت میماند مانند: قَرَّائِيّ وَابْتِدَائِيّ .

۶- در کلمات مختوم بیاء منقوص اگر یاء سومین یا چهارمین حرف باشد قلب بواو میشود مانند: عَمَوِيّ وَقَاضَوِيّ در نسبت به «عَمِيّ» و «قَاضِيّ» و اگر در مرتبه پنجم یا ششم باشد حذف میشود مانند: مُشْتَرِيّ وَمُسْتَعْلِيّ در نسبت به مُشْتَرِيّ وَمُسْتَعْلِيّ .

۷- در کلماتی که حرف آخر آنها حذف شده است اگر باقیمانده بیش از دو حرف نباشد، محذوف در نسبت بر میگردد مانند: أَبَوِيّ وَدَمَوِيّ منسوب به آب و دم ولی در نسبت به بِنْتِ وَأُخْتِ بِنْتِيّ وَأُخْتِي گفته میشود .

۸- در اعلام مرکب اگر ترکیب آنها مزجی باشد در نسبت دو وجه

جایز است: یکی آنکه جزء دوم حذف و یاء نسبت بجزء اول ملحق شود و دیگر اینکه تغییری در آن حاصل نگردد و یاء بجزء دوم ملحق گردد. مثلاً در نسبت به بعلبک جایز است بگوییم بعلی و بعلبکی ولی اگر ترکیب اضافی و یا اسنادی^۱ باشد جزء دوم حذف و یاء بآخر جزء اول ملحق میگردد چنانکه در نسبت به دیر القمر و تأبط شرأ دیری و تأبطی میگوئیم.



۱- کلمات مرکب در زبان عربی بر سه قسم هستند: مرکب مزجی، مرکب اضافی و مرکب اسنادی. مرکب مزجی آنستکه دو جزء کلمه چنان بیکدیگر متصل شده باشند که مانند یک کلمه بنظر آیند مانند: معد یکرِب و بعلبک مرکب اضافی از مضاف و مضاف الیه فراهم میشود مانند: عبدالله و دیر القمر. مرکب اسنادی آنستکه میان دو جزء اسنادی باشد مانند تأبط شرأ.

۱۸- مفرد - ثنیه - جمع - مؤنث - مذکر

رجل - کُتُب - امرأة - ارض - کتابان - قلمین -
 شمس - شمس - عالمة - عالمان - عالمین - عالمات -
 رجلان - مریم - مؤمن - مؤمنان - مؤمنون -
 مؤمنین - حسین .

مؤنث و مذکر : اسم از جهت نوع یا مذکر است یا مؤنث . مذکر و مؤنث در جنس جاندار معلوم است مانند : فرید و فریده - خروس و ماکیان اینگونه مذکر و مؤنث را حقیقی میگویند .

مؤنث لفظی و مجازی : در غیر حیوان هر اسمی که مؤنث لفظی و مجازی نباشد مذکر است و بیشتر اسمها در عربی ازین نوع است مانند : کتاب - قمر . قلم . تمام اسمهایی که آخر آنها بتاء زایدی (غیر از تاء مبالغه مانند علامه و راویة) ختم میشود جزء اسمهای مؤنث لفظی بشمار می آیند هر چند از نظر معنی مذکر باشند مانند : شجرة - کلمة - طلحة - معاویه اینگونه مؤنث قیاسی است و تاء زاید آن در وقف خوانده نمیشود .

مقداری از اسمهای آنکه علامتی در لفظ داشته باشند مؤنث شناخته شده اند که از آنها تعبیر بمؤنث مجازی یا معنوی میشود مانند : ارض -

شمس - ید - نار و غیر اینها . شناختن اینگونه مؤنث فقط از راه سماع از اهل زبان و مراجعه بکتاب لغت حاصل میشود .

اسم مفرد - اسم از نظر کمیت و مقدار یا مفرد است یا تثنیه یا جمع . اگر معنی و مفهوم اسم يك فرد باشد آن را مفرد و اگر دو فرد باشد آن را تثنیه و اگر بیشتر از دو باشد آن را جمع میگویند مانند :

رجل - رجلا - رجال .

تثنيه - برای ساختن تثنیه الف و نون مکسور (در حالت رفع) و یاء و نون مکسور (در حالت نصب و جر اضافه میکنند مانند :

العلم علما - اشتریت کتابین - مررت بر جلیین .

یادآوری - ۱ - نون تثنیه در حالت اضافه حذف میشود مانند : هما سیدا شباب اهل الجنة - المرء باصغریه .

۲ - در اسمهای منقوص یاء بحالت خود باقی می ماند مانند : قاضیان و داعیان .

۳ - در اسمهای مقصور الف مقصوره قلب بیاء میشود مانند : فتیان و کبریان .

۴ - در اسمهای ممدود اگر همزه زاید باشد تبدیل بو او میشود مانند : صحراوان و خضر اوان و اگر همزه اصلی باشد بحال خود باقی میماند مانند : قرأان - کساءان - جزاءان .

۱۹ = جمع

جمع بردونوع است : جمع سالم و جمع مکسر .

الف : جمع سالم - هرگاه بمفرد علامت جمع ملحق گردد و تغییر دیگری در ساختمان آن داده نشود آن را جمع سالم گویند مانند : مُسْلِمُونَ جمع مُسْلِمٌ و مُسْلِمَات جمع مُسْلِمَةٌ .

جمع سالم بردو گونه است : مذکر و مؤنث

جمع سالم مذکر - مفرد مذکری را که میخواستیم بصورت جمع سالم در آوریم یا مشتق است یا جامد . اسم جامد باید دارای این شرایط باشد : عَلم - عاقل - بسیط - علامت جمع مذکر سالم واو ماقبل مضموم و نون مفتوح است در حال رفع و یاء ماقبل مکسور و نون مفتوح در حال نصب و جرّ مانند : مُحَمَّدُونَ یا مُحَمَّدِین جمع محمد .

در صورت فقدان يك یا چند شرط نمیتوان علامت جمع مذکر سالم را بکلمات ملحق کرد پس کلمات : هند ، طلحة ، رجُل ، قمر ، عبد الله را نمیتوان بصورت جمع مذکر سالم در آورد زیرا واجد شرایط نیستند .

چند کلمه یافت میشود که برخلاف قاعده علامت جمع مذکر سالم بآنها ملحق شده است مانند : اَرْضُونَ ، عَالَمُونَ ، عَلَیُّونَ ، أَهْلُونَ ، بَنُونَ ، سِنُونَ و پاره‌ی کلمات دیگر .

اسم مشتق مذکر را اگر خواسته باشیم بصورت جمع سالم درآوریم کافی است که صفت از برای عاقل باشد مانند : مؤمن و عالم و افضل که جمع سالم آنها مؤمنون و مؤمنین و عالمون و عالِمین و أَفْضَلُونَ و افضلین میشود .

جمع مؤنث سالم - علامت این جمع الف و تاء کشیده است که بآخر کلمات ملحق میشود . از اسماء ، کلمات ذیل را میتوان بصورت جمع مؤنث سالم درآورد :

۱- هر اسمی که در آخر آن تاء تانیث (تاء زائد) باشد مانند : شَجَرَات و طَلْحَات جمع شَجَرَة و طَلْحَة .

۲- أَعْلَام مؤنث مانند : زینبات و فاطمات .

۳- مصدرهای افعال مزید مانند : تمرینات و تدارکات .

۴- کلماتی که محتوم بالف مقصورة یا الف ممدوده باشند مانند : صحراوات و فضلیات .

از اسماء مشتق یا صفات ، هر اسم مشتق مؤنثی را میتوان بالف و تاء جمع بست مانند : طالبات ، کریمات ، مؤمنات ، مرقومات جمع : طالبة ، کریمه ، مؤمنه و مرقومه .

قواعد

۱- هر اسم ثلاثی که عین الفعل آن حرف صحیح و آخر آن تاء زائد باشد هرگاه جمع بالف و تا بسته شود اگر بر وزن فَعْلَة باشد در جمع، عین الفعل، آن مفتوح میشود مانند: قَطْعَة وَقَطْعَات . و اگر بر وزن فِعْلَه یا فُعْلَه باشد در جمع آن سه وجه جایز است: فتح عین الفعل، ساکن کردن آن و تابع قرار دادن آن در حرکت از فاء الفعل مانند: جِلْسَة و حُجْرَه که جمع آن دو: جِلْسَات، جِلْسَات و جِلِسات و غُرَفَات، غُرَفَات و غُرَفَات میشود.

۲- هرگاه فَعْلَه معتل العین باشد در جمع آن عین الفعل فقط ساکن است مانند: رَوْضَات جمع رَوْضَه و بَيْضَات جمع بَيْضَه.

۳- جمع صفات و جمع مضاعف در هر سه وزن ساکن است مانند: صَعْبَات جمع صَعْبَه و عِدَّات و عِدَّات جمع عِدَّة و عِدَّة و صُلْبَات جمع صُلْبَه و شِدَّات جمع شِدَّة.



ب = جمع مکسر

جمع مکسر جمعی است که ساختمان مفرد آن دگرگون میشود مانند:
رِجَال جمع رَجُل و عُلَمَاء جمع عالم و قواعد جمع قاعده . این جمع نیز
یا در اسمهاست یا در صفات (مشتقات) جمع مکسر در اسم بردوگونه
است : جمع قلت و جمع کثرت .

جمع قلت - اگر منظور از جمع عددی میان سه تا ده باشد کلمات را
بیکدیگر از اوزان چهارگانه ذیل جمع می‌بندیم .

۱- أفعال مانند : أَضْيَاف جمع ضَيْف .

۲- أَفْعُل مانند : أَرْجُل جمع رِجْل .

۳- أَفْعِلَه مانند : أَغْذِيَه جمع غِذَاء .

۴- فِعْلَه مانند : فِتْيَه جمع فَتَى .

باید دانست که این اوزان مخصوص جمع قلت نیست بلکه برای
جمع کثرت نیز با ذکر قرینه یا بی قرینه می‌آید .

جمع کثرت - درین جمع عدد محدود نیست و هرچه از سه بی‌الا دلالت

کند بیکدیگر از اوزان جمع کثرت جمع بسته میشود مانند : رِجَال جمع
رَجُل و نَجُوم جمع نَجْم .

اوزان جمع کثرت

اوزان جمع کثرت بسیار است و برای آن قاعده‌ی نیست جز اینکه غالباً:

۱- اسمهای ثلاثی مجرد بر یکی ازین اوزان جمع بسته میشوند :

أَفْعَال و فُعُول و فِعَال مانند: أَفْرَاس جمع فَرَس و رِجَال جمع رَجُل و نَجُوم

جمع نَجْم. گاهی بر فِعْلان نیز جمع بسته میشود مانند: مِیْرَدَان جمع

صُرَد (پرنده کوچکی) و اگر اسم ثلاثی اجوف باشد غالباً جمع آن بر

وزن فِعْلان است مانند: جِیْرَان و تِیْبِجَان و نِیْرَان جمع جَار و تَاج و نَار.

۲- مؤنث اوزان ثلاثی اگر فَعْلَه یا فَعْلَه جمع آن فِعَال میشود

مانند: قَصْعَه بر قِصَاع و رَقَبَه بر رِقَاب و فَعْلَه جمعش فُعَل است چون

غُرْفَه و غُرَف و فَعْلَه جمعش فِعَل است چون مِلَه و مِلَل و فَعْلَه جمعش

فَعِل است چون مَعِدَه و مَعِد و فَعْلَه بر فُعَل جمع بسته میشود مانند: تُخَمَه

بر تُخَم.

۳- مزید ثلاثی اگر بر وزن فَعَال یا فَعُول یا فَعِیل باشد جمع آن

أَفْعِلَه یا فِعْلان یا فُعَل میشود مانند: أَرْمَنَه جمع زَمَان و أَعْرَبَه و غُرَبَان

جمع غُرَاب و حُمْر و أَحْمِرَة جمع حِمَار و عُمْد جمع عُمُود و أَعْمِدَه جمع عِمَاد

و أَرْغِفَه جمع رَغِيف.

- ۴- مزید ثلاثی که در آخر آن الف مقصوره باشد جمع آن فِعال میشود مانند: اُنْثٰی براناث. اگر در آخر کلمه الف ممدوده باشد جمع آن فَعَالٰی یا فَعَالٍ میشود مانند: صحراء بر صحاری یا صحاری.
- اگر الف زائده در اول کلمه باشد جمع آن از راه قیاس بر افعال است مانند: اِصْبَع بر اصابع و اَثْمَلَه بر انامل.
- ۵- اسمهای رباعی مجرد از روی قیاس بر فَعَالِل جمع بسته میشوند مانند: جعفر بر جعافر و درهم بر دراهم.
- ۶- کلماتی که مانند: قِرطاس در مرتبه چهارم مدّه زائده دارند جمع آنها افاعیل یا مفاعیل میشود مانند: اَعْجوبه بر اعاجیب و مِصْبَاح بر مصابیح و عَصْفُور بر عصافیر و قِرطاس بر قرطیس.



۱- مقصود از مده: واو ماقبل مضموم (او) و یاء ماقبل مکسور (ای) و الف است. این حروف چنانکه از پیش گفته شد در حقیقت بجای حرکات استعمال میشوند.

جمع مکسر در صفات

۱- صفات ثلاثی غالباً بر افعال یا افعال جمع بسته میشوند مانند:
صِعَاب جمع صَعَب و اَبْطَال جمع بَطْل و اَخْرار جمع خُرّ. گاهی نیز بر
فُعْلان و فِعْلان جمع بسته شده است مانند: خُلُقّان جمع خَلَق و ضَیْفان
جمع ضَیْف.

۲- در کلماتی که حرف سوم آنها مدهی است اگر بر وزن فَعَال باشد
غالباً جمع آن فُعْلَاء و فِعْلَاء می شود مانند جُهَنَاء جمع جَبَان و جِیَاد جمع
جَوَاد و اگر بر وزن فُعَال باشد غالباً بر فُعْلَاء جمع بسته میشود مانند:
شُجَعَاء جمع شُجَاع. و اگر بر وزن فَعِیْل باشد جمع آن غالباً: فُعْلَاء یا
فُعَال یا فُعْل یا اَفْعَال یا اَفْعِلَاء یا اَفْعِلَه خواهد بود مانند: شُهَدَاء جمع
شَهِید و کِبَار جمع کَبیر و نُذُر جمع نَذیر و اَشْرَاف جمع شَرِیف و اَصْدِقَاء
جمع صَدِیق و اَجَلَه جمع جَلِیل.

جمع بر وزن اَفْعِلَه و اَفْعِلَاء بیشتر در فعیلی است که مضاعف باشد
مانند: اَحِبّه و اَحِبّاء جمع حَبِیب و اَعِزّه و اَعِزّاء جمع عَزِیز و اَخِلّه و اَخِلّاء
جمع خَلِیل.

فَعِیل بمعنى مفعول اگر معنی آن مشتمل بر نوعی از آفت و درد باشد

بر فَعْلَى جمع بسته میشود مانند: قَتَلَى جمع قَتِيل و مَرَضَى جمع مَرِيض و جَرَحَى جمع جَرِيح.

مؤنث فعیل غالباً بر فِعَال یا فَعَائِل جمع بسته میشود مانند: صَبَاح جمع صَبِيحَه و صَبِيح و كَرَامَت و كِرَام جمع كَرِيْمَه.

اگر صفت بر وزن فاعِل باشد غالباً بر فُعَلَاء یا فُعَال یا فَعَلَه یا أَفْعَال یا فُعُول یا فُعَل یا فِعَال جمع بسته میشود مانند: فُضَّلَاء و كُتَّاب و طَلَبَه و أَصْحَاب و رُكُوع و رُكْع و تِجَار جمع: فاضل و كاتب و طالب و صاحب و راکع و تاجر.

اگر فاعل ناقص باشد بر وزن فُعَلَه جمع بسته میشود و لام الفعل آن قلب بالف میگردد مانند: قُضَاة و هُدَاة و دُعَاة جمع قاضی و داعی و هادی که اصل آنها قُضِيَّه و هُدِيَّه و دُعَوَه بوده است.

مؤنث فاعل بر فَوَاعِل جمع بسته میشود مانند: ضَابِطَه بر ضَوَابِط و قائمه بر قَوَائِم و رابطه بر رَوَابِط.

۳- جمع فَعْلَى و فَعْلَان، فِعَال و فَعَالی و جمع فُعْلَى، فُعَل میشود مانند:

عِطَاش جمع عطشی و عَطْشَان و سِکَّارِی جمع سِکَّرَان و صُغَر جمع صُغَرِی. در جمع سِکَّرَان سِکَّارِی بضم سین نیز آمده است.

۴- أَفْعَل و صَفی غالباً بر فُعْلان و فُعْل جمع بسته میشود مانند :
 حُمْران و حُمْر جمع أَحْمَر و سُودان و سُود جمع أَسْوَد . هم چنین فَعْلَاء
 مؤنث أَفْعَل بر فُعْل جمع بسته میشود مانند : حُور جمع حَوَراء و عِین
 جمع عِیناء که در اصل عِین بوده و پس از کسره دادن ع بمناسبت یاء
 عِین شده است .

۵- أَفْعَل تفضیل بر افاعِل جمع بسته میشود مانند : أَفاضِل و
 اکابر جمع افاضل و اکبر . و مؤنثان بر فُعْل جمع بسته میشود مانند صَغُر جمع صَغُرُ
 تذكّر - أَفْعَل و صَفی جمع سالم بسته نمیشود ولی أَفْعَل تفضیل جمع
 سالم نیز بسته میشود مانند : افاضلون و اکبرون جمع افاضل و اکبر .



جمع بر جمع

برخی از جُموع، جمع مکسر یا جمع سالم بسته شده است مانند :
أَقْوَالُ که بر أَقَاوِيلُ وَاكْطُبُ که بر أَكَالِبُ وَاكْلَابُ که بر كِلَابَات جمع
بسته شده است .

جمع بستن جمع قاعده‌ی ندارد بلکه سماعی است و هر چه را اهل
زبان استعمال کرده‌اند می‌توانیم استعمال کنیم .

جمع منتهی الجموع - وزن مَفَاعِلُ و مَفَاعِلُ و آنچه از جهت وزن شبیه
بآن دوست جمع منتهی الجموع نامیده میشود مانند : مشاهد - موازین -
أكابر - شواهد - خلائق - اقالیم و غیرها .

جموع بسی قاعده - پاره‌ی از جموع یافت میشود که برخلاف قاعده،
جمع بسته شده‌اند برخی از آنها از لفظ خود مفردی ندارند مانند : نِسَاءُ
و نِسْوَةٌ جمع امْرَأَةٌ و برخی از آنها از لفظ خود مفرد دارند مانند : اَرْضِی
و اَرْضُونَ جمع اَرْض و محاسن و مساوی جمع حُسْن و سُوء .

اسم جمع و اسم جنس - اسم جمع از نظر معنی با خود جمع فرقی ندارد
ولی از نظر لفظ مفرد است مانند : رَكْب (سواران) و صَحْب (یاران)

و جامل (گروهی از شتران با ساربان و صاحبان آنها).

اسم جنس - کلمه‌ای است که بر مفرد و مُثنی و جمع اطلاق می‌شود
مانند: تَمْر و بَطِیخ. هرگاه از اسم جنس يك فرد اراده شود اگر از اشیاء
و اجناس باشد تاء وحدت بآخر آن اضافه می‌شود مانند: بَطِیخ و بَطِیخة
و تَمْر و تَمرة و اگر از مردمان باشد یاء وحدت و نسبت بآخر آن اضافه می‌شود
مانند: اِنْس و اِنسی - آدم و آدمی - روم و رومی - اعراب و اعرابی.



۷۰ = تصغیر

هرگاه ارادهٔ تقلیل یا تحقیر داشته باشیم اسم را مُصَغَّر می‌کنیم^۱ بدین طریق که در اسمهای ثلاثی حرف اول را مضموم و حرف ثانی را مفتوح و یاء ساکنی بعد از حرف دوم اضافه می‌کنیم چنانکه رَجُل را رُجُل و عَبْد را عُبْد می‌گوئیم و اگر کلمات چهار حرفی باشند حرف بعد از یاء را نیز کسره می‌دهیم مانند جَعْفَر که تصغیرش جُعْفِر میشود.

قواعد

۱- هر اسم ثلاثی مؤنثی که علامت تأنیث در آن ظاهر نباشد هنگامی که مُصَغَّر شود تاء تأنیث در آن ظاهر میشود مانند: شمس که تصغیرش شَمِیسَه و اَرْض که تصغیرش اَرِیْضَه میشود.

۲- الف یا واوی که در مرتبهٔ چهارم است در تصغیر قلب بیاء میشوند مانند: عَصِیْفِرُ مُصَغَّرُ عَصْفُورٍ و مُفِیْثِیحُ مُصَغَّرُ مَفْتاحٍ.

حرف عِلّی که قبل از یاء تصغیر و منقلب از «واو» یا «باء» باشد

۱- گاهی اسمی را برای تحبیب و شفقت مصغر میکنند مانند حسین تصغیر حسن و بنی

تصغیر ابن.

در تصغیر باصل خود بر میگردد مانند : بُوَيْبُ تصغیر باب و نُیْبُ
مَصْغَرُ نَاب و مُوَيْزِینُ مَصْغَرُ مِیزَان و مُیْقِظُ مَصْغَرُ مَوْقِظ .

۴ - الف زائدی که قبل از یاء تصغیر باشد تبدیل ہو او میشود
مانند : شُوْیْعِر و مُوْیَلِح مَصْغَرُ شَاعِر و مَالِح .

۵ - اسمی که حرف آخر آن حذف شده باشد اگر باقیانده دو حرف
باشد ، حرف محذوف در تصغیر بر میگردد مانند کلمات محذوف الآخر :
أَب و دَم و آخ که مصغر آنها : أَبِی و دُمِی و أَخِی میشود زیرا اصل آنها :
أَبُو و أَخُو و دَمُو بوده است .



۲۱- اعلال

کلماتی که دارای حروف علت هستند غالباً در آنها تغییری پدید
میشود. این تغییرات برای آسان شدن تلفظ است و از آن تعبیر با اعلال
میشود.

اعلال از نظر کیفیت بر سه گونه است :

- ۱- اعلال بقلب کردن حرف علت بحرف دیگری مانند اعلال
در قال و رمی که اصل آن دو قَوْل و رَمَى بوده است .
- ۲- اعلال بحذف حرف علت مانند : یَعِدُّ و یَرِثُ که اصل آن دو
یَوْعِدُّ و یُورِثُ بوده است .
- ۳- اعلال بساکن کردن حرف متحرك مانند : یَدْعُو و یَقُولُ که
اصل آن دو یَدْعُو و یَقُولُ بوده است .
- اعلال از نظر محل حرف علت نیز بر سه قسم است زیرا حرف علت
یا فاء الفعل است یا عین الفعل یا لام الفعل .
- الف - قواعد اعلال معتل الفاء .

- ۱- هرگاه واو ساکن و ماقبل آن مکسور باشد قلب بیاء میشود

مانند: میزان و میقات و ایعاد که اصل آنها مؤزان و موقّات و اوعاد است.

۲- اگر یاء ساکن و ماقبل آن مضموم باشد قلب بو او میشود مانند: مُوسِر و مُوقِن که اصل آنها مُیسِر و مُیقِن است.

۳- «واو» و «یاء» در باب افتعال تبدیل به «تاء» میشوند مانند: اِتَّحَدَّ و اِتَّسَرَ اصل آن دو اَوْتُعَدَّ و اِیْتُسَرَ است.

۴- هرگاه واو میان حرف مضارع مفتوح و عین الفعل مکسور قرار گیرد حذف میشود مانند: یَعِدُّ و یَزِرُّ که اصل آنها یُوْعَدُّ و یُوَزِّرُّ است. اگر حرف مضارعت مفتوح و یا عین الفعل مکسور نباشد حرف علت حذف نمیشود مانند: یُوْعَدُّ و یُوَجِّلُّ. در باره بی از موارد بر خلاف قاعده حرف علت حذف شده است مانند: یَضَعُّ و یَسَعُّ.

۵- در مصادری که بر وزن فَعْلَه است غالباً واو حذف میشود مانند: عِدَه و ثِقَه و صِلَه که اصل آنها وِعْدَه و وِثْقَه و وِصْلَه است.

ب- قواعد اعلال معتل العین

۱- هرگاه واو و یاء متحرک و ماقبل آنها مفتوح و یا در حکم مفتوح^۱

۱- مقصود از حروفی که در حکم مفتوح هستند حروفی است که اکنون ساکن ولی در اصل متحرکند و اگر حرکت حرف علت بماقبل نقل شود مانعی در میان نیست مانند: اقام و استقام و ینام بخلاف: قاوم و تقوم و تمایل که نقل حرکت حرف علت بماقبل ممکن نیست زیرا ماقبل حرف علت در آنها قبول حرکت نمیکند.

باشد قلب بالف میشوند مانند: قال - زاد - اقام - استقام - يخاف - مقام .

ازین قاعده موارد ذیل استثنا شده است :

الف - باب سَوَدَ وَعَوَرَ وَمَزِيدَ آنها مانند: أَسْوَدَ وَأَعْوَرَ وَاسْتَعْوَرَ .

ب - باب اِزْدَوَجَ وَاجْتَوَرَ .

ج - مصادری که بر وزن فَعْلَانِ هستند مانند: جَوَلَان - حَيَوَان -

نَوَسَان - فَيْضَان - رِيْعَان .

۲- واو و باء هرگاه بعد از الف اسم فاعل واقع شوند تبدیل بهمزه

میگردند مانند: فائِز و دَائِر که اصل آنها فاوِز و دایِر بوده است .

۳- واو مکسور ماقبل در سه مورد تبدیل بیاء میشود :

الف - در مصادری ثلاثی مجرد مانند: قِیَام و عِبَاد .

ب - در جموعی که مفرد آنها اعلال شده است مانند: دِیَار و رِیَاح

که اصل آنها دِوَار و رِوَا ح است و در مفرد آنها که دَار و رِیَح باشد اعلال واقع شده است

ج - در جموعی که عین الفعل مفرد آنها ساکن باشد مانند: حِیَاض

و رِیَاض و تِیَاب جمع: حَوْض و رَوْضَه و ثَوْب .

۴- هرگاه واو و باء در يك كلمه واقع شوند اگر اولی ساکن و دومی

متحرك باشد و او تبدیل بیاء و یاء در یاء ادغام میشود مانند: سید و جید و آیام و مرئی و مقضی که اصل آنها: سیود و جیود و آیوام و مرؤوی و مقضوی بوده است.

۵- در مضارع و در مفعول و او و یاء ساکن میشوند مانند: یقوم و یبیع که اصل آن دو یقوم و یبیع بوده است و هم چنین مقول و مبیع که اصل آن دو مقول و مبیوع بوده است بعد از نقل حرکت و او و یاء بمقابل، دوساکن پهلوی هم جمع شدند ازین جهت یکی از دو و او در اول و یاء در دوم حذف گردید و ماقبل یاء بمناسبت یاء مکسور شد.

۶- و او و یاء در فعل ماضی در صورتیکه ما بعد آنها ساکن باشد حذف میشوند و ماقبل محذوف اگر و او غیر مکسور باشد مضموم و اگر یاء یا و او مکسور باشد مکسور میشود مانند: قمت و قمن و بعث و بعثم و خفت و نمت که اصل آنها: قومت و قومن و بیعت و بیعثم و خوفت و نوومت بوده است.

۷- در جمع افعال و فعلاء هرگاه بر وزن فعل باشد ماقبل یاء مکسور میشود مانند: بیض و عین جمع ابیض و أعین که اصل آن دو بیض و عین بر وزن حمر و صفر بوده است.

ج - قواعد اعلال معتل اللام

۱- واو و یاء متحرك ماقبل مفتوح قلب بالف میشوند هرگاه بعد از آنها الف نباشد مانند کفی^۱ و نجا که اصل آنها کَفَّی و نَجَوَ بوده ولی در مثل غَزَوَا و رَمِیَا و غَلَبَان و عَصَوَان حرف علت بحالت خود باقی میماند.

۲- واو اگر در مرتبه سوم واقع و ماقبل آن مکسور باشد قلب بیاء میشود مانند: دُعِی که اصل آن دُعِو است. هم چنین اگر در مرتبه چهارم واقع و ماقبل آن مفتوح یا مکسور باشد قلب بیاء میشود مانند: الغازی وَاغْزِیتُ که اصل آنها: الغازی وَاغْزَوْتُ میباشد.

۳- واو در مصدر باب تفاعل و تفعّل تبدیل بیاء و ماقبل آن مکسور میگردد مانند: تداعی و ترجی که اصل آن دو تداعو و ترجو بوده است بر وزن تفاعل و تفعّل و در ناقص یائی ماقبل یاء نیز مکسور میگردد مانند: تقاضی و تمنی.

۴- واو و یاء هرگاه در آخر کلمه بعد از الف زائده واقع شوند قلب بهمزه میشوند مانند: قضاء و کساء و إرضاء و اکتفاء.

۵- در مضارع واو و یاء ساکن میشوند مانند: يدعُو و یکفی که اصل آن دو يدعُو و یکفی بوده است. هم چنین در اسم فاعل در حال رفع و جر مانند: القاضی و الداعی.

۲۲ - ابدال

چنانکه بتفصیل بیان شد تغییراتی که در حروف علت حاصل میشود آن را اِغْلال میگویند ولی قلب و تبدیل حرفی بحرف دیگر را چه در معتل و چه در کلمات صحیح باشد ابدال گویند.

ابدال در غیر موارد اِغْلال یا سماعی است مانند تبدیل «س» به «ز» در کلمه سَقَر (زَقَر) و «أ» به «ه» در اَرِاق (هَرِاق) یا قیاسی است مانند تبدیل «ت» به «ث» و «ت» به «ز» در اِثْاقل و اِزْمَل که اصل آنها ثاقل و تَزْمَل بوده است، بعد از تبدیل، علت ادغام پیدا شد و چون برای ادغام باید حرف اول ساکن گردد همزه وصلی باول آنها اضافه شد تا تکلم ممکن گردد. در دو مورد از باب افتعال ابدال قیاسی وجود دارد.

۱- هرگاه تاء باب افتعال بعد از «ص» یا «ض» یا «ط» یا «ظ» واقع شود تبدیل به «ط» میشود مانند: اِصْطَفَى - اِضْطَرَبَ - اِطْلَعَ - اِظْلَمَ.

در کلماتی که مثل اِظْلَم باشند، دو وجه دیگر نیز جایز است: قلب طاء به ظاء و ادغام ظاء در ظاء (اِظْلَم) و قلب ظاء به طاء و ادغام طاء در طاء (اِطْلَم).

- ۲- هرگاه تاء افتعال بعد از «د» یا «ذ» یا «ز» واقع شود تبدیل به «د» میشود مانند: اِدَّعی^۱ - اِذْدَکر - اِزْدَوَج. در کلماتی که مثل اِزْدَکر باشند دو وجه دیگر نیز جایز است: اِذْکر و اِذْکر.
- ۳- آنحذ که بیاب افتعال برده شود همزه آن بتاء بدل میشود: اِتَّخَذَ ولی در باب اَمَرَ و اَمَّن تبدیل بیاء میشود.



۲۳- تخفیف همزه

همزه یکی از حروف حلق است که تلفظ آن دشوار است ، ازین جهت غالباً تبدیل بحرف دیگری میشود دوگاهی حذف میگردد. تخفیف همزه یا لازم است و قیاسی یا جائز.

۱- موارد لزوم- هرگاه دو همزه در کلمه بی جمع شوند اگر اول متحرک و دوم ساکن باشد همزه دوم تبدیل میشود بحرفی که مناسب حرکت همزه اول است پس اگر حرکت همزه اول کسره باشد همزه دوم تبدیل ساء میشود مانند : اِیْمَان و اِیْتَاء که اصل آنها اِئْمَان و اِئْتَاء بوده است. اگر حرکت همزه اول فتحه باشد همزه دوم تبدیل به الف میشود مانند : آمَن و آتَى و اگر همزه اول مضموم باشد همزه دوم مبدل به واو میشود مانند : اَوْمِن و اَوْتَى .

در چند مورد همزه برای تخفیف حذف شده است :

۱- در افعال امر از أَكَل و أَخَذَ و سَأَلَ که امر آنها کُلْ و خُذْ و سَلْ میشود . در فعل امر از أَمَر دو وجه جایز است : مُرْ و «أَوْمَرُ» و هرگاه بماقبل متصل شود بهتر آن است که همزه حذف نشود و چنین گفته شود : وَاْمُرْ . در امر سَأَلَ نیز إِسْأَلَ آمده است .

۲- در فعل رأی از مضارع ثلاثی مجرد و از ماضی و مضارع آن در باب افعال همزه را حذف میکنند و میگویند: یَری (اصل یَرأی) و آری (اصل أَرأی) و یرئ (اصل یرئئ).

موارد جواز- اگر همزه ساکن و ماقبل آن حرفی متحرک غیر از همزه باشد جایز است که بالف در صورت مفتوح بودن ماقبل و بیاء در صورت مکسور بودن ماقبل و بواو در صورت مضموم بودن ماقبل تبدیل شود، پس رأس را راس و یر را بیر و رؤیت را رؤیت هم میتوان گفت. اگر همزه متحرک و ماقبل آن واو یا یاء ساکن زائده باشد حرف علت را تبدیل بهمزه و همزه را در همزه ادغام میکنند چنانکه مبدؤ را مبدؤ و برئیه را بریه میگویند.

۲۴- قاعده کتابت همزه

همزه بر حسب وقوع در اول یا وسط یا آخر کلمه احکام مخصوصی برای نوشتن دارد.

الف - همزه اول کلمه همیشه بصورت الف نوشته میشود چه اصلی باشد چه زائد چه وصل باشد چه قطع مانند: **أَمْرٌ - أَحْمَدٌ - أَكْتُبُ - إِعْلَامٌ**.
همزه وصل هرگاه در تلفظ حذف گردد، در نوشتن ثبت میشود مانند: **وَاعْلَمْ - ثُمَّ أَكْتُبُ - فَاجْتَنِبْ**.

در چند کلمه همزه وصل برای کثرت استعمال در کتابت حذف شده است:
۱- همزه اسم در بسم الله الرحمن الرحيم ولی اگر بنحوی دیگر گفته شود همزه باید نوشته شود مانند: **بِاسْمِ رَبِّهِ** یا **بِاسْمِهِ** تعالی.

۲- همزه ابن هرگاه میان دو علم باشد مانند حسن بن علی (ع) ولی اگر میان دو علم نباشد حذف نمیشود مانند: **هَذَا الرَّجُلُ ابْنُ سَعِيدٍ وَهَذَا الْعَالَمُ ابْنُ الْعَالَمِ**.

۳- همزه ال تعریف هرگاه بعد از لام جاژه واقع شود مانند: **لِلرَّجُلِ وَلِلنَّاسِ**.

ب - همزه وسط - همزه متوسط اگر ساکن باشد بصورت حرف

متجانس با حرکت ماقبلش نوشته میشود مانند: رَأْسٌ - ذَنْبٌ - بُوعَسٌ.
 و اگر متحرك باشد بصورت حرف متجانس با حرکت خودش نوشته
 میشود چه آنکه ماقبلش ساکن باشد مانند: مَسْأَلَةٌ - مَسْئُولٌ - سَائِلٌ.
 و یا آنکه متحرك باشد بشرط آنکه خودش مفتوح و ماقبلش مضموم
 یا مکسور نباشد مانند: سَأَلَ - سُئِلَ - رُوِيَ. در صورتیکه خود همزه
 مفتوح و حرف پیش از آن مضموم یا مکسور باشد بصورت حرف
 متجانس با حرکت ماقبلش نوشته میشود مانند: سُؤَالٌ و رِثَاسَةٌ.

ج- همزه آخر- اگر ماقبل همزه آخر کلمه ساکن باشد، همزه بصورت
 مخصوص خود (ء) نوشته میشود مانند: جزء، بدء، شیء و هرگاه حرف
 پیش از همزه متحرك باشد همزه بصورت حرف متجانس با آن حرکت
 نوشته میشود مانند: بَدَأَ، مَلَأَ، قَرِئَ.

اگر بعد از همزه تاء تأنیث بکلمه ملحق شود در صورتیکه حرف
 ماقبل آن صحیح و ساکن باشد همزه بصورت الف نوشته میشود مانند:
 نَشَاءٌ - جُرْأَةٌ - مَرَأَةٌ. اگر حرف ماقبل صحیح و متحرك باشد بصورت
 حرف متجانس با حرکت آن نوشته میشود مانند: فِئَةٌ - لُوءٌ لُوءَةٌ -
 لِمْرَأَةٍ، و اگر ماقبل آن حرف علت باشد، بعد از یاء بصورت یاء و بعد از
 واو و الف بصورت «ء» نوشته میشود مانند: خَطِيشَةٌ - بَرِيئَةٌ - قِرَاءَةٌ -
 مَرْوَعَةٌ.

تصرف برخی از افعال معتل که در آنها اهلال وجود دارد

و تطبیق چهارده صیغه هری با شش صیغه فارسی

۱- معتل الفاء واوی

ماضی

وَعَدْتُ = وعده دادم (مفرد مذکر)	وَعَدَ = وعده داد (مفرد مذکر)
وَعَدْتَ = » » (مؤنث)	وَعَدْتَ = » » (مؤنث)
وَعَدْتُمَا = دادید (تثنیه مشترک)	وَعَدَا = » دادند (تثنیه مذکر)
وَعَدْتُمْ = » » (جمع مذکر)	وَعَدَتَا = » » (مؤنث)
وَعَدْتُنَّ = » » (مؤنث)	وَعَدُوا = » » (جمع مذکر)
وَعَدْتُ = دادم (متکلم مفرد)	وَعَدْنَ = » » (مؤنث)
وَعَدْنَا = دادید (متکلم جمع)	

مضارع

تَعِدُّ = وعده میدهد (مفرد مذکر)	يَعِدُّ = وعده میدهد (مفرد مذکر)
تَعِدُّنَّ = » » (مؤنث)	تَعِدُّ = » » (مؤنث)
تَعِدَانِ = میدهد (تثنیه مشترک)	يَعِدَانِ = » میدهد (تثنیه مذکر)
تَعِدُونَ = » » (جمع مذکر)	تَعِدَانِ = » » (مؤنث)
تَعِدْنَ = » » (مؤنث)	تَعِدُّونَ = » » (جمع مذکر)
أَعِدُّ = میدهم (متکلم مفرد)	يَعِدْنَ = » » (مؤنث)
نَعِدُّ = میدهم (جمع)	

امر

عِدْ = وعد بده (مفرد مذکر)	لِيَعِدْ = باید وعده بدهد (مفرد مذکر)	ن
عِدْ = » » » (مؤنث)	لِيَعِدْ = » » » (مؤنث)	
عِدَا = بدهید (تثنيه مشترك)	لِيَعِدَا = » » بدهند (تثنيه مذکر)	
عِدُوا = » » (جمع مذکر)	لِيَعِدُوا = » » » (مؤنث)	
عِدْنَ = » » » (مؤنث)	لِيَعِدْنَ = » » (جمع مذکر)	
لَاَعِدْ = باید وعده بدهم (متکلم مفرد)	لِيَعِدْنَ = » » » (مؤنث)	
لِنَعِدْ = » » بدهیم (جمع)		

یاد آوری - در مثال یائی اعلالی وجود ندارد ، مثلاً یَسِر در ماضی و

مضارع مانند افعال سالم صرف میشود .

۲- معتل العین واوی

ماضی

ایستادی	قُمْتُ =	ایستاد	قام =
»	قُمْتُ =	»	قامْتُ =
ایستادید	قُمْتُمَا =	ایستادند	قامَا =
»	قُمْتُمَا =	»	قامْتُمَا =
»	قُمْتُمْ =	»	قامُوا =
ایستادم	قُمْتُ =	»	قُمْنِ =
ایستادیم	قُمْنَا =		

مضارع

یَقُومُ	می ایستد	تَقُومُ	می ایستی
تقوم	»	تقومین	» »
یَقُومَانِ	می ایستند	تَقُومَانِ	می ایستید
تقومان	»	تقومون	»
یَقُومُونَ	»	تَقُومْنَ	»
یَقُومْنَ	»	اقوم	می ایسم
		نقوم	می ایستیم
 مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی			
لِیَقُمْ	باید بایستد	قُمْ	بایست
لِتَقُمْ	» »	قُومِ	»
لِیَقُومَا	باید بایستند	قُومَا	بایستید
لِتَقُومَا	» »	قُومُوا	»
لِیَقُومُوا	» »	قُومْنَ	»
لِیَقُومْنَ	» »	لِاقُمْ	باید بایسم
		لِنَقُمْ	باید بایستیم

۳- معتل العين يائي

ماضي

زادَ	زیاد کرد	زِدْتُ	زیاد کردی
زادَتْ	»	زِدْتِ	»
زادا	زیاد کردند	زِدْتُمَا	زیاد کردید
زادتا	»	زِدْتُمُ	» »
زادوا	»	زِدْتُنَّ	» »
زِدْنَ	»	زِدْتُ	» کردم
		زِدْنَا	» کردیم



مضارع

يزيد	زیاد میکند	تزيد	زیاد میکنی
تزيد	» »	تزيدين	» »
يزيدان	» ميکنند	تزيدان	زیاد میکنید
تزيدان	» »	تزيدون	» »
يزيدون	» »	تزيدن	» »
يزيدن	» »	أزيدُ	» میکنم
		نزيدُ	» میکنیم

امر

زِیاد کن	زِدْ	باید زیاد کند	لِیَزِدْ
» »	زِیْدِیْ	» » »	لِیَزِدْ
» کنید	زِیْدَا	» » کنند	لِیَزِیْدَا
» »	زِیْدُوا	» » »	لِیَزِیْدُوا
باید زیاد کنم	لِیَزِدْ	» » »	لِیَزِیْدُوا
» » کنیم	لِیَزِدْ		

۴ - ناقص واری

ماضی

جنگ کردی	غَزَوْتُ	جنگ کرد	غَزَا
» »	غَزَوْتَ	» »	غَزَتُ
» کردید	غَزَوْتُمَا	» کردند	غَزَوْا
» »	غَزَوْتُمْ	» »	غَزَتَا
» »	غَزَوْتُنَّ	» »	غَزَوْنَا
» کردم	غَزَوْتُ	» »	غَزَوْنَا
» کردم	غَزَوْنَا		

ضارع

می‌جنگی	تَغْزُو	می‌جنگد	يَغْزُو
»	تَغْزِيْنَ	»	تَغْزُوْ
می‌جنگید	تَغْزُوْا	می‌جنگند	يَغْزُوْا
»	تَغْزُوْنَ	»	تَغْزُوْا
»	تَغْزُوْنَ	»	يَغْزُوْنَ
می‌جنگم	أَغْزُوْ	»	يَغْزُوْنَ
می‌جنگیم	نَغْزُوْ		
			
جنگ کن	أَغْزُ	باید بجنگد	لِيَغْزُ
»	أَغْزِيْ	»	لِيَتَغْزُ
»	أَغْزُوا	بجنگند	لِيَغْزُوا
»	أَغْزُوا	»	لِيَتَغْزُوا
»	أَغْزُوْنَ	»	لِيَغْزُوا
باید بجنگم	لَاغْزُ	»	لِيَغْزُوْنَ
»	لِنَغْزُ		

۵- ناقص بالی

ماضی

ساختی	بَنَيْتَ	ساخت	بَنَى
»	بَنَيْتَ	»	بَنَتْ
ساختید	بَنَيْتُمْ	ساختند	بَنَوْا
»	بَنَيْتُمْ	»	بَنَتْ
»	بَنَيْتُمْ	»	بَنَوْا
ساختیم	بَنَيْتُمْ	»	بَنَيْنَ
ساختیم	بَنَيْنَا		

مضارع

میسازی	تَبْنِي	میسازد	يَبْنِي
»	تَبْنِي	»	تَبْنِي
میسازید	تَبْنِيَان	میسازند	يَبْنِيَان
»	تَبْنُون	»	تَبْنِيَان
»	تَبْنِيْن	»	يَبْنُون
میسازم	أَبْنِي	»	يَبْنِيْن
میسازیم	نَبْنِي		

امر

بَسَّاز	لَبِّنْ	باید بسازد	لَبِّنْ
»	لَبِّنِ	» »	لَبِّنِ
بَسَّازِید	لَبِّنِیَا	باید بسازند	لَبِّنِیَا
»	لَبِّنُوا	» »	لَبِّنُوا
»	لَبِّنِیْنَ	» »	لَبِّنُوا
باید بسازم	لَبِّنْ	» »	لَبِّنِیْنَ
» بسازم	لَبِّنِ		
پایان			

فهرست بخش فارسی

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۲-۶	مقدمه
۶	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="display: flex; flex-direction: column; align-items: center; justify-content: center;"> <div style="margin-bottom: 5px;">تعریف</div> <div style="margin-bottom: 5px;">موضوع</div> <div style="margin-bottom: 5px;">فائده</div> <div style="margin-bottom: 5px;">کلمه</div> <div style="margin-bottom: 5px;">کلام</div> </div> <div style="font-size: 3em; margin: 0 10px;">}</div> <div>علم صرف</div> </div>
۸ و ۷	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="display: flex; flex-direction: column; align-items: center; justify-content: center;"> <div style="margin-bottom: 5px;">اسم</div> <div style="margin-bottom: 5px;">فعل</div> <div style="margin-bottom: 5px;">حرف</div> </div> <div style="font-size: 3em; margin: 0 10px;">}</div> <div>اقسام کلمه</div> </div>
۹	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="display: flex; flex-direction: column; align-items: center; justify-content: center;"> <div style="margin-bottom: 5px;">مجرد</div> <div style="margin-bottom: 5px;">مزید</div> </div> <div style="font-size: 3em; margin: 0 10px;">}</div> <div>ریشه و ساختمان اسم و فعل</div> </div>
۱۰	قاعده جدا کردن حروف اصلی از حروف زاید
۱۱	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="display: flex; flex-direction: column; align-items: center; justify-content: center;"> <div style="margin-bottom: 5px;">معتل الفاء</div> <div style="margin-bottom: 5px;">معتل العین</div> <div style="margin-bottom: 5px;">معتل اللام</div> </div> <div style="font-size: 3em; margin: 0 10px;">}</div> <div>صحیح و معتل</div> </div>
۱۲	صحیح و سالم
۱۲	مضاعف
۱۲	<div style="display: flex; align-items: center;"> <div style="display: flex; flex-direction: column; align-items: center; justify-content: center;"> <div style="margin-bottom: 5px;">مهموز الفاء</div> <div style="margin-bottom: 5px;">مهموز العین</div> <div style="margin-bottom: 5px;">مهموز اللام</div> </div> <div style="font-size: 3em; margin: 0 10px;">}</div> <div>مهموز</div> </div>

صفحه	عنوان
۱۳	الف و همزه
۱۴	همزه وصل و همزه قطع
۱۴	در افعال
۱۵ و ۱۶	همزه وصل } در اسماء
۱۶	در حروف
۱۶	حرکت همزه وصل
۱۷	همزه قطع } موارد قیاسی
	موارد سماعی
	حرکت همزه قطع
۱۸	همزه قطع مفتوح
۱۸	همزه قطع مضموم
۱۸	همزه قطع مکسور
۱۹	ساختن فعلها } مجرد
	مزید
۲۰	شش باب ثلاثی مجرد
۲۱ و ۲۲	قواعدی برای شناختن اوزان شش باب
۲۳ و ۲۴	اوزان فعل ثلاثی مزید
۲۵	اوزان فعل رباعی مجرد و رباعی مزید
۲۷	کیفیت ساختن فعل مجهول
۳۱-۲۸	معانی ابواب مزید
۳۲	وجوه اصلی افعال } ماضی
	مضارع
	امر

صفحه	عنوان
۳۴ و ۳۳	نقی - نهی - بجحد - استفهام - امر غایب
۳۵	چگونگی صرف کردن افعال
۳۶-۳۹	جدولهای ساختمان صیغه های چهارده گانه ماضی و مضارع و امر
۳۹	لازم و متعدی
۴۰	معلوم و مجهول
۴۱	فعل متصرف و جامد
۴۲	مصدر و اسماء مشتق از ان } مشتق جامد
۴۳-۴۵	اوزان مصدر ثلاثی مجرد
۴۵-۴۷	مصدر میمی و اسم زمان و مکان
۴۷	اسم آلت
۴۸	اسم فاعل و اسم مفعول
۴۹-۵۱	صفت مشبّهه
۵۱	صیغه مبالغه
۵۲-۵۴	افعل تفضیل
۵۴-۵۷	منسوب
۵۷	مؤنث و مذکر
۵۸	مفرد و تثنیه
۵۹	جمع } سالم مکسر مذکر سالم
۶۰-۶۲	جمع مؤنث سالم

صفحة	عنوان
٦٢	جمع مكسّر } قلّت كثرت
٦٣ و ٦٤	اوزان جمع كثرت
٦٨ - ٦٥	جمع مكسّر در صفات
٦٨ و ٦٩	جمع بر جمع - جمع منتهى الجموع - جموع بي قاعده
٦٨ و ٦٩	اسم جمع واسم بجنس
٧٠ و ٧١	تصغير
٧٧ - ٧٢	معتلّ الفاء } اعلال معتلّ العين معتلّ اللام
٧٧ و ٧٨	ابدال
٧٩ و ٨٠	تخفيف همزة

